

# حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم

مرداد ۶۷ شماره ۱۲

## جامعه به کدامین سو میرود؟

رژیم جمهوری اسلامی به پیش خواهد برد. به مفهومی، نکته اصلی در تحولات جاری، نه آتش بس یا حتی خاتمه جنگ، بلکه قطعی و علنی شدن این رابطه است؛ تحول در عرصه جنگ از هر الزاماتی که ناشی شده باشد تابع این امر است. در ایندوره جدید تلاشهای مشترک ارتجاع حاکم و امپریالیستهای آمریکائی و غربی بر آن است که موقعیت حکومت ایران را ثبات بخشند و آنرا در چارچوبی که آمریکا برایش در طرح تدارکات جنگ جهانی در نظر گرفته، سازمان دهند. بقیه در صفحه ۲

بدنیال قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی حکومت جمهوری اسلامی و پیامدهایش در عرصه جنگ خلیج، صحنه مبارزه طبقاتی در انتظار صف آرائیهائی است که بطور جدی از کل دوره ۸ سال اخیر با ۱۰ سال حیات جمهوری اسلامی متفاوت است. تحول آغازگر این دوره را باید بوجود آمدن بندهای محکم ارتباط میان سران رژیم خمینی و امپریالیسم آمریکا و بلوک جنگی غرب دانست. امپریالیسم آمریکا بدنیال اقدامات مستمر و گاه بُر مخاطره چند ساله تصمیم خود را اعلام نموده است؛ غرب منافعی را از کانال همین

## کدامین جنگ؟

این جنگی بود که فقط مرتجعین یعنی طبقات استعمارگر و ستمگران در آن دینفع بودند. اهداف جنگ منافع طبقاتی آنان را نمایندگی نکرد و خود جنگ به تقویت و تحکیم حاکمیت و سلطه آنان یاری میرساند. خاتمه جنگ توسط آنان نیز خدمت به همان منافع بشکلی دیگر خواهد بود. بنابراین نه حالا و نه از همان ابتدا، برای پرولتاریای آگاه سؤال «جنگ یا صلح» مطرح نبود بلکه بدروستی بحث «کدامین جنگ؟» از جانب ما طرح گشت.

امپریالیستها برای منافع خود محرك این جنگ شدند و دستان خونیبار آنها در هر دو سوی جنگ پنهان کردنی نیست. این جنگ ننگین را همه کمبرادورهای اسلامی و غیر اسلامی مورد حمایت قرار دادند و دو نهاد نظامی دولت - ارتش و سپاه - این کمیترین جنگ را در حمایت از منافع طبقات استعمارگر و ستمگر جامعه با جان و دل به پیش بردند. و اکنون نیز «آتش بس» قرار است عیناً به همان منافع طبقاتی (منافع امپریالیستها و طبقات حاکم در ایران) خدمت کند، اما اینبار بشکلی دیگر. بنابراین از نظر اصولی برای پرولتاریای آگاه سؤال «جنگ یا صلح» هرگز مطرح سود و نمیتوانست باشد. بلکه سؤال این بود: کدامین جنگ؟ و پاسخ ما نیز در شعار «مرگ بر جنگ ارتجاعی، زنده باد جنگ انقلابی» متبلور شد. زندگی یکبار دیگر صحت این نظر را اثبات کرد و بیشتر و بیشتر چنین خواهد کرد.

بقیه در صفحه ۳

## امپریالیستها و

## سرنوشت جنگ خلیج

«اظهارات گوناگون از سوی مقامات ایران نشان میدهد که ممکن است روحانیون از اصرار خود دایر بر سرنگونی عراق و میلیاردها دلار خسارت جنگی بعنوان شرابط خاتمه جنگ عیب بشینند. این امر ممکن است به وقفه ای در جنگ یا حتی خاتمه آن منجر شود. اگرچه خاموش شدن شعله های جنگ، بگونه ای طنز آلود، تنها تظاهری از تسدید تضادهائی است که آغاز جنگ را باعث شد و خاتمه جنگ نه بیانگر ثبات، که بشاندهنده شکستگی اوضاع منطقه است.» [جهانی برای فتح، شماره ۱، مقاله «گرداب در خلیج»، ۱۳۶۳ - نقل شده در حقیقت شماره ۹، مهر ۱۳۶۶]

بقیه در صفحه ۵

در این شماره می خوانید:

- ۷ آیانسانه های صلح درمه جا ظاهر گشت است؟
- ۸ چند گزارش بین المللی
- ۱۲ درباره راه پیمائی طولانی
- ۲۰ دشمن از "راه درخشان" سخن می گوید
- ۲۸ درمبهر خروج قوای روس
- ۳۱ راه کارگرمعضل افغانستان
- ۳۲ افغانستان، دوبرخوردمتضاد
- ۳۴ صنایع شورائی، جامعه شورائی
- ۳۸ نسخه های درماندگی
- ۴۰ تسریع تحولات و تحرك قوای طبقاتی
- ۴۰ یادداشتهائی بر اوضاع جاری

سران غربی حکومت اسلامی از حول و حوش ایران گیت به بعد یا برنامه های مشخص آمریکا در صدد تثبیت خود برآمدند. از طرف غرب روی این هیئت حاکمه کار شد، جریانات حکومتی طرفدار غرب از کمکهای معینی برخوردار شدند، و خیل عناصر کمپرادور و تکنوکرات و کادر حکومتی در جریان این ارتباطات فزاینده با غرب امپریالیستی بتدریج پرورش یافتند. کادرهای وزارت امور خارجه در کشورهای غربی، سرنخهای این ارتباط را به دست گرفتند. سران ارتش و سپاه نیز بندهای مستقیم و غیرمستقیم (از کانال رهبران سیاسی رژیم) خود را با اربابان غربی - خاصه آمریکا - داشته و دارند. این مجموعه ای است که امروز در راسش افرادی نظیر رفسنجانی را مشاهده میکنیم؛ مجموعه ای پر تضاد که از بخشهای مختلف و ائتلافات درونی متفاوت تشکیل شده و جناح غالب حکومت را تشکیل میدهد. از زاویه غربیها جناح رفسنجانی برگ برنده، زیاده دارد. اما بقول خودشان استفاده از این برگها خالی از خطر نیست. بزرگترین برگ برنده ایندوره اینان، قرار است حل مسئله جنگ باشد.

بنظر میرسد که بدنبال آتش بس یا خاتمه جنگ خلیج، آمریکا نقش بزرگی برای ارتش ایران در تحولات آتی در نظر گرفته است. در این چارچوب هیئت حاکمه میتواند بیشتر شکل نظامی بخود بگیرد تا روحانی؛ اما این احتمال را الزاماً نباید بشکل کابینه نظامی در نظر گرفت. آنچه تا بحال از بحثهای پراکنده - اما مهم و حساب شده - استراتژیتهای آمریکائی و برخی سران حکومت اسلامی میتوان بیرون کشید، وجود طرحهایی است تا قوای نظامی را تقویت و تجهیز و تثبیت کند و آن را بصورت يك نیروی حرفه ای گسترده - گسترده تر از ارتش ترکیه یا ایران دوران شاه - درآورد. طرحی که آمریکا پیش یای جمهوری اسلامی گذاشته بر ادغام نهائی ارتش و سپاه و بسیج مبتنی است - پروسه ای که اگر غیرممکن نباشد، مسلماً بدون درد و بی آشوب نخواهد بود.

فاکتور تضادهای درون ارتجاع، در این شرایط فاکتور مهمی است و باید آن را بررسی کرد چرا که نتایج معینی برای اردوی انقلاب دارد. هرچه در گریبهای مرتجعین شدیدتر باشد، بمعنای مساعدتر بودن اوضاع برای پیشرویهای انقلابی است. این يك واقعیت است که بعد از سال ۱۳۶۲ و تصفیه عوامل مستقیم شوروی از حاکمیت، ما نمیتوانیم از وجود يك جناح روسی (شبهه

فراکسیونهای خلق و پرچم در افغانستان) صحبت کنیم. ولی جناحهای کم قدرتر کمپرادوری وقتی تحت فشار قرار میگیرند، تحت اوضاع بحرانی همیشه این پتانسیل را دارند که بسوی پشتیبانان قدرتمند جهانی که به آنها در باغ سبز نشان میدهند، چرخش کنند.

این جناحها با احتساب تناسب قوا ممکن است وارد درگیری خونین فوری با جناح حاکم نشوند و در عوض بدنبال محکم کردن پشتگاه خود در سطح بین المللی بروند و منتظر فرصت مساعد نشینند. البته بهم ریختن اوضاع جامعه در حال حاضر مورد علاقه آمریکا نیست. آنها میخواهند که کارها آرام بروفتن مرادشان به پیش رود و پیشنهاد تماس گیری مستقیم با جریان «رادیکالها» را بهمین خاطر مطرح میکنند. آمریکا این فاکتور را میبیند که این جناح آنقدر نفوذ و قدرت دارد که اکثریت مجلس را از آن خود ساخته است. تحت چنین شرایطی احتمال آن می‌رود که داروخته رفسنجانی طبق دستورالعملهای مطروحه در سطح محافل حاکمه آمریکا به پیش روند، و بطریقی رقبا را مجاب کنند که با قبول نقش درجه دوم تحت قومیت آمریکا ادامه حیات دهند. بنابراین باوجودیکه تضادهای درون حکومتی بشدت حاد شده و حتی در خیابانها علناً سنگربندی کرده اند، اما درست بهمان علت که این تضادها تابعی از مناسبات کمپرادورهای حاکم با قدرتهای امپریالیستی است، این احتمال وجود دارد که قدرت انفجاری این تضاد برای دوره ای موقتاً مهار شود.

اما مسئله بحران درون حکومت به درگیریهای سران محدود نمیشود، بلکه مسئله بحران پایه و تکیه گاه اجتماعی رژیم نیز مطرح است. این قشر ارتجاعی که از قبل خدمت به حاکمیت ارتجاعی از حیث امتیازات اقتصادی تامین شده و البته از امتیازات اجتماعی و سیاسی خاصی نیز در محیط زندگی برخوردار گشته، اینک با توجه به تفسیر و تحولات درون هیئت حاکمه و تغییر احتمالی در سیاستهای عمومی و نوع تبلیغات و شیوه بسیج، دچار سردرگمی و شکاف شده است. بخشی از این پایه در معرض منفعل شدن قرار دارد و دیگر مانند قبل با تعصب افراطی و از دل و جان فعالیت نمیکند. اوضاع طوری است که حتی اگر جناحهای رقیب هم دوباره به وحدت موقتی دست یابند، این تضاد و بحران در پایه هایشان کماکان بطور قطعی حل نخواهد شد. طرح صریحتر تضادهای آنتاگونیستی جامعه، مسائل گرهی زیربنائی و بیدار شدن چهره بیش از پیش از پیش قطعی شده جامعه که

خود صمدتاً نتیجه ای از وقوع انقلاب ۵۷ و پیامدهای آن است، یکی دیگر از وجوه مشخصه دوره جدید خواهد بود. فرونشستن گردو غبار فراگیر جنگ ایران و عراق میتواند در تسهیل این امر موثر افتد. در این دوره است که نتایج ۸ سال جنگ بر حیات اجتماعی و اقتصادی اقشار و طبقات مختلف میتواند به یکباره بیدار شود و به بحث روز مردم بدل گردد. در این دوره است که مطالبات و مشکلات عربان طبقات تحتانی با صراحت و خشونت امکان طرح می یابد و این سؤال بوضوح در سطح جامعه مطرح میشود که: «مسئول این نکست و تیره روزی و این جنایات کست؟»

در موقعیت انفراد هیئت حاکمه و درب و داغانی اقتصاد، طرحهای «تثبیت» میباید «راه حل» هائی را نمایندگی کند که هم بتواند از میزان انفراد رژیم کم کند، و هم برخی مسکن های اقتصادی را ارائه دهد. وقتی از کاهش انفراد صحبت میکنیم، منظور ما لزوماً در ارتباط با نوده مردم و اقشار تحتانی نیست، بلکه در درجه اول طرح اشکالی از ائتلاف و گسترده تر کردن پایه حکومت از طریق شرکت دادن عناصر و بخشهای ارتجاعی بیشتری در راس هرم مطرح است. البته باید این نکته را در نظر داشت که چنین طرحهایی الزاماً در عمل قابل پیاده کردن نیست. امپریالیسم آمریکا نشان داده که در ارتباط با بحران سیاسی و حکومتی در کشورهای تحت سلطه اش چندان راحت و بی دردسر عمل نمیکند؛ بالاخص که طبق اعتراف خودشان در شرایط کنونی جهان، کنترل بحرانهای کشورهای تحت سلطه برایشان رفته رفته غیرممکن گشته است. امر گسترده کردن پایه حکومتیهای کمپرادوری با خود ریسک وقوع تکانهای اجتماعی و بی ثباتی را به همراه دارد. وقایع میتواند خارج از کنترل امپریالیستها و نوکرانشان تکوین یابد.

هیئت حاکمه که همه چیز را بدور جناح خلیج شکل داده، اینک باید محوری جدید مطرح کند. مسئله سازماندهی بخشهای مختلف جامعه حول این محور جدید در میان است. چنین جابجائی در محور اقتصاد و سیاست و فرهنگ، هر قدر هم که بطنی باشد بهر حال با لرزه و تکان همراه خواهد بود. لرزه هائی که در عرصه سیاسی جامعه، شکل تشنج، آشوب یا بلبشو بخود میگیرد. رژیم با طرح بحث سازندگی، و نقطه پایان گذاشتن بر جنگ بعنوان محور حیات سیاسی - اقتصادی جامعه، با دست خود واژه هائی دیگر را در جامعه بر سر زبانها می اندازد: تولید، توزیع، درآمد، دستمزد، امکانات، و... این نکات رو میآیند و بطور توده ای

پاسخ مپطلبند.

در مورد اقتصاد، هیئت حاکمه و اربابان امپریالیستش از بک سازماندهی کلی عاجزند. آنها در موقعیتی نیستند که بتوانند مثلاً طرحهایی درازمدت شبیه برنامه های بعد از جنگ جهانی دوم را با سرازیر کردن سرمایه عظیم به پیش برند و تمام توان مالی و نظامی خود را پشتوانه اجرای آن سازند. اقدامات اقتصادی این دوره خصلتی موقتی خواهد داشت و با این هدف صورت خواهد گرفت که ایران از زنجیر بلوک غرب جدا نگردد و زمینه حداقل برای ابغای نقش محبن سیاسی و نظامی خود را دارا باشد.

طرحهای اقتصادی - اجتماعی که آمریکا احتمالاً به حکام اسلامی ارائه داده و میتواند در انجامش به آنها کمک کند، بقرار زیر است: افزایش صدور و فروش نفت؛ درگیر کردن بخشی از نیروی جوان کار در جارجوب نیروهای مسلح حرفه ای؛ براه انداختن بخشی از صنایع - عمدتاً در حول و حوش مسئله بازسازی -؛ طرحهای سترون ((اصلاحات ارضی)) بر مبنای مقاصد سیاسی؛ تضمین حرمان بایی بی وقفه کالاهای مصرفی از غرب به بازار داخلی. رژیم به اقداماتی از نسل اعتراضات و کمکهای مالی غرب و ایجاد باره ای زمینه های اشتغال در جارجوب بازسازی مناطق و صنعت نفت امید بسته است، و برای رفع کمبودهای مصرفی جامعه شهری نیز بروی واردات سخاوتمندانه غرب حساب میکند. این قبیل اقدامات میتوانند بخشی از افشار میانی صرفه را بفریبند و سکوتشان را بخرد؛ چرا که خواسته های انسان در حال حاضر و عموماً در همین محدوده است. این افشار لزوماً طرفدار حکومت جمهوری اسلامی نیستند و رژیم نمیتواند آنان را بطور فعال علیه انقلاب بکار گیرد اما سکوت آنها میتواند تا حد کمی از درجه التهاب جو شهرها بکاهد.

اما تأثیرات این قبیل طرحها بر تضادهای بنیادین حاد موجود چه میتواند باشد؟ از روستا شروع کنیم: طرحهای روستائی رژیم هر اندازه هم که فریبنده باشد - که نیست - تا زمانیکه بصورت حرف با حتی طرح روی کاغذ با مهلت اجرایی دور و ناروشن باقی بماند، تأثیری بر روحیه دهقانانی که میتوانند بدان امید بندند نخواهد داشت؛ آنها باید جنبه های عملی کار را ببینند تا چیزی را باور کنند. تجربه و بی اعتمادی نسبت به هیئت حاکمه کنونی عامل مهمی در این جهت گیریست. بعلاوه حذف محور بسیج و اقتصاد جنگی، بک عامل مهم که در جلوگیری از بیخیزی توده های دهقان تأثیر داشت را از صحنه کنار خواهد زد با بهر بگوئیم نقش قدرتمند خود را از

## کدامین جنگ؟

مردمی که هیچ منافع مشترکی با حکام ایران ندارند، هیچ منافعی در این سیستم گندیده که جمهوری اسلامی از شاه به ارث برد و برویش نشست ندارند، اما با این اوصاف به سئوال فوق پاسخی درست ندادند و احياناً بواسطه خرافه های مذهبی و ناسیونالیستی و توهم در مورد ((صلح)) سکوت اختیار کرده و دندان بر جگر گذارند، اینک باید به این سئوالات گزیده پاسخ دهد که: آیا نمیشد سرنوشت خود و جامعه را بدست این زانو صفتان و انگلها نداد؟ آیا نمیشد جلوی قربانی شدن فرزندان کارگران و دهقانان و دیگر اقشار و طبقات ستمدیده در راه منافع مرتجعین حاکم را گرفت؟ آیا نمیشد جنگی را که عادلانه نبود با آغاز جنگی عادلانه نابود کرد؟ آیا نمیشد جنگ ارتجاعی را بنبطع شروع جنگی که در خدمت از بین بردن هرگونه جنگی است، نابود ساخت و از مردن جوانان و تلف شدن مردم زحمتکش در جنگی که از آن آنان نبود ممانعت نمود؟ جواب همه این پرسشها مثبت است. مردن برای این جنگ نه افتخاری بود و نه فایده ای برای بشریت داشت. مردن برای این جنگ فقط حاکمیت طبقات استثمارگر را تقویت کرد. بنابراین برای آنان که در این جنگ جنگیدند و کشته شدند نباید اشک ریخت و برای آنان که از ماهیت ارتجاعی این جنگ خبر نداشتند و یا حرات مقابله با آن محود ندادند و برایش کشته شدند باید ناسف خورد و انتقامشان را از این سیستم و حافظان جنگ افروزش گرفت.

دست خواهد داد. خاتمه جنگ، چتر گسترده ناسیونالیسم را از ذهن دهقانان بطور موثری برخواهد چید و یکی از موانع مهم چند ساله اخیر که باعث افت جنبشهای دهقانی از اواسط سال ۱۳۵۹ شده بود، کنار خواهد رفت. رژیم در سراسر دوره جنگ موفق شده بود به این بهانه دهقانان کم زمین و بی زمین را خاموش سازد، اما اینک باردیگر خواست زمین رو خواهد آمد.

اگر طی سالهای جنگ، رشد بخشهای انگلی و روی آوردن برخی از اقشار به این امور برای منتفع شدن از درآمدهای مازاد، حفظ سطح مصرف و استاندارد زندگی، بک روند در زندگی شهر محسوب میشود؛ در مقابل، روستا کاملاً از چنین امکانی محروم بود. روستائی در شهر جزئی از ارتش ذخیره کار را تشکیل میداد و میدهد، بی آنکه از ((مواهب)) زندگی شهری بهره مند باشد. شکاف میان شهر و روستا بحدی است که حتی کارگران محروم ساختمانی ( عمدتاً فصلی) که در حاشیه شهر سکنی گزیده اند

برای کارگران و دهقانان و دیگر اقشار و طبقات تحت ستم و برای انقلابیون واقعی آترناتیو جنگ ارتجاعی خلیج، ((آتش بس)) یا صلح نبود و نمیتوانست باشد. آترناتیو جنگ ایران و عراق برای ما جنگ انقلابی بود و آترناتیو صلح آن نیز جنگ انقلابیست. در مقابل کارگران و دهقانان و زنان و جوانان انقلابی سئوال جنگ یا صلح نیست، بلکه سئوال ((کدامین جنگ)) مطرح است. ما کارگران آگاه همراه با متحدان خود خواهیم جنگید ولی نه برای دیگران بلکه برای به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین و برقراری دیکتاتوری دمکراتیک طبقه کارگر یعنی دیکتاتوری متکی بر وحدت کارگران و دهقانان. این مهمترین درسی است که باید از این جنگ بیرون کشید. این باید محور جمعبندهای توده مردم از جنگ ایران و عراق باشد. مرتجعین و امپریالیستها جنگهای ارتجاعی بسیاری را برای پیشبرد اهداف خود براه خواهند انداخت و از دورانهای ((صلح)) خود نیز برای تدارک جنگهای دهشتبارتر استفاده خواهند کرد. یکی از تدارکات عمده آنها بسیج مردم از طریق عوامفریبی و دروغ حول سیاستهای ارتجاعیست - سیاستهایی که در ادامه اش بالاجبار به جنگهای ارتجاعی دیگری خواهد انجامید. هر ستمدیده ای که مسلح به این درس حیاتی نباشد قربانی جهل و حماقت خود شده و برای جنگ طبقات دیگر - طبقاتی که از قبل ستم و استثمار توده ها زندگی میکنند - گوشت دم توپ خواهد شد. ●

نیز نسبت به ساکنان روستاها بک برابر و نیم بیشتر در آمد داشته اند. تولیدات کشاورزی رشدی بطئی داشته که با توجه به نرخ رشد جمعیت و غیره کاملاً در جهتی منفی سیر کرده است. تثبیت قیمت کالاهای اساسی بسود مصرف کنندگان شهری، تأثیری منفی بر وضع تولیدکننده روستائی باقی گذاشته است. کارگر کشاورزی، دهقان فقیر یا بی زمینی که بروی زمین مالکان و خرده مالکان کار میکنند، بواسطه این رابطه شدیداً ناهادلانه و بکطرفه میان شهر و روستا بطور غیرقابل تصوری تحت استثمار قرار دارد. دستمزد (بهر شکلش) بوضوح زیر هزینه بازتولید نیروی کار روستائی قرار دارد تا مصرف اقشار بیانی در شهر (در دژ قدرت ارتجاع) مورد تهدید قرار نگیرد. این استثمار شدید، چهره روستا را بس انفجاری ساخته و خرمن خشکی را برای مشتعل شدن با آتش جنگ خلق اتبار کرده است.

جامعه به کدامین سو  
می‌رود؟

در شهر، طبقه کارگر بطور کلی طی هشت سال جنگ فشاری خود کننده را بر دوش خود تحمل کرد. این فشار چند جانبه تا آنجا که به عرصه اقتصاد و وضع معاش کارگران شاغل مربوط میشد، معادل بود با باج و خراج جنگی، پایین رانده شدن استاندارد زندگی، «ثابت» ماندن دستمزدها در شرایط تورم ۱۰۰ درصدی و افزایش مداوم قیمت کالاهای اساسی، و نیز مواجهه با خطر اخراج و بازخرید گسترده و اجباری. از این رو محور مبارزات خودبخودی کارگران طی چند ساله اخیر را همین مسائل تشکیل میداد. این جدا از مبارزات سیاسی کارگران علیه سیاست اعزام اجباری به جبهه های جنگ ارتجاعی، یا مقابله با مزدوران مسلح و غیر مسلح رژیم در محیط کار یا محله های کارگری است. حال با آتش بس یا خاتمه جنگ چه تغییری در این وضعیت پدید خواهد آمد؟ واقعیت آنست که این تحول، تا آنجا که به طبقه کارگر مربوط میشود، از فشار بحران نظام موجود و مصائب ناشی از آن بر زندگی توده های تحت استثمار نخواهد کاست. و اصولاً به موقعیت طبقه کارگر، حتی در صورت اجرای طرحهای امپریالیستی «ایجاد اشتغال»، مسایلی از این زاویه نگاه کرد که کارگران شاغل بخش اصلی طبقه را تشکیل نمیدهند. و بطور کلی معضل بیکارسازیهای دوره جنگ که دامن کارگران شاغل را می‌گرفت، حتی در صورت رفع «کامل»، نمیتواند تأثیری بر تضاد عمیق میان توده کارگرانی که بطرق مختلف فوق استثمار میشوند بجای گذارد. به کارگران شاغل باید بمنابۀ جزئی از ارتش عظیمی نگاه کرد که بصورت نیروی کار انباشت شده وجود دارد. یا توجه به رقم تکان دهنده بیکاری ۶ میلیونی، ایجاد اشتغال تضادی را تخفیف نخواهد داد. زمینه بروز جنبشهای خودبخودی طبقه کارگر بقرت وجود دارد. در بسیج و مخاطب قرار دادن کارگران انقلابی حول پرچم جنگ خلق و متشکل کردن پیشروان طبقه کارگر در تشکل حزبی، نقطه عزیمت ما همچنان انترناسیونالیسم پرولتری است. با توجه به این واقعیت که ستم و استثمار و تجاوز امپریالیستی باعث جابجائیهای وسیع جماعت ستمدیدگان از کشوری به کشور دیگر میشود، سازماندهی انقلابی توده های تحت ستم و استثمار دیگر ملل ساکن ایران - خاصه کارگران افغانی - جزئی مهم از فعالیت پیشاهنگ پرولتری در حیطه ایران است. اینکار مستلزم مبارزه عمیق علیه شوونیسمی است که توسط طبقات ارتجاعی

حاکم و عمال امپریالیستهای غربی و شرقی علیه آوارگان ستمدیده افغان اشاعه داده شده تا از پیوند طبقات هم سرفروخت ایران و افغان در راه پیشبرد انقلاب اجتماعی در هر دو کشور جلوگیری کنند.

جماعت محروم حاشیه شهر - توده های نیمه پرولتر و دهقانان فقیر مهاجر - در طرحهای امپریالیستی هیچ امتیازاتی نخواهند یافت، چرا که همه تلاش رژیم بر محدود کردن جمعیت شهری و جلوگیری از مهاجرتها گذاشته شده است؛ سرکوب مستقیم و غیرمستقیم - بشکل محروم نگاهداشتن این اقشار از هرگونه امکانات - باز هم اعمال خواهد شد. در چنین دورنمایی، هرگونه امتیاز دهی به بخشهای میانی جامعه شهری در مقابل چشم اتیوه زاغه نشینان محروم، جرقه انفجار و براه افتادن جنبش در حاشیه ها را خواهد زد. رژیم با دادن وعده «اشتغال» یا «امکان بهره برداری از زمین» نمیتواند این توده های محروم را به روستاهای زادگاهشان باز گرداند؛ همانطور که تا بحال نتوانسته و در هیچ جای دنیا نیز شاهد چنین رجعتی از برزخ حاشیه شهر به دوزخ روستا نیستیم.

آوارگان جنگی یکی از آماجهای اصلی تبلیغات «سازندگی» رژیم خواهند بود؛ اما حتی در شرایط خاموش شدن شعله های جنگ، بخشهای وسیعی از ایشان نیز تا به امکان اشتغال مطمئن نباشند و با اعتبار و طرح مشخص عملی برای نازسازی روبرو نشوند، به نقاط ویران شده باز نخواهند گشت. بعلاوه خود این بازگشت، آنهم در شرایطی که براه انداختن يك زندگی دوباره نیازمند سرمایه اولیه است و از صدقه سر جمهوری اسلامی و باج و خراجهای جنگی دیگر آهی در بساط زحمتکشان باقی نمانده، یعنی هر روز اعتراض و مطالبه و مواجه شدن با معضلات و جوابهای سریالای دولت. یعنی درگیری مداوم میان اسکان یافتگان با مامورین انتظامی و اداری رژیم. مناطق جنگزده با بازگشت آوارگان به يك عرصه مبارزه و اعتراض بدل خواهد گشت.

جوانان متزجر و عاصی از جنگ ارتجاعی خلیج نیز یکی از آماجهای مهم تبلیغات عوامفریبانه این دوره جمهوری اسلامی خواهند بود. از دید هیئت حاکمه، خاتمه جنگ، خود کارت برنده مهمی برای جلب این قشر از جامعه است، اما در واقعیت مسئله جوانان، فقط مسئله جنگ نیست؛ مسئله بیکاری و آینده تیره و تار است. از این زاویه مسئله را باید طبقاتی دید و از جوانان، جوانان طبقات تحتانی را در نظر داشت. چه درهائی بروی فرزندان کارگران و دهقانان گشوده است؛ ثبت نام در ارتش ذخیره کار؛

دل بستن به کارهای فصلی؛ ثبت نام در ارتش ارتجاعی؛ جذب قسمی به مشاغل کاذب. در حال حاضر ۶ میلیون بیکار وجود دارد. از هر ۵ نفر، تنها يك نفر دارای شغل ثابت است. اکثر بیکاران را جوانان تشکیل میدهند. ترکیب سنی جامعه بطرز شگفت آوری جوان است؛ ۱۵٪ جمعیت کشور زیر ۱۵ سالند. امکان جذب و سرگرم کردن این نیرو با تبدیل ساختنش به مزدور مسلح، محدود است و حتی نیمی از این رقم را هم در بر نسیگردد. صحنههای رفسنجانی و پیام هیئت حاکمه از زبان خمینی در مورد امکانات آموزشی و گسترش مراکز دانشگاهی و غیره، درصدی ناچیز - آنهم از میان افشار مرفه و متوسط الحال جامعه شهری - را شامل میشود. رژیم با خاتمه جنگ با این فریاد اعتراض روبرو میشود که: «اما را در جبهه ها نمیکشید، ولی از گرسنگی و فقر خواهید کشت.» ارتش گرسنگان و فقراء، ارتش سهمگینی است!

مسئله ستم بر زنان - خصوصاً در حجاب استبداد مذهبی، خود يك زمینه مهم اعتراض و مقاومت از همان روزهای نخستین استقرار جمهوری اسلامی بوده است. کوتاه آمدن رژیم در این عرصه، یعنی کاهش قسمی فشارهای اجتماعی و فرهنگی بر زنان، نیز میتواند بطریق اولی نتایج ای عکس برای حکومتیان بیار آورد. رژیم در اولین قدم برای محکم کردن بندهای اسارت بار حاکمیت ارتجاعی بر کل جامعه، یورش بر نیمی از جامعه یعنی زنان را با حربه حجاب به پیش برد تا روحیه انقلابی را در هم شکند و طعم تسلیم را به بخش مهمی از صفوف انقلاب ۵۷ بچشاند. حال با توجه به خشم و تنفر بی حد و حصر زنان ستمدیده از جمهوری اسلامی، هر عقب نشینی میتواند بمعنای از هم گسیختن آن بندهای محکم شده باشد و به بروز جنبشهای اجتماعی خاصی از جانب زنان بیانجامد. خط و نشان کشیدنهای رفسنجانی درست چند هفته ق - از اعلام قبول قطعنامه شورای امنیت به آن معناست که سردمداران حکومتی خود به چنین خطری علیه حاکمیتشان واقفند و قصد مهار چنین خشم سوزانی را دارند.

بطور کلی تحولات سرمایه دارانه و کشیده شدن زنان به عرصه فعالیت اقتصادی و اجتماعی در حین برجای ماندن رونمای سیاسی و فرهنگی کهن به برجسته ترین شکل در این حیطه، مرتباً زنان را بصرف اول طیفیهای اجتماعی میراند و مسلماً بخش بزرگی از ارتش سرخ پرولتاریا را زنان تشکیل خواهند داد. اما باید از مسئله زن و ستم ناشی از مناسبات پوسیده و اسارتیار اقتصادی - اجتماعی موجود - موقعیت توده

کشور زنان در روستا را نیز بطور خاص در نظر گرفت: جایکه مفهوم ستم بر زن در آمیزش با ستم و استثمار طبقاتی، و تحت رومای سیاسی و فرهنگی فئودالی متیلور گشته است.

کردستان یکی از حساسترین نقاطی است که نتایج آتش بس در جنگ خلیج میتواند بر سیر تحولات سیاسی و نظامی اثراتی فوری و مهم بر جای گذارد. با توجه به محدودیتها و معضلات امپریالیستها و مترجمین منطقه در ارتباط با جنبش ملی کردستان، تدبیر عمده آنها همچنان استفاده از سرنیزه و سرکوب خونین مبارزات انقلابی خلق کرد خواهد بود. با توجه به این واقعیت که غلبه خطوط انحرافی بورژوازی بر این جنبش بعد زیادی از توالی و امکانات بالفعل آن کاسته، اما این نقطه انفجاری همچنان بمنوان کانون مبارزه و مقاومت انقلابی در این منطقه، که بنائسلسلی نجات کردن هر حکومت ارتجاعی را دارد باقی مانده است. در این دوره برخی مانورهای فریبکارانه امپریالیستی و وعده و وعیدهای بوج - و حتی بعضی «گشایشهای دمکراتیک» موقت - منواند بر نیروهای بورژوازی این جنبش موثر افتد، برای آنها نقش طعمه را بازی کند. از سوی دیگر، تضاد بنیادین توده های روستائی و زحمتکشان شهری گرد با نظامی که ستم و استثمار مضاعف اینان بخش لاینفکی از ساختارش میباشد، روز به روز حدت یافته و پاسخ انقلابی مطلقید. زمینه برپائی جنگ انقلابی تحت خط پرولتری موضوع موجود است و زمینه های پیشروی و گسترش سریع چنین جنگی بقصد سرنگون کردن حاکمیت ارتجاع ضعیف و مستاصل،

در هر آنجا که امکانپذیر است، و برپائی حاکمیت انقلابی نیز وجود دارد. انجام چنین کاری جز برخورد آگاهانه در این دوره به طرحها و تدابیر امپریالیستی و ارتجاعی و شکستن حلقه ها و بندهائی که دشمنان طبقاتی و ملی به گرد این جنبش ایجاد کرده و میکنند، نیست. و مشخصاً از امکان ضربات قریب الوقوع و «بدون خبر» نباید غافل ماند. کمونیستهای انقلابی باید مسئولیت رهبری این جنبش انقلابی از دل این طریق بر فراز و نشیب و بر مخاطره را بدوش گیرند؛ این طریق پیشروی بسوی آینده روشنی است که تدارکش را میسبیم و خواهانش هستیم.

حدت یابی فزاینده تضادهای بنیادین جامعه، بجلو صحنه آمدن توده های وسیعتری از ستمدیدگان روستا و شهر و وجود شکافهای همچنان عمق یابنده درون صفوف ارتجاع حاکم در شرایط ضعف بیسابقه قدرتهای جهانی، پرولتاریای آگاه را از لحاظ

## امپریالیستها و ...

با ظاهر شدن نشانه های پایان جنگ ایران و عراق همه به حمیندی آن نشسته اند. اگر چه ختم احتمالی این جنگ، پروسه ای کشدار خواهد بود و شاید امپریالیستها و مترجمین نا مدتها آنرا مانند شمشر داموکلوس بر فراز دو کشور نگاه دارند، اما بهر حال تحولی مهم در روند جنگ، تحولی در جهت خاتمه جنگ، حاصل گشته است.

بنظر می آید که امپریالیستهای آمریکائی میخواهند جنگ را خاتمه بخشند. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از جانب ایران گامی بسوی آتس بس در این جنگ ۸ ساله بود. قبول این قطعنامه از سوی ایران در واقع بمفهوم به نتیجه رسیدن روندی بود که از ۲ سال پیش آغاز گشته بود؛ روندی که با ماجرای ایران گیت و حمله بزرگ ایران به فاو و بصره (با پیشنهاد سلاح، اطلاعات و کمکهای مالی غرب) رقم خورد. «حقیقت» در آنموقع نوشت:

«بعد از گذشت بیش از ۶ سال، جنگ ارتجاعی ایران و عراق به «مسیت الهی» ابعاد حاینکارانه تر و کریه تری بحود مسگیرد. فوای جمهوری اسلامی حملات گسترده ای را به جانب بصره آغاز کرده اند. افسار نحت نظارت مسقیم رفسنجانی و به پیشقراولی پاسدارانی که دعای شخص ریگان بدرقه راهساک و گرمی بخش حانشان بود؛ بالاحرحه امام زمان از عیب بدرآمده و دورنمای انقلاب مهدی در افق نمایان گشته است!»

«خلاصه آنکه نتایج این دوره جنگ هرچه باشد - چه ورود بدور باطل دیگری از بن -

استراتژیک و جهت پیشرویهای نقشه مند بر مسیر تدارک برپائی جنگ خلق در موضعی بس قدرتمند قرار داده است. به یک کلام، ضعف استراتژیک و از هم گسیختگی «اردوی سفید» بوضوح نمایان است، و پتانسیل و امکانات و فرصتهای مساعد «اردوی سرخ» نیز بهمچین. در سیر تحولات جاری، آن توده هائی که میتوانند و باید انقلاب را به پیش برند و بانجام رسانند، بجلوی صحنه کشیده میشوند و به لحاظ عینی آمادگی خود را برای کسب آگاهی انقلابی و گرد آمدن بزیر پرچم کمونیستهای انقلابی راستین، پرچم اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، اعلام میکنند. باید این اعلام موضع انقلابی را در بطن جامعه و در جریان تحولات و آشوبهای سیاسی جاری، به چشم دل دید و فراخوان جامعه تحت سلطه ایران بر متن اوضاع بحرانی جهانی را که با فریاد طلب رهائی واقعی میکند، به گوش هوش شنید. ما کمونیستها با اتکاء به راهی که

بست نظامی، چه تشدید دیوانه وار جنگ و کشیده شدن ارتشهای بیشتری بدرون آن، و چه حتی خاتمه آن - صف بندی نیروها را در دوره آتی در سراسر منطقه شکل خواهد داد.» (ناوگان هسته ای آمریکا، ارتش ترکیه، مانورها و عملیات تقویت و تضعیف همزمان طرفین جنگ خلیج و چرخشهای مختلف و متضادی که از جانب آمریکا به پیش برده میشود - علیرغم اینکه چه نتایجی بیار آورند و در آینده چه اشکالی بخود بگیرند - مجموعه ای هستند که در خدمت یک هدف بیدان آمده اند: جهت دادن به سیر تحولات جنگ ایران و عراق بگونه ای که نهایتاً دستان آمریکا در هر دو سوی جنگ و سراسر منطقه خلیج بازتر شود و بطور مشخص، نهایتاً صف بندی متحدی از ارتشهای قدرتمند - و هم اکنون متخاصم - این منطقه در خدمت منافع جنگی بلوک امپریالیستی غرب ایجاد شود.) «حقیقت» (۷)

اکنون امپریالیستهای آمریکائی با وفاحت و بی هیچ تلاشی برای پنهان کردن دستان خوبارشان، خود را تنها برنده جنگ ایران و عراق میخوانند. آنها احساس میکنند که از قبیل این جنگ کتیف، نا اندازه ای اهدافشان برآورده شده و فاز آخر جنگ نمرات مهمی را برایشان بهمراه داشته است. همانطور که در «حقیقت» شماره ۶ نوشتیم: «برای امپریالیستها - چه غربی و چه شرقی - و مترجمین، ادامه یا پایان جنگ بخودی خود مفهوم و اهمیتی ندارد؛ آنچه برای آنها مهم است میزان خدمت هر تحول و هر روندی به نیازها و اهدافشان است و بس.»

بقیه در صفحه ۶

توسط مائوتسه دون ترسیم شده، به تدارک و برپائی جنگ کبیر درازمدت توده ای کمر بسته ایم - جنگی که تنها راه تحقق انقلاب دمکراتیک نوین در ایران است. نیروی عمده این انقلاب توده های عظیم دهقانان فقیروبی زمین هستند و رهبران طبقه کارگر توده ها. با کسب آگاهی انقلابی به این راه طولانی و پر پیچ و خم، بمنوان کوتاهترین، روشنترین و کارآترین طریق برای تحقق خواسته ها و منافع بنیادین خویش نگاه خواهند کرد و باید چنین کنند. توده های تحت ستم و استثمار در راه پرولتاریا، علم پرولتاریا و ایدئولوژی پرولتاریا درفش سرخ رهائی خویش از چنگال نکیت و مصائب و بطور کلی موجودیت نظام طبقاتی را خواهند یافت و شور و شوق و انرژی انقلابی آزاد شده خود را پشتوانه و ضامن پیشرفت و گسترش و پیروزی جنگ خلق قرار خواهند داد.



## امپریالیستها و ...

مطبوعات امپریالیستی غرب مینویسند که «کشورهای غربی، بالاخص ایالات متحده، نقش بزرگی در کشاندن ایران بیای میز صلح بازی کردند.» و منظورشان از این «نقش»، مشخصاً پیشبرد متمرکز سیاست چماق و شیرینی در یکساله گذشته است. آنها از یکسو به مناسبات پشت پرده و دوستانه خود با باندهای مختلف هیئت حاکمه، و مهمتر از همه با باند حاکم برهبری رفسنجانی ادامه دادند، و از سوی دیگر فشارهای متمرکز مالی، سیاسی و نظامی را بر ایران وارد آوردند. خاصه در چند ماهه گذشته، ما شاهد یک سلسله عملیات هماهنگ آمریکا و عراق و شکستهای مفتضحانه و حقارت آمیز جمهوری اسلامی در جنبه های جنگ و آبهای خلیج بودیم. غربیها با وقاحت تمام اعلام میکنند که ساقط کردن هواپیمای مسافربری ایران آبر بر فراز آبهای خلیج توسط رزمناو آمریکا، جمع بست و نقطه عطف این تلاشهای متمرکز بوده است. آنها اعتراف میکنند که این فشارها در مجموع موجب چرخش قدرت بسود «حزب صلح برهبری آقای رفسنجانی» شده است. به گفته خودشان، این فشارها هم نتیجه بود که بر مجموعه کمپادورهای اسلامی اعمال میشد و به آنها حالی میکرد که بهتر است زودتر به شروط آمریکا گردن گذارند تا جایگاهی مناسب در بلوک غرب را بدست آورند. آمریکا با این فشارها اعلام میکرد که گامهای بعدی دوستی با ایران در گرو اجراء مفاد توافقات باند رفسنجانی و ملک فارلن است. بعلاوه این فشارها قرار بود پوششی را برای «حزب صلح» و مجموعه هیئت حاکمه ایران جهت خاتمه «آبرومندان» جنگ ایجاد کند.

جمهوری اسلامی هم چماق و هم شیرینی آمریکا را برای توضیح علل تصمیم گیریش به پایه اجتماعی خود - همان افشار متوهمی که بخيال خود برای بهشت میجنگیدند - بکار میگیرد؛ رژیم خمینی اعلام میکند که «آمریکا هر غلطی بخواهد میتواند بکند» و قدر قدرتی امپریالیستی را بر رخ میکشد که در سال ۵۷، تپپای خلقهای فهركان ایران نتارش شده بود. از طرف دیگر، بجای وعده آخرت، قولهای «دنیوی» را که قرار است ابرقدرت آمریکا پاسخگویش باشد به مردم ارائه میدهد. جمهوری اسلامی به کسانی که هشت سال فریبش را خورده و به جنبه ها رفته بودند، و به کسانی که تاکنون میگفت دندان روی جگر گذارید، مصرانه توضیح میدهد که این جنگ بی ثمر نبوده و مهمترین ثمره اش، ظهور مهدی موعود جمهوری

اسلامی است: امپریالیسم غرب آمده است و در شبکه بندگانش جایگاهی مطمئن به رژیم خمینی سپرده است. وقتی امپریالیسم آمریکا با وقاحت اعلام میکند که این جنگ فقط يك برنده داشت و آنهم آمریکا بود، در واقع آنچه در ذهنش بر سر اعمال کنترل بر تحولات این منطقه بر جوش و خروش میگذرد را بزبان میآورد. آمریکا در این راه زرادخانه هسته اش در خلیج را بکار گرفت و در راس هیئت حاکمه ایران بیز رهبران و دارودسته هائی را تقویت نمود که بندهای محکمی با غرب دارند و آزمایشات مختلف امپریالیسم آمریکا را با «سربلندی» پشت سر گذاشته اند. آمریکا سیاست خود در قبال ایران را پیروزمند میخواند، چرا که سرانجام توانسته ملایانی که مدتهاست مهر نوکری آمریکا بر پیشانیهایشان خورده را قانع نماید که منافع بلوک جنگی غرب را فراتر از منافع کمپادوری خود قرار دهند و به نیازهای همه جانبه و جهانی این بلوک گردن گذارند - یکی از این نیازها، اعلام آشکار بندگی کمپادورهای اسلامی و در راس آنها خمینی به آمریکا بودن تا حتی المقدور گوشه ای از زخمهای ناشی از انقلاب ایران بر بیکر سر کرده يك بلوک امپریالیستی التیام یپذیرد. آمریکا خود را برنده این جنگ میداند، چرا که جنگ را در شرایطی به خط پایان نزدیک کرده که احساس میکند ایران و عراق و خلیج بطور کلی تحت کنترل مطمئنی قرار گرفته است. آمریکاها خوب میدانند که موقعیت قبل از انقلاب ایران را بکلی از کف داده اند و احیاء آن موقعیت خیالی بیس نیست؛ اما بهر حال کنترل مستحکم بر این منطقه استراتژیک که برای نامین نعت ماشین جنگی امپریالیستها حیاتی خواهد بود از اهداف خدشه ناپذیر آنها بوده است. آنها میتوانند بخاطر محکم کردن قلابه به گردن کمپادورهای اسلامی (که در میانشان آیت الله خمینی که بتازگی به آیت الله آمریکائی معروف شده، قرار دارد) احساس پیروزی کنند. اما یادآوری واقفیات جامعه ایران، لذت این پیروزی را برایشان سرعت نه کابوس و دلهره بدل میسازد. آنها خوب میدانند که در ایران فقط وقت خریده اند. آنها قلابه سگی را محکم کرده اند که نه پوسیدگی جسم خود امام است؛ امپریالیستهاهای آمریکائی حتی اگر بتوانند کمپادورهای اسلامی و غیر اسلامی (طرفداران سابق و فعلی رژیم شاه) را متحد کنند و مانع از زد و خورددهای مهلك درون ارتجاع حاکم شوند، خیال آنکه دهها میلیون کارگر و دهقان و دیگر مردم تحت ستم «در سکوت سرخوردگیها را هضم کنند» را نباید بسر راه دهند. چرا که این امور هضم

کردنی نیست! پایان جنگ - حتی باوجود آیت الله های آمریکائی در راس قدرت و برخورداری آنها از کمکهای بیدریغ غرب - جابجائی عظیمی است که چهاربند جامعه را خواهد لرزاند. رژیم جمهوری اسلامی طی این هشت سال همه چیز (از ایدئولوژی تا سیاست و اقتصاد) را بدور جنگ سازمان داده و حال باید همه چیز را جابجا کند! این جابجائی عظیم به شروع پروسه هائی پا خواهد داد که در حال حاضر برای حکومت اسلامی و امپریالیستهاهای آمریکائی کاملاً غیر قابل پیش بینی است. آمریکاها فعلاً محورند به هیئت حاکمه ای نکیه کند که اعلام ورشکستگی ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی کرده است؛ به هیئت حاکمه ای که برای حفظ خود مجبور شد عجزنامه خمینی را منتشر کند و به پوشالی بودن خود اعتراف نماید. در واقع همین اعترافی برای خمینی، حکم رهبر را داشت، نه اعلام آتش بس!

غربیها منوجه این اوضاع هستند و خطر را احساس میکنند. بهمین خاطر، سحت در کاربرد با برای جمهوری اسلامی فدري آبرو بحردند. اما حدا از این امر، آنها بطور همه جانبه برای کنترل و سرکوب خشم بوده ها به کمک نوکران ایرانی خود خواهد شناخت.

جمهوری اسلامی هم میداند که تنها دریچه ای که بروبیس باز است، دریچه آمریکا و غرب است. ابها جمهوری اسلامی را از پول نعت و کمکهای فسی خواهد ایستاد، و شاید هم برای خسی کردن افسار میانی شهری همراه با رفاه اقتصادی بیشتر، دست به یکرشنه «درفرمهای» سیاسی - نظیر مصحنه آوردن بازار گال و سی صدر، یا دعوتنامه مرستادن برای سوسیال دموکراتهای وابسته به قدرتهای اروپائی جهت بازگشت و کمک به التیام دردهای حکومت - بریند. بهرحال هیچیک از اینها، تصادهائی که زمینه سرنگونی شاه را فراهم ساخت، نخفیف نخواهد بحشید! و این برای امپریالیستهاهای آمریکائی و غربی روشن است. از این جهت در مقابله با انقلابیون و توده مردم زحمتکش و خلقهای تحت ستم، آنها حتی بدسبال اعطای وعده «درفرم» هم نخواهند بود. عوامفریبی و سرکوب خوین در دستور کار امپریالیسم و ارتجاع قرار دارد.

## پایان جنگ: تخفیف تضادها؟

«... جنگ ایران و عراق پدیده ای دیگر در ردیف لبنان و افغانستان است. اگرچه نباید احتمال بعمل در آمدن طرح آتش بس موقت جنگ را از نظر دور داشت، اما اگر بتوان با اطمینان نقطه پایانی بر جنگ لبنان یا تجاوز

## آیا نشانه های صلح در همه جا ظاهر گشته است؟

سنگرها و موزمگیریهاست. تمام فکر امپریالیستها بدور این امور میچرخد و تمام تلاشهایشان چنین جهتی دارد. گفته میشود که امپریالیستها «روی بدرون» دارند و وارد «فاز تنبانی» شده اند، بنابراین تضادهایشان در سطح جهانی تخفیف یافته است. آری آنها «روی بدرون» هم دارند و «تنبانی» هم میکنند اما همه اینکارها در خدمت تدارک جنگ نوین تجدید تقسیم جهان است. اتحاد شوروی در حال ایجاد کابینه جنگش است و بطور کلی در پی درست کردن مکانیسم تصمیم گیری کارآمدتر برای طبقه حاکمه سوسیال امپریالیستی، کارآئی بیشتر، وحدت ملی بیشتر، و ایجاد انگیزه های بیشتر برای دستیابی به وحدت ملی گسترده تری که لازمه پیروزی در جنگ است، میباشد. روسها بدنبال آن هستند که با ایجاد منافع بیشتر برای اقشار فوقانی جامعه، آنها را به قبول مسئولیت و خطرات بیشتر با هدف قدرتمندتر کردن ماشین جنگی شوروی متعهد کنند. امپریالیستهای غربی نیز بدنبال تحکیم ائتلافات و تجدید بنیه درصفت ۸

به آبهای خلیج و حوزه های نفتی خلیج در آستانه و طی جنگ جهانی سوم، نیازمند داشتن پایگاه در کشورهای این خطه نیست (علت این امر، فاصله نزدیک مرزهای جنوبی شوروی به خلیج است. در آستانه جنگ، ارتش شوروی از کردستان برای رسیدن به خلیج و از راه افغانستان - بلوچستان جهت دستیابی به بندر چابهار و اقیانوس هند سود خواهد جست)، اما تبدیل ایران به يك پادگان آمریکائی حقیقتاً برای روسها خیرقابل تحمل است. بنابراین اگر از زاویه محاسبات استراتژیک شوروی به مسئله بنگریم نه عقب نشینی از افغانستان و نه فقدان پایگاه در ایران خللی به استراتژی جنگ جهانی وارد نخواهد آورد. اتحاد شوروی برای تحکیم بندهای خود در ایران و برهم زدن نقشه های آمریکا همچنان به تلاشهای خود ادامه میدهد. مختصات مبارزه شوروی با آمریکا برسر ایران در حال حاضر، «به چنگ آوردن» ایران نیست بلکه عمدتاً عبارتست از ممانعت از تحکیم دستاوردهای آمریکا و جلوگیری از احیاء تمام و کمال موقعیت گذشته یانکیها در ایران. ارجوع کنید به مقاله «آیا نشانه های صلح در همه جا ظاهر گشته است؟»

نزدیک شدن به اختتام چند جنگ منطقه ای این توهم را آفریده که گویا تضادهای درون امپریالیستی در حال تخفیف است. در حالیکه واقعیت چیز دیگریست. آنچه در مقابل چشم ما میگردد، يك «زنگ تنفس» نیست. تخفیف یا تشدید تضادها دست سیاست ریزان و طراحان امپریالیستی نبوده بلکه نتیجه عملکرد سیستم موجود است. آنچه پیشرویی ما قرار دارد، طرحریزی استراتژیک و بسیار جدی از جانب هر دو بلوک بسرکردگی آمریکا و شوروی است. این طرحریزی استراتژیک عمدتاً عبارتست از ارزیابی و از نظر گذراندن ارتشها و مواضع یکدیگر در سطح جهانی، ارزیابی نوین از نقاط ضعف و قدرت رقیب با هدف استفاده از این نقاط ضعف، و حداکثر تلاش برای استحکام نهائی جای پاها. این در واقع «آرامش» قبل از توخان است و بهمین خاطر، «آرامش» است هولناک برای دست زدن به جنابیتی ننگین و دهشتناک. این دوره نه دوره زنگ تنفس، بلکه دوره تسریع تدارکات، بازبینی تدارکات و مواضع خود و دشمن، دست زدن به يك رشته تنظیمات در

مسئله بُر کردن «خلاء قدرت منطقه ای» بهیچوجه حل نشده است. اینکه عملکرد تضادهائی که به جنگ ایران و عراق منجر شد به چه وقایعی پا خواهد داد، ناروشن است؛ اما آنچه مسلم است آنکه بقول خود امپریالیستها «اینها منطقه ای غیر قابل پیش بینی و خطرناک است»؛ یعنی اینکه تمام رشته های امپریالیستی میتواند براحتی پنبه شود. در اینجا برای هیچ نظمی و قانونی نسات وجود نخواهد داشت. فروکش کردن سمله های جنگ و ظاهر تخفیف یافته رقابتهای، فقط آرامش قبل از توفانهای عظیم است. طی يك سال گذشته، شوروی در مقابل پیشرویهای مهم آمریکا در این منطقه، ظاهراً در حال عقب نشینی بوده است. اما سوسیال امپریالیسم بهیچوجه نمیتواند از این منطقه دست بشوید. روسها نمیتوانند اجازه دهند که زیر شکمشان يك پادگان آمریکائی درست شود. عدم مشاهده ضدحرکات و مانورهای شوروی در مقابل هر حرکت آمریکا نافی این حقیقت نیست. همانطور که گفتیم، اینجا منطقه ایست که نعمت آن برای ماشین جنگی هر دو بلوک دارای اهمیت حیاتی است. اگرچه شوروی برای دستیابی

شوروی بخاک افغانستان در چارچوب مناسبات فعلی جهان و در غیاب انقلاب، پیش بینی کرد برای حنک ایران و عراق نیز میتوان.

«آنچه مسلم است خلیج یکی از نقاطی است که بحران نظم امپریالیستی و تضادهای آن را بشدت در خود متمرکز کرده و این امر تا بدان حد است که کارشناسان امپریالیستی یکی از سناریوهای چگونگی آغاز جنگ جهانی را به خلیج اختصاص داده اند و پیش بینی کرده اند که حرقه میتواند از اینجا زده شود. مهمتر اینکه گسترش جنگ ایران و عراق میتواند این حرقه باشد...» [حقیقت شماره ۲، آذر - دی ۶۴]

هم حنک افغانستان در چارچوب مناسبات فعلی جهان شکلی دیگر ادامه یافته و نیروهای منجاور شوروی در حال حروح هستند و هم حنک ایران و عراق رو به اختتام بهاده است. اما هیچک از این دو، نشانه نحیفی تضادهای میان دو بلوک جنگی امپریالیستی - حتی بر سر این منطقه استراتژیک بمی خلیج و خاورمیانه بطور کلی - نمیباسد. آن تضادهائی که به حنک خلیج و تجاوز شوروی به افغانستان پا دادند کماکان باسرحا بوده و حتی تشدید یافته اند. و آن قوای محرکه ای که عملکردش در منطقه به این دو شکل بروز نمود، کماکان - و حتی حادثتر از پیش - در کار است. آن اوضاع حادی که حملات «حقیقت» منعکس کسده آن بود همچنان ادامه دارد.

«همانطور که قبلاً گفتیم، فروکش کردن شعله های جنگ ایران و عراق یا حتی آتش بس موقت و خامه حنک نه بیانگر نسات این منطقه، بلکه خود مقدمه تکانهای بیسابقه بوده و تضادهای متمرکز در این نقطه جهان در سطحی بالاتر شکل خواهند گرفت.

حنک خلیج از همان آغاز این بناسیل را ذاتاً در خود حمل میکرد که «بطور اقی» گسترش یابد و دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق را در جنگی که خود آن را «گسترش اقی جنگ» میخوانند رودرروی هم قرار دهد، چراکه عمدتاً تشدید تضادهای سیستم امپریالیستی و بالاخص تشدید تضاد درون امپریالیستی بود که به این جنگ پا داد و پروسه جنگ عمدتاً بمشابه تابعی از این تضاد و در خدمت آن به پیش رفته و هدایت شد...» [حقیقت، شماره ۹]

اگرچه آمریکا مرفعیتهائی در رابطه با گسترش و تحکیم نفوذ سیاسی و نظامی خود در منطقه در مقابله با روسها بدست آورده و ظاهراً بیشتر از گذشته حوادث خاورمیانه و خلیج را تحت کنترل دارد، اما این دستاوردها بیشتر به کاخهای شنی در ساحل میمانند که امواج خروشان را پیش رو دارد.

## چند گزارش بین المللی

مسلحانه است و برای توده ها برای پیشبرد آن به هیچکدام از اربابان خارجی نباید وابسته شوند بلکه باید روی دو پای خود بایستند: یعنی اینکه سلاح را هم باید از دشمن به چنگ آورند.»

لیما - پرو: تظاهر کنندگانی که بنا به گزارش آسوشیند پرس «حدوداً ۱۰۰ نفر» بودند و به «راه درخشان مربوط میشدند» در لیما به راهپیمایی اول ماه مه دست زدند و از کارگران خواستند که از جنگ انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست پرو حمایت کنند. خبرگزاری یونایتد پرس نیز از اهمیت راهپیمایی ملی هواداران جنگ خلق در پایتخت پرو یاد کرده، آنهم در شرایطی که سالهاست این شهر رسماً تحت یک «وصفیت اضطراری» قرار دارد.

در روز اول ماه مه از حامی حزب کمونیست انقلابی آمریکا و پرولترهای انقلابی سایر ملیتها در ایالات متحده، راهپیمائیا و مراسم سراسری برگزار شد. در اینجا تنها به درج گزارش دو نمونه (لس آنجلس و سیاتل) میپردازیم.

لس آنجلس - اول ماه مه: صدها نفر در بارک دامیان گارسیا\* گرد آمدند تا این محل را از آن پرولتاریای انترناسیونالیست سازند. عمده جمعیت از جوانان تشکیل میدهند. اکثریت آنان آمریکای لاتینی ها، سیاهان، لاتینها و آسیائیا بودند. یک گروه از افراد «سریگاد جوانان کمونیست انقلابی» (سازمان جوانان حزب کمونیست انقلابی آمریکا)، بسمت پارک راهپیمایی کردند و پرچمهای سرخ را در بیرامون میدان مرکزی نصب نمودند. افراد پلیس تازه تصمیم به پاره کردن پرچمها و حمله به جوانان گرفته بودند که ناگهان توسط ۱۶۰ نفر محاصره شدند. پرچمها از دست خوگها بیرون کشیده شد و شلیک خنده نسخر و سوت جمعیت نثارشان گشت. روی درختها، حصارها و... خلاصه همه جا پوشیده از پرچم و شعار بود. جوانان و پرولترهای همه ملیتها در تژئین پارک شرکت جستند. دو «ال سالوادوری» یک جوان ایرانی را کتک کردند که از درخت بالا رود و شعارها را نصب نماید. یک گروه از پرولترهای سیاه، آسیائی و لاتین حول و حوش پارک مراقب حرکات احتمالی پلیس بودند.

بیش از ۲۰۰ نفر در مباحث مهم اول ماه مه شرکت کردند. موضوعات مورد توجه عموم

داس و چکش را در میان شعارهای انقلابی بر فراز قرار گاه به اهتزاز در آوردند.

۸ روز پس از این واقعه، چریکهای ارتش رهاشخ خلق حمله قهرمانانه دیگری را به یک قرار گاه پلیس در محلی بنام اسری پور در منطقه ماگورا سازمان دادند. این منطقه روستائی در ۱۷۵ کیلومتری جنوب غربی داکا واقع است. ماگورا و مناطق اطراف آن به داشتن سنت جنبشهای دهقانی انقلابی و چپ مشهورند. چریکها تمام سلاحها که شامل ۲۲ تفنگ، ۳ مسلسل و... بود را مصادره کردند. آنها پرچم سرخ و شعارهای حزب را برپاداشتند. و در میان خوشامد و هلله مردم و همکاری آنها سلامت عقب نشینی نمودند.

حزب پرولتری یوربانگلا در اطلاعیه خود مینویسد: «این [عملیات] بطور اجتناب ناپذیر به توده ها تنها راه درست و امکانپذیر سرنگون ساختن حکومت نظامی و سیستم پوسیده آن را نشان میدهد! این راه مبارزه

تعرض پیروزمندانه چریکهای حزب پرولتری یوربانگلا در اول ماه مه پرشکوه

مقدار زیادی سلاح و مهمات به چنگ چریکهای کمونیست افتاد.

در اول ماه مه امسال، چریکهای «ارتش رهاشخ خلق» که توسط حزب پرولتری یوربانگلا رهبری میشود طی یک حمله کوماندوئی تمام سلاحها و مهمات یک قرار گاه پلیس را مصادره کردند. قرار گاه پلیس در منطقه براهمان باریا قرار دارد. این منطقه ای روستائی است که در ۱۰۰ کیلومتری شرق داکا، پایتخت کشور واقع است. از ۱۳ پلیس مستقر در این قرار گاه، ۲ تن کشته و دو نفر زخمی شدند. سلاحهای بدست آمده توسط چریکها عبارت است از، ۱۱ تفنگ، یک مسلسل و مقدار زیادی مهمات از انواع مختلف. چریکها در میان هلله شورانگیز اهالی و با حمایت آنها عقب نشینی کردند! آنها نشریات حزبی را در میان مردم پخش کرده و پرچم سرخ مزین به

### آیا نشانه های صلح در همه جا ظاهر گشته است؟

حاضر نیز شوروی در انتظار مشکلات بزرگ برای آمریکا است. مثلاً همین مسئله که آمریکا در ایران با خطرات غیر قابل پیش بینی روبروست و قادر به حل مشکلات داخلی رژیم جمهوری اسلامی - رژیمی که حداقل برای دوره آتی میخواهد بر آن تکیه کند - نیست.

لنین میگوید وقتی جنگ آغاز میشود بسیاری فکر میکنند که وضعیت کیفیتاً متفاوتی حاصل گشته است! حال آنکه برای فهم این جنگ [جنگ جهانی اول] باید سیاستهای دهساله اخیر بیروهای رقیب را مطالعه کرد.

کسی که با این روش حرکت نکند، قادر به مشاهده واقعیت اوضاع نیست و در مقابل مانورها و ضدمانورهای دشمن در چارچوب مدارکات جنگ جهانی مبهوت میشود. جنگ ادامه سیاست بطریق دیگر است و آتش بس نیز بهمچنین. پایان جنگهای منطقه ای، آغاز جنگ بزرگ میان امپریالیستها را نزدیکتر کرده است.

سازماندهی و تقسیم کار درون بلوک خود و... میباشند. در این میان، بالاخص شورویها ژست صلح خواهی گرفته اند چراکه میخواهند آمریکا را از حیث سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی در موضع حمله قرار دهند. بعلاوه روسها خیال ندارند آنطور بجنگند که آمریکائیا خواهانش هستند. مثلاً در مقابل پروژه «جنگ ستارگان» آمریکا، آنها در پی دستیابی به طرحی مشابه نیستند. وقتی آمریکا در نقطه ای، شوروی را بمصاف میطلبد آنها در جایی دیگر جوابش را میدهند. این سیاست، شوروی را برای آمریکا غیر قابل پیش بینی تر میکند و این وجه بسیار مهمی از سیاستهای رقابت جوانه و جنگی آنهاست. شوروی طالب آنست که آمریکا بیشتر و بیشتر در سطح جهانی به دردمر بیافتد. درست مثل جنگ جهانی دوم که وقتی ژاپن به چین تجاوز کرده، انگلستان و آمریکا بطور فی الفور در مقابلش نایستادند! نه بدان دلیل که به اندازه ژاپن به چین نیاز نداشتند بلکه با انتظار «خودکشی» ژاپنیا، تا بعداً به مصاف دشمنی تضعیف شده بروند. در حال



آمریکا قرائت شد که با ابزار احساسات شدید حضار روبرو گشت. این شب با ترنم درهم آمیخته سرود «انترناسیونال» بزبانهای انگلیسی، اسپانیایی و فارسی خاتمه یافت.

\* توضیح: در گزارش نشریه کارگر انقلابی، ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا، به اشتباه از پیام سخنگوی اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) صحبت شده و کلمه هواداران از قلم افتاده است که بدین ترتیب تصحیح میگردد.

همه نیروهای سیاسی لهستان برای اول ماه مه تدارک دیده بودند. در هفته آخر آوریل صنایع فولاد لنین در «نوآهوتا» صحنه اعتصابی حاد علیه برنامه دولتی «سفت کردن کمریندها» بود. صدها تن بخشهای کلیدی را به اشغال در آوردند. در آستانه اول ماه مه، حکومت ژنرال یاروزلسکی به سکوت خویش خاتمه داد و اعتصاب را غیرقانونی اعلام نمود. اعتصابیون مورد تهدید اقدامات خشونتبار پلیس قرار گرفتند. در کارخانه ها و محافل مخفی سیاسی سراسر کشور بحث همبستگی با اعتصاب «نوآهوتا» دهان به دهان میگشت. حکومت نیز پاسخی سراسری برای این اقدام داشت: فعالین جنبش کارگری بمدت ۴۸ ساعت در شهرهای مهم بازداشت شدند.

حکام لهستان که مانند سایر کشورهای بلوک شرق ادعای «سوسیالیست» بودن دارند، در واقع شرکای زبردست سوسیال امپریالیستهای شوروی هستند و «سوسیالیسم» دروغین آنها نیز تنها حجابی نازک بر دیکتاتوری بورژوازی است. هر سال در روز اول ماه مه این رژیم نظامی صدها نفر را با اتوبوس در میدانهای بزرگ پیاده میکنند تا در رژه پشتیبانی از سرمایه داری دولتی شرکت کنند. اول ماه مه امسال نیز دولت بار دیگر قیای بورژوا-ناسیونالیستی و «سوسیالیستی» خود را بتن کرد. اما حداقل در ۱۲ شهر با تجمعات کارگری و تهاجم کارگران علیه نیروهای امنیتی روبرو شد. کارگران مطالبات خود را علیه حکومت مطرح نموده و بشدت ادعای «کارگری» بودن دولت را رد کردند. طبیعتاً مجتمع اعتصابی نوآهوتا کانون مراسمی شورشگر بود. در بیرون دروازه کارخانه، ۱۵۰۰ کارگر و اعضای خانواده های کارگری در برابر صف نیروهای سرکوبگر به تظاهرات پرداختند و ۱۵۰۰ نفر دیگر از سوی دیگر شهر بسمت کارخانه روان شدند، اما حلقه محاصره پلیس مانع از پیوستنشان به اعتصابیون شد. بقیه در صفحه ۱۰

ادامه یافت و سرانجام بعد از ظهر به پایان رسید.

\* دامیان گارسیا از اعضای علنی حزب کمونیست انقلابی آمریکا بود که بنا بر تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۸۰ به همراه دو انقلابی دیگر، پرچم سرخ را بر فراز قلعه آلامو (از مظاهر سلطه تجاوزگرانه یانکیها) برافراشت و یک ماه بعد در مقابل چشم پلیس قتل رسید. پرولتراهای انقلابی در لس آنجلس، پارکی را که سابقاً ملک آرتور خوانده میشد، برای احترام به خاطره انقلابی وی، دامیان گارسیا نامیده اند.

سیاتل: برای توده سیاهان و لاتین ساکن منطقه فقیرنشین شهر، برگزاری اول ماه مه مصافی جدی علیه سیستم نکیت بار امپریالیستی بحساب میامد. چند مدرسه توسط جوانان شورشگر از اعلامیه و پوستر دعوت به تظاهرات پر شده بود. حمایت از خیزش فلسطین بحث مهمی از مراسم امسال را تشکیل میداد. هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) قطعنامه ای را در حمایت از مبارزه خلق فلسطین قرائت کردند و پرچمی نیز تهیه نموده بودند که پیامهای همبستگی با انقلاب فلسطین بزبانهای فارسی، اسپانیایی، ایتالیایی، عربی، اریتره ای، آمهاری و انگلیسی بر آن نقش شد. یک رن سیاه پوست که خود را «یکی از اسیرانی که قصد درهم شکستن زنجیرها را کرده» مینامید خطاب به مردم فلسطین گفت: «اگر مبارزه علیه سلطه صهیونیسم ادامه نیابد، شما سرنوشتی مشابه سومیان آمریکا یا سیاهان آمریکا خواهید داشت - بیخانمان و عاجز از حفظ میراث.» از سوی حزب کمونیست انقلابی آمریکا، یک زن سرخپوست، یک موسیقیدان رگه، یک فعال جنبش اشفال خانه، یکی از اعضای سربازان ضد جنک و... قطعنامه هائی قرائت شد.

شب هنگام یک شب انترناسیونالیستی به همت حزب کمونیست انقلابی آمریکا - شاخه سیاتل، و هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) با حضور شماری از پرولترها، مهاجران، جوانان ضد سیستم، انقلابیون و فعالین جنبشهای روشنفکری برگزار شد. از سوی هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)، این مراسم به خاطره رزمندگان سربداری که در نبرد ۵ بهمن ۱۳۶۰ در آمل جان باختند، تقدیم شد. سخنگوی هواداران در سیاتل همه رفقای حاضر را به تداوم نبرد با الهام از روحیه انقلابی قیام آمل و پرولتاریای انترناسیونالیست فراخواند. سپس پیام کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی

به امکان انقلاب و راه تدارک انقلاب در آمریکا مربوط میشد. میان گرایشات مختلف سیاسی بر سر زمان شروع مبارزه مسلحانه و جایگاه تدارک سیاسی برای انقلاب و نقش نشریه کمونیستی در پیرویه انقلاب کشورهای امپریالیستی بحث داغی جریان داشت. سپس نماینده ای از سوی حزب کمونیست انقلابی آمریکا سخنرانی خود را آغاز کرد. در همین موقع ۱۵ پلیس خود را به محل سخنرانی رساندند و قصد دستگیری وی را داشتند. اما بار دیگر با محاصره مردم خشمگین روبرو شدند که شعار میدادند: «شما هیتلری هستید!» جمعیت در این موقع بر ۴۰۰ نفر بالغ میشد. زحمتکشان لاتین آمریکائی بزبان اسپانیائی شعار «آزانهای قاتل!» را میدادند. مترسکی از «رامبو» (بستانه سمل تجاوزگری و جنایت و میهن پرستی امپریالیستی آمریکا) در مقابل چشم پلیس توسط جوانان قطعه قطعه شد. خوکها عقب نشستند و خنده پیروزمندانه مردم «بدرقه» راهشان گشت. سخنرانی ادامه یافت. این سخنرانی شامل پیام کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا به مناسبت اول ماه مه بود.

سپس بحث در مورد مصون و نکات این پیام براه افتاد. پیامهای دیگری نیز از سوی سازمانهای دفاع از حقوق مهاجران لاتین آمریکائی، بریگاد جوانان کمونیست انقلابی، یک جوان مهاجر لاتین، جمعی از پرولتراهای مهاجر و یکی از سیاهان عضو گروه تئاتر بیخانمانها قرائت شد. بعد از مدار آویختن مترسک دیگری از «رامبو»، قطعنامه ای در مورد جنایات امپریالیسم آمریکا در سطح جهان خوانده شد که در آن به نقش ژنرال مک آرتور بعنوان «جلاد افیانس آرام» اشاره شده بود. آنگاه یک گروه ۶۰ نفره از جوانان بسوی محسمه مک آرتور که در مرکز پارک قرار دارد حرکت کردند و در حالیکه شعار «دامیان گارسیا در میان ماست!» را فریاد میکردند، از محسمه بالا رفته و آنرا زیر انبوهی از برجسب و تراکت و شعار و پرچم از نظرها پنهان نمودند. ماموران پلیس که از پرولتراهای خشمگین در هراس بودند در این لحظات بهیچوجه آفتابیی نشدند و اقدامی برای جلوگیری از این عمل غیرقانونی (نوهین به مظاهر ملی ایالات متحده) بعمل نیاوردند. بعد از این نوبت به قرائت پیامی در مورد اهمیت خیزش فلسطین رسید و پوستر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حمایت از این خیزش بر درختان پارک نصب گشت. مراسم اول ماه مه برای چندین ساعت با حضور صدها نفر در پارک دامیان گارسیا

## جنبش گزارش

در گدانسک، شهر مهم صنعتی لهستان که در کرانه بالتیک قرار دارد، هزاران تن رژه غیر قانونی اول ماه مه را برگزار کردند. این شهر از دیرباز یکی از مراکز توفانی مبارزه طبقه کارگر بوده است. در سخنرانیهای گدانسک فراخوان مقاومتی دیگر اعلام گشت و به اعتصابیون نوآهوتا در مورد خطراتی که تهدیدشان میکند، هشدار داده شد. سپس صدها تظاهر کننده با سنگ بمصاف باتون و گاز اشک آور پلیس شتافتند.

ورشو، پایتخت لهستان شاهد گردهمایی هزاران نفر در کلیسایی بود که بعنوان مرکز نیروهای ضد دولتی معروف گشته است. برخی سخنرانان مردم را دعوت کردند که با تشکیل گروههای کوچک به راهپیمایی مستقل بپردازند و مراسم رژه حکومتیان را مختل سازند. در آغاز این حرکت پلیس ضد شورش لهستان موسوم به «تسومو» به تظاهر کنندگان حمله برد. مردم در مقابل پلیس شعار میدادند: «گشتاپو، تسومو، گمشو برو به مسکو!»

سخنگویان دولتی شمار تظاهر کنندگان ضد دولتی در اول ماه مه را ۱۲ هزار نفر اعلام کردند، که مسلماً تعداد واقعی دو برابر این بود. در مجموع ۵۷ نفر از آنها دستگیر شدند.

این مبارزه روز دوم مه نیز ادامه داشت. کارگران گدانسک کارخانه کشتی سازی لنین را در همبستگی با کارگران نوآهوتا اشغال کردند. ۲۵۰۰ کارگر، یعنی یک چهارم کل کارگران، در عملیات اشغال فعالانه شرکت جستند. کارخانه کشتی سازی گدانسک و صنایع فولاد نوآهوتا بیکپارچه در اعتصاب بود. حدود ۲۰ هزار کارگر در «دو لنین» اعتصاب کردند. خواسته های اعتصابیون اقتصادی بود و در مرکز آن افزایش دستمزد تا حدود ۵۰٪ قرار داشت. این عکس العملی به افزایش اخیر قیمت کالاها بود. اینکه موضوعات اقتصادی با چنین حدت و شدتی اوضاع لهستان را بهم ریخته خود نتیجه تاثیرات فوری رفرمهای گورباچف در اتحاد شوروی بر اقتصاد لهستان است. اخیراً پیکرشته تغییرات در نحوه اداره صنایع بر پایه افزایش استقلال و رقابت میان واحدهای مختلف تولیدی، تحت پوشش «خودگردانی کارگری» صورت گرفت و به افزایش قیمتها در حین ثابت ماندن دستمزدها و افزایش ساعات کار انجامید. نوامبر سال گذشته، دولت این نسخه اقتصادی را با ژستی «دمکراتیک» به فراندم گذاشت ولی هنگامیکه با مخالفت

عمومی روبرو شد، اعلام نمود: «حتی اگر بیمار هم موافق نباشد بدان معنا نیست که پزشک باید از انجام عمل چشم پیوشد!» عمل انجام شد و نتیجه اش افزایش ۴۰ درصدی مواد غذایی، ۵۰ درصدی اجاره مسکن، ۶۰ درصدی بنزین، ۱۰۰ درصدی برق و ۲۰۰ درصدی شوفاژ بود. دولت کوشید با اعطای برخی امتیازات به کارگران صنعتی، مقاومت را خنثی کند اما اینکار در افزایش خشم عموم موثر افتاد.

نکته قابل توجه در مورد اعتصابات اخیر این است که بطور ناگهانی و بدون برنامه ریزی قبلی صورت گرفت و نه فقط حکومت بلکه رهبران «اتحادیه همبستگی» را هم غافلگیر ساخت. طبق گزارشات مختلف، اعتصاب گدانسک بمیزان زیادی خودبخودی بود و توسط کارگران بسیار جوانی صورت گرفت که خاطره کمونگی از خیزش ۱۹۸۰ دارند. سخنگوی دولت از آنها با عنوان «زیر ۱۸ سال» یاد کرد. اینها کارگرانی بودند که بکار غیر ماهر اشتغال داشته و هیچ نکته مثبتی در رفرمهای باروزلسکی و نسخه های گورباچف مشاهده نمیکند. همین کارگران نحتانی هستند که بیشترین ضربه را از اقدامات ریاضت کشانه حکومت دریافت کرده اند. طنز تلخ وقایع لهستان آنست که کارگران ناآگاه گمان میرند علیه کمونیسم شورش کرده اند. آنها از ماهیت بورژوازی دیکتاتوری حاکم و نیاز واقعی به یک انقلاب پرولتری تحت رهبری نیروی پیشاهنگ بیخبرند. در چنین عرصه ای است که افرادی نظیر لئو والسا رهبر «اتحادیه همبستگی» یکه نازی میکنند. البته لئو والسا خود جزء حناحی از «همبستگی» است که بسیاری از جوانب رفرمهای حکومتی را مورد تایید قرار میدهد. آنها از گسترش محرکه های بازار آزاد در اقتصاد استقبال کرده و مطرح نمودند که مخالفت با سیاست «سفت کردن کمربندها» میتواند به ورشکستگی و بی ثباتی وضع کشور بیانجامد. بنابراین وقتی اعتصابات خودبخودی آغاز شد، لئو والسا در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت و گفت «چاره دیگری ندارد» والا بی اعتبار میشود. البته وی فوراً تذکر داد که: «اما بهتر بود کارگران صبر میکردند تا اوضاع آماده تر شود.» لئو والسا طی آخرین سخنرانیش ناسیونالیسم بورژوازی را بمدد گرفت و طالب سازش شد. او گفت: «بدون یادداشتن در جاده رفرم هیچ شانس برای لهستان وجود ندارد. بدون آنکه طرفین یکدیگر را درک کنند هیچ شانس وجود ندارد. تنها راهی که در مقابل ماست اتحاد است. اگر ما سیاست پرسترویکا را اجراء

نکنیم، اگر به همراه مردم دست به رفرمی واقعی نزنیم، اگر به سازش نرسیم، آنگاه یک انقلاب - انقلابی خونین - میتواند بوقوع بپیوندد. سیستم ما راهی جز رفرم ندارد.» لئو والسا به دولت پیشنهاد کرد که او و امثال وی را بعنوان طرف معامله بپذیرد تا از درسهای بزرگتر جلوگیری شود. هدف وی انجام رفرم با اتکاء به حکومت کنونی و حفظ ثبات کشور است. و در عین حال بار کردن حاشی در سیستم حاکم برای حریانی که وی نمایندگیشان میکند: کلیسای کاتولیک که مظهر نیروهای هوادار غرب امپریالیستی در لهستان است.

علیرغم تلاشهای امثال لئو والسا و کلیسا برای به سازش کشاندن کارگران اعتصابی که نوعی «منارکه» میان اعتصابیون و دولت انجامد، تصور عادی شدن اوضاع بسیار دشوار است. سیستم سرمایه داری لهستان با معضلات بیادین و تضادها و بحرانهای لاینحلی روبروست که مرتباً به حبش و شورش در میان پائینیها یا میدهد. اول ماه مه امسال تنها تیلوری از این حرکت خودجوش - و البته فاقد آگاهی طبقاتی و رهبری راستین کمونیستی - بود. باشد تا اول ماه مه در سالهای آتی نشانگر رفع این معضله صحت اساسی گردد.

آدرس

جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی

BCM RIM

LONDON

WC1N 3XX,

U.K.

## اعلامیه

# حزب کمونیست انقلابی آمریکا

### بمناسبت اول ماه مه

اینکه مردم گروه گروه در سراسر کشور بخاطر روز بر اهیت پرولتاریای انقلابی گرد هم میآیند، بسیار مهم است. اول ماه مه، جشنواره ستمدیدگان است؛ روزی است که آنها در نبرد علیه دشمن و همگام با پرولتاریا و ستمدیدگان سراسر جهان بهم میپیوندند. اول ماه مه روز اعلام نیات ما میسر نبرد تا نابودی همه اشکال ستم و استثمار از چهره گیتی است؛ روز اعلام نیات ما مبنی بر ایجاد جهانی بوی که بر پایه تعاون آزادانه نوع بشر قرار داشته باشد از دل مبارزه انقلابی است.

اما در دورانی کنونی، اول ماه مه اهمیتی بیس از بیس و معنوی خاصی مییابد. اینک زمان دشواریها و خطرات عظیم است. اما از این مهمتر، دوره امکانات عظیم نیز هست. فرصتهای انقلابی عظیمی برای ما فرامیرسد.

امروز حکام این کشور و «کمونیستهای» دروغین رقیستان در اتحاد شوروی مسئول رنج و کشتار میلیونها میلیون مردم سراسر جهانند، اگر چه بر زمانشان کلمه تسکین دهنده صلح جاریست. اینها دو رقب گانگستر امپریالیستند که برای برخوردی مستقیم با یکدیگر آماده میشوند. این برخورد میتواند مردم جهان را سوی یک جنگ و تخریب عظیم سراسری سوق دهد. اما امپریالیستها هر قدر هم که قدرتمند نظر آیند، سر رتنه امور محکم در دستشان نیست؛ این دروغی است که میخواهند بنا حقه کنند. در واقع هیچ نقطه ای از جهان نیست که تحت کنترل پایدار آنها باشد. حکام این کشور حتی قادر نیستند بر منطقه آمریکای مرکزی که سراسر از نمرغن و شوویسم آنرا «حیاط خلوت» ایالات متحده مینامند، اعمال سلطه کنند. شورویها هم «حیاط خلوت» عبرت انگیز خویش را دارند؛ افغانستان، امپریالیستهای آمریکائی و روسی با استیصال نگران برهم خوردن ناگهانی اوضاع درست در قلب «سرمیهای خودی» هستند؛ بهمین دلیل است که گورباچف و شرکاء از فرم در سیستم شوروی حرف میزنند و در عین حال، منگنه را بر گرده نوده های تحتانی جامعه سفت تر میکنند. و حکام ایالات متحده بیز با مکتدست «حسی حکسون» را علم میکنند و نا دست دیگر به ستمدیدگان و خصوصاً به انفجارترین بخش آنان یعنی جوانان اعلام جنگ میدهند.

در خار گوشه جهان، خیرشها و مبارزات انقلابی ستمدیدگان جریان یافته و سیر صعودی دارد. جنگ انقلابی در پرو که توسط کمونیستهای مائوئیست رهبری میشود بر لاف و گزافهای امپریالیستی ضربه ای سخت وارد آورده است. امپریالیستها از این دم میزنند که عمال و فوای سرکوبگرسان آندر فوی هستند که هر تلاش مسلحانه علیه خود را در هم شکنند و از صحنه گسی ناک کنند. آنچه در پرو میگذرد بساگر امکان برنایی یک جنگ حلق واقعی است - جنگی انقلابی که به سلاح و «کملک» هیچ امپریالیستی منکی نباشد و در عوض به شور و شوق، انرژی و سهام ستمدیدگان علیه کله امپریالیستها انکاء کند. این بها راه حتمی رهائی است.

در ایالات متحده - آری درست در سکم هولاء - انقلاب کردن و کسب قدرت توسط نوده مسلح و بیخاسته ستمدیدگان به فقط ضروری بلکه امری بوضوح منکی است. در این میان سئوالات بررگی مطرح است: برای چنین مبارزه مهمی چگونه باید از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی بدارک دید، چگونه مساند نیروهای لازم را، نباشد کرده، تحت چه شرایطی میباید چنین مبارزه ای را جهت کسب قدرت براه انداخت و بطور کسکرت چگونه میباید این مبارزه را به پیش برد، چگونه میتوان نوده های ستمدیده را به این مبارزه برانگیخت و یک جهت سیاسی روشن و یک حصلت سازمان یافته مدرسد و مستحکم بدان بخشید... چگونه این مبارزه را بعد از شروع تا به آخر به پیش برد... در گذشته گروههای انقلابی در ایالات متحده هیچگاه مصمم و نا تمام قوا به این سئوالات برخورد نکرده بودند... هیچگاه تا بحال چنین برخوردی صورت نگرفته بود. اینک جزئی وجود دارد که ما سئوالات فوق الذکر دست و سجه برم کرده، به عمق مسئله رفته و پاسخ را در مفهوم اساسی فرموله کرده است. این حزب، حزب کمونیست انقلابی آمریکاست.

این حزب، حزب پرولتاریای انقلابی، پشاهنک ستمدیدگان آمریکا و بخشی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است - جنبشی که توسط احزاب و سازمانهایی که از دیدگاه اساسی کمونیستی انقلابی مسترکی بهره مندند تشکیل یافته است. این نیروها عمیقاً درک میکنند که مبارزه ما در راه رهائی، مبارزه ای جهانیست که طی آن هر یک از ما میباید بمنابه گردانهای ارزش واحد پرولتاریای بین المللی حرکت کنیم و نبرد را برای تحقق هدفمان که ایجاد جهان بوی کمونیستی، عاری از استثمار و ستم و تقسیم جامعه به طبقات است، به پیش رانیم. امروز ما اول ماه مه را بمنابه جشنواره ستمدیدگان در میدان مبارزه برگزار میکنیم، و اینکار را در اتحاد ما ستمدیدگان سراسر جهان انجام میدهم. ما این مبارزه را بطور خاص همگام با رشته های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در هر گوشه جهان به پیش میبریم.

راه حل، فقط و فقط انقلاب - انقلاب پرولتری - است. این راه نجات از فجاج سیستم هیولاآسائی است که اینک زندگی در اعماق را بما تحمیل میکند. و فراتر از این، انقلاب پرولتری جهت سرنگونی هیولای فتندری بنام امپریالیسم آمریکا، همان چیزی است که نوده های انقلابی جهان آرزویش را دارند و بهر طریق از آن حمایت خواهند کرد. تحقق چنین انقلابی، فرصت و وظیفه ای محض بمانست. این کنه مضمون مراسم اول ماه مه ما، و مفهوم دورانی است که در آن بسر میبریم.

**زنده باد اول ماه مه، جشن پرولتاریای بین المللی، جشنواره ستمدیدگان!**

**زنده باد انقلاب جهانی، زنده باد کمونیسم انقلابی، زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!**

**زنده باد حزب کمونیست انقلابی آمریکا... از حزب پشاهنک خود حمایت کنید، به حزب پشاهنک خود پیوندید، حزب پشاهنک خود را بنا نهید!**

## درباره راهپیمائی طولانی

راهپیمائی طولانی ببرد پرشکوه و تاریخی پرولتاریاست که فراگیری درسهای همه جانبه آن برای پیروزی پرولتاریا در هر نقطه دیگر حیاتی است. صفحات نشریه تنگ تر از آن است که بتواند به این مهم بپردازد. اما بدلیل اهمیت پرداختن به این تجربه تاریخی ما مختصراً به آن اشاراتی میکنیم.

خطوط انحرافی درون حزب کمونیست چین، ارتش سرخ و مناطق پایگاهی را به آستانه نابودی کشانده بود. عبارت دیگر مهمترین مناطق سرخ و نیروی عمده ارتش سرخ به محاصره دشمن در آمد و کارزار پنجم محاصره و سرکوب دشمن با موفقیت همراه شد. این امر نه به علت ارتفاع کارآئی و قدرت دشمن، بلکه عمدتاً بدلیل غلبه خطوط انحرافی (که از طرف کمینترن حمایت میشد) در کمیته مرکزی حزب کمونیست چین بود.

مائوتسه دون قبل از راهپیمائی طولانی از جانب حامیان این خطوط از دفتر سیاسی اخراج شده و تحت نظر قرار گرفته بود. ادگار اسنو این دوره را در کتاب «استاره سرخ بر فرار چین» اینطور توضیح میدهد:

«در اینجا من نمیتوانم حتی سر تیترهای تاریخ پرشکوه شش ساله حکومت شورائی جنوب چین که تازه بطور قطعه قطعه به نگارش در آمده را نقل کنم - دوره ای که بیش در آمد حماسه راهپیمائی طولانی بود. مائوتسه دون مختصراً رشد ارگانیک شورائیه و تولد ارتش سرخ را نقل کرده بود. او گفته بود که چگونه کمونیستها، از

چند صد نفر انقلابی نیمه گرسنه و ژولیده اما جوان و مصمم، ارتش چند ده هزار نفره کارگران و دهقانان را بوجود آوردند بطوریکه در سال ۱۹۳۰ آنچنان به رقیب جدی قدرت تبدیل شده بودند که حکومت نانکینگ مجبور به اولین تعرض گسترده علیه آنان گشته بود. اولین «کارزار نابودی»، و دومی و سومی و چهارمی کاملاً با شکست مواجه شد. در هر یک از این کارزارها ارتش سرخ بسیاری از جوخه ها و هنگهای ارتش گومیندان را نابود کرده و اسلحه و مهمات آنان را تماماً از آن خود ساخت؛ ارتش سرخ جنگجویان نوینی را بصرف خود جلب کرد و قلمروش را گسترش بخشید.....

زمین تقسیم شده، مالیاتها سبک گشت و کارخانه های اشتراکی در ابعاد گسترده برپا گردید. در سال ۱۹۳۳ فقط در کیانگ سی

۱۰۰۰ تعاونی شورائی وجود داشت. بیکاری، اعتیاد، فحشاء، بردگی کودکان، و ازدواج اجباری محو و نابود گشته و شرایط زندگی کارگران و دهقانان فقیر در مناطق غیر جنگی بمقدار عظیمی بهبود یافت. تعلیم و تربیت توده ای در شورائی های مستحکم شده بمیزان عظیمی پیشرفت حاصل نمود.....

مائو گفت که «انقلاب مجلس میهمانی نیست». روشهای ترور («سرخ» بطور گسترده علیه ملاکین و دیگر دشمنان طبقاتی بکار گرفته میشد.....

چانگایشک تا سال هفتم در هیچیک از کارزارهایش علیه سرخها که بقصد نابودیشان براه میانداخت، موفقینی بدست نیاورده بود. تا آن زمان سرخها بر بخش بزرگی از کیانگ سی و مناطق بسیاری از فوکین و هونان کنترل دولتی داشتند. نواحی شورائی دیگری هم در استانهای هون، هوبه، جوان، آن هوئی، شچوان و شنسی وجود داشت که به منطقه کیانگ سی متصل نبود.

چانگایشک در پنجمین کارزار در حدود ۹۰۰ هزار سرباز علیه سرخها بسیج کرد که ۴۰۰ هزار تن از آنان - که حدوداً ۳۶۰ لشکر بودند - فعالانه در جنگ منطقه کیانگ سی و فوکین و در مناطق آن هوئی، هونان و هوبه علیه ارتش سرخ شرکت داشتند. ارتش سرخ در این نقطه قادر به بسیج ۱۸۰ هزار سرباز و ۲۰۰ هزار پارتیزان و گارد سرخ بود، اما همه برویهم ۱۰۰ هزار قبضه تفنگ داشتند.....

چانگایشک استراتژی نوینی را مبنی بر استفاده کامل از بزرگترین سرمایه هایش اتخاذ کرد - یعنی منافع برتر، ابزار فنی و دسترسی به نامینات از جهان خارج (که سرخها هیچ دسترسی به آن نداشتند) و ابزار مکانیزه، منجمله نیروی هوائی که حدوداً ۴۰۰ هواپیمای قابل فرود بر آب را شامل میشد، در اختیار گرفت. سرخها چند تائی هواپیمای چنانک گرفته بودند اما فقط سه چهار تا خلبان داشتند. البته بنزین و بمب و مکانیک نداشتند. چانگایشک بجای حمله به مناطق سرخ و تلاش در گرفتن آنها از طریق هجوم نیروی برتر، بعضی کاری که در گذشته با شکستهای فاجعه باری مواجه شده بود، اینبار اکثر سربازانش را برای بمحاصره در آوردن به اصطلاح «راهنها» و اعمال محاصره اقتصادی شدید بکار

گرفت.....

گفته میشد که کارزار پنجم عمدتاً توسط مشاوران آلمانی چانگایشک طراحی شده است... تاکتیکهای نوین همه جانبه، اما در عین حال بسیار گند و پیر هزینه بود. عملیات ماهها بطول انجامید و نانکینگ هنوز حتی یک ضربه قطعی بر سروهای عمده ارتش سرخ نزده بود. معذالک مناطق سرخ محاصره اقتصادی بالاخص در زمینه کمبود نمک را رفته رفته احساس میکردند. پایگاه سرخ کوچک، توان خود را برای پس ردن فشارهای مرکب نظامی و اقتصادی از کف میداد.....

طبق گفته جوئن لای، ارتش سرخ ۶۰ هزار نفر را در یک محاصره از دست داد. تمام مناطق چه توسط کسار حمعی و با کوچ اجباری از جمعیت نهی شد. اطلاعاته مطبوعاتی گومیندان ادعا کرد که در پیروسه فتح کیانگ سی یک میلیون نفر کشته شدند یا از گرسنگی جان سپردند.

معهد، کارزار پنجم به نتیجه نرسید و نتوانست «نیروی زنده» ارتش سرخ را نابود کند. بلکه کنفرانس نظامی در هوئی چین فراخوانده شد و در آن تصمیم گیری شد که عقب نشینی کرده و نیروی عمده سرخ به یک منطقه یابگاهی نوین منتقل شود.

در این شرایط چانگایشک کارزار پنجم محاصره و سرکوب خود را که منجر به شکست ارتش سرخ و از بین رفتن منطقه شورائی کیانگ سی شد، آغاز کرد. مائو دلیل این فاجعه را چنین تشریح کرد، غفلت حزب در دفاع از شورش فوکین (۱۹۳۳) و انکاء به شیوه حنک موضعی علیه چانگایشک و عدم انکاء به استراتژی پارتیزانی مائو مبنی بر «کشاندن دشمن به عقب» و امتناع از درگیری در جنگهای بزرگ مگر در صورت دارا بودن نیروی برتر. درستی این استراتژی به اثبات رسیده بود.

در اکتبر ۱۹۳۴، ارتش سرخ بدرون منطقه ای که ۶ بخش از کیانگ سی را در برمبگرفت، رانده شده و مجبور به تخلیه مرکز منطقه کیانگ سی گشتند. «لی ته» [تو براون - مسئول کمینترن در آن ناحیه]، جوئن لای، و «به چین اینک» نقشه عقب نشینی کشیدند؛ هدف اولیه آنها عبارت بود

از پیوستن به نیروهای «هولانک» در «هون»، این نقشه با تلفات بسیار همراه شد و عقیم ماند. سپس سرخها ستونهای خود را به «کوی چو» که از دفاعی ضعیف برخوردار بود، برگرداندند و در آنجا دو ماه وقت تنفس برای خود خریدند. پس از فتح «سون شی» (پایتخت تایتانی)، یک جلسه اضطراری از طرف مائوتسه دون فراخوانده شد؛ اکثر کادرهای سیاسی و نظامی واحدهای هنگ یا بالاتر از وی حمایت کردند. کنفرانس وسیعی از کادرها و اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی تشکیل شد و مائوتسه دون نقد خود را از رهبری ارائه داد و اکثریت را حول خط خود متحد کرد. مائو بعنوان صدر شورای نظامی انقلابی حزب که جدیداً تاسیس گشت انتخاب شد.... فرماندهی سیاسی و نظامی هر دو به صدر مائو سپرده شد. در «سونشی» تصمیم گیری تاریخی مبنی بر راهپیمایی طولانی به شمال شرقی اتخاذ گشت.»

عقب نشینی از کیانگ سی آنچان برم و در حما انجام گرفت که دشمن بعد از چند روز راهپیمایی نیروهای عمده ارتش سرخ که حدوداً ۹۰ هزار سرباز را شامل میشد، به حرکت آنان پی برد. سرخها در جنوب کیانگ سی تجمع کرده و بیشتر سربازان منظم خود را از حبه شمالی بیرون کشیده و آنها را با نیروهای پاریزان جایگزین ساختند. تمام این حادثهها در شب انجام گرفت. وقتیکه عملاً تمام ارتش سرخ در بردیکی بونو، جنوب کیانگ سی، تجمع یافت، دستور راهپیمایی طولانی که در ۱۶ اکتبر ۱۹۳۴ آغاز گشت، صادر شد.

برای سه شبانه روز سرخها بطور فشرده در دو ستون بطرف غرب و جنوب حرکت کردند. در شب چهارم، تقریباً بطور ناگهانی و غیر منظره پیشروی کرده و همزمان به خطوط استحکامات دشمن در هون و کوانتونگ یورش بردند. آنها با تعرض این استحکامات را گرفته و دشمن مهوت را وادار به فرار نمودند و هرگز تا زمانی که نوار استحکامات و سنگرهای محاصره را در حبه جنوبی نگرفته بودند، از پای نایستادند. اینکار راه آنان را بسوی جنوب و غرب باز کرد و طلایه دار آنها مسیر هیجان انگیز خود را آغاز نمود.

علاوه بر نیروی عمده ارتش سرخ، هزاران دهقان سرخ در راهپیمایی شرکت جستند - پیر و جوان، مرد و زن و کودک، کمونیست و غیر کمونیست.... سرخها بمن گفتند که در طول مسیر طولانیشان از جنوب، تفنگ و

مسلسل، و ماشین آلات و مهمات و حتی نقره دفن کرده اند. آنها میگفتند که روزی دهقانان سرخ که اکنون در محاصره هزاران سرباز دشمن هستند، آنها را از زیر خاک بیرون میآورند و مورد استفاده قرار میدهند.....

پس از تخلیه کیانگ سی از قوای ارتش سرخ، هفته ها طول کشید تا سربازان نانکینگ بتوانند مناطق پایگاهی عمده را اشغال کنند. هزاران گارد سرخ دهقان به حنک یارتیزانی خود ادامه دادند. ارتش سرخ برای هدایت آنها، برخی از بهترین فرماندهانش را اختصاص داده بود.....

بسیاری ا آنان دستگیر و اعدام شدند، اما توانستند عملیات یشت جبهه خود را بخوبی به پیش ببرند. و این نیروهای عمده ارتش سرخ را قادر ساخت تا قبل از آنکه جانگانشک بتواند برای تعقیب و نابود کردنشان نیروهای جدیدی بسیج کند، فرسنگها دور شوند.....

ارتش سرخ پس از آنکه بطور موفقیت آمیز اولین خطوط استحکامات دشمن را درهم شکست، قدم در مسیر یکساله و حماسی خود بسوی غرب و شمال نهاد.... ماجرا، اکتشاف، شجاعت و مزدلی انسانی، لذت بروزی، رنج، فداکاری، وفاداری و از میان همه آنها، شعله های سرکش تب و تاب بی خدشه و امید فنا ناپذیر و خوشبینی انقلابی حریت انگیز هزاران جوان که شکست از جانب انسان با طبیعت با خدا و مرگ را نپذیرفتند - تاریخ راهپیمایی طولانی که تاریخ یک منظومه رزمی بی نظیر عصر مدرن است، سرشار از تمامی آنها و بیش از آنهاست.

خود سرخها معمولاً از آن بعنوان «راهپیمایی ۲۵ هزار لی» نام میبرند، شکی نیست که با پیچ و خمها و عقبگردها و راهپیماییهای کوچک به دو سو،... برخی از راهپیمایان این مقدار یا حتی بیشتر از این را سمودند.... مسیر راهپیمایی طولانی دو برابر عرض قاره آمریکا را در بر میگرفت.... این از ابتدا تا انتها یک نبرد طولانی و بزرگ بود.

چهار خط دفاعی که از پوشش رسته ای از سنگرهای سنگی مجهز به مسلسل برخوردار بود، مناطق شورائی در جنوب شرقی چین را تحت محاصره داشت، و سرخها برای رسیدن به مناطق بلوکه نشده و راهپیمایی بسوی غرب، باید این خطوط را درهم مشکستند. اولین خط، در کیانگ سی به تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۳۴ درهم شکسته شد؛ دومی در هون در سوم نوامبر فتح شد؛ و یک هفته بعد سومی آنهم در هون بعد از یک نبرد خوبین بدست

سرخها افتاد....

در گذر از کیانگ سی، کوآنک نون، کوآنک سی، و هونن بسیاری از سرخها جان باختند. وقتی آنها به مرز ایالت کوی چو رسیدند، شمارشان به يك سوم رسیده بود. این بذلیل محظورانی بود که حمل و نقل عظیم بوجود آورده بود. در حدود ۵ هزار نفر درگیر این وظیفه بودند. طلایه دار بسیار عقب مانده و در بسیاری موارد دشمن فرصت مییافت موانع بسیار جدی در مسیر راهپیمایی ایجاد کند. دوم آنکه، از کیانگ سی يك راه مستقیم شمالی - غربی اتخاذ شد که دشمن را قادر ساخت حرکات ارتش سرخ را پیش بینی کند.

در نتیجه این اشتباهات لطمات زیادی به سرخها وارد آمد و آنها مجبور به اتخاذ تاکیکهای نوین در کوی چو شدند. اکنون بحای پیشروی مستقیم الخط، آنها به بکرشته مانورهای فریب دهنده دست زدند، بطوریکه برای هواپیماهای دشمن فهم اهداف روزمره نیروهای عمده سرخ دشوار شد. دو ستون، و برخی اوقات ۴ ستون درگیر در بکرشته مانورهای گیج کننده در خطوط جنوبی ستون شده و نیروی طلایه دار یک جبهه گاز اسری درست کرد. فقط حیاتی ترین ابزار و وسائل را حمل میکردند و برای ستون حمل و نقل ( که همیشه آماج خوبی برای حملات هوایی دشمن بود) که اکنون تقلیل یافته بود، راهپیمایی تساه امری معمول گشت.»

راهپیمایی یک حماسه عظیم و تاریخی و یک تجربه و منبع الهام و درسگیری برای پرولتاریا و توده های انقلابی سراسر جهان است. بقول مائوتسه دون تجارب تاریخی درخور اهمیت اند، او به اختصار مفهوم، علت و جایگاه و نقش این تجربه انقلابی را چنین جمع بندی میکند:

«وقتیکه درباره راهپیمایی طولانی صحبت میشود، این سؤال مطرح میگردد، اهمیت این راهپیمایی در چیست؟ ما جواب میدهیم، راهپیمایی طولانی در صفحات تاریخ در نوع خود، نخستین است. راهپیمایی طولانی یک مانیفست است، یک نیروی تبلیغی است، یک ماشین بذرافشان است... این راهپیمایی نه جهان اعلام کرد که ارتش سرخ، ارتش قهرمانان است. این راهپیمایی به ۲۰۰ میلیون نفر مردم ۱۱ استان خیر داد که راه ارتش سرخ، یگانه راه رهائی است.... راهپیمایی طولانی... بذرهائی افشاند که خواهد روئید، برگ و گل و میوه خواهد داشت و در

## درباره راهپیمائی طولانی

آینده حاصل خواهد داد.» (درباره تاکتیکهای مبارزه علیه امپریالیسم ژاپن - جلد ۲ منتخب آثار)

«رد اشتباه آمیز جنگ پارتیزانی و غیر منظم در مقیاس کوچک، به جنگ پارتیزانی و غیر منظم در مقیاس بزرگ انجامید.» (همانجا)

به يك كلام، این عملیات تاریخی ارتش سرخ تحت رهبری مائوتسه دون با هدف درهم شکستن عملیات محاصره و سرکوب ارتش سفید چانکایشک به اجراء درآمد تا از انهدام ارتش سرخ جلوگیری کرده و تسلیم طلبی را ناپود سازد.

همانطور که مائو گفت، تحارب تاریخی درخور اهمیت اند، اما برای یادگیری از تحارب پرولتاریا و بکار بست آنها، به بینش طبقاتی صحیح نیاز است. شکی نیست که طبقات و نیروهای سیاسی انقلابی که از بینش پرولتری بی بهره بوده و به علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون مسلح نیستند کوشش میکنند جوانبی از تحارب ما - آن جوانبی که بکارشان می آید - را گرفته و در خدمت منافع طبقاتی خود از آن سود جویند، اما تجاربی نظیر راهپیمائی طولانی در واقع در تمامی جوانب نظامی - اقتصادی - سیاسی با علم و ایدئولوژی پرولتاریا رقم خورده و بدون این، اصولاً «راهپیمائی طولانی» مائو مفهومی ندارد.

این نکته ای است که خود مائو در سال ۱۹۶۴ بهنگام گفتگو با صدر سابق سازمان آزادیبخش فلسطین (احمد شوکیری) بدان اشاره کرده است. مائوتسه دون درباره سئوالات این رهبر فلسطینی در مورد راهپیمائی طولانی و گامهای اولیه آن، و اینکه فلسطینیها چگونه میتوانند به چنین کاری دست بزنند، چنین پاسخ میدهد: «فی الواقع، قوانین اساسی تغییر باید دربرگیرنده شعور و آگاهی ماتریالیست تاریخی در همه عرصه ها باشد و عرصه جنگ نیز بخش لاینفک از آن است؛ این عملی است دربرگیرنده عرصه های نظامی، اقتصادی و سیاسی. این چیزی است که چند سال قبل به رهبران انقلاب الجزایر گفتم، و حالا به شما هم میگویم. جنبش مهبونیستی تمام نیروهای خود را برای جنگ با مردم عرب گذارده است. و در مقابل آن، شما باید تمام بخشهای مردم را برای فعالیت در تمامی جنبه ها بسیج کنید. این خط استراتژیکی است که باید دنبال شود، در غیر اینصورت اسرائیل کشور به کشور با شما وارد نرد خواهد شد.» مائوتسه دون در این مختصر، هم یادگیری از تحارب را در گرو شعور ماتریالیست تاریخی میداند و بدون درک

## \* چاپ دوم



درواه نقد گذشته باید آگاه بود که نامرئالیستیستون به احكام این مهم برحاست سرنوشت آندسته ازگونیستهاکه برای جمعیتی بغداده ارتحارب خویش به سلاح پرولتاریائی جنگ انداختند، چیرری حرتلاشی مرهبت ایدئولوژیك - سیاسی و درغفلتسوس به اشلال طفلی نموده مادر این راه سلاح نقدپرولتری را بکارگرفته ایم که هیچ چیز بیست مکرمارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون

### دو برخورد متضاد

حمینی و وانسنگان سوسیال امپریالیسم شوروی هستند که ما اشاعه شایعات مرورده و ارائه چهره ای بیضاب و ابروه از آوارگان افغانی مقیم ایران میکوشند تا توده های ستمدیده ایران را از همسروشان افغانیستان دور کنند.

آنچه انقلاب افغانستان و ایران میطلبد، صرفاً نحمعی این شایعات با مخالفت با آنها، ما صرفاً تبلیغ در میان آوارگان افغانی از زبونه اکتوبومیستی نیست. کارگر و زحمتکش ایرانی و کارگر و زحمتکش افغانی باید حول منافع بنیادین طبقاتی خود که همانا در گرو سرنگونی رژیمهای حاکم بر دو کشور از طریق بریائی و گسترش جنگ خلق است متحد شوند و در ارنساض متقابل قرار گیرند، والا کار در میان آوارگان افغان بخاطر ممانعت از تبدیل شدن آنها به «اعصاب

شکن» و «بروئی که به بائسن نگهدارسی سطح دسمرد کارگر ایرانی خدمت میکند»، به تنها سان امپریالیسم نیست، بلکه عن ناسیونالیسم است؛ دفاع از منافع خاص اقتصادی کارگران ایرانی؛ و ناسیونالیسم در فعال يك ملت تحت سم عیس سروسیم است. این صحنه ای آزار دهنده از سدیل يك سیاست اکتوبومیستی به يك سیاست نویسه سرونستی است.

این قبیل سیاستها و تحلیلها ( نظیر آنچه «حزب کمونیست» فرموله میکند )، علیرغم آنکه انعکاسی از مخالفت يك نیروی سیاسی با حضور و سلطه سوسیال امپریالیستها در افغانستان است اما دردی از دردهای اساسی جامعه افغانسان دوا نمیکند؛ چرا که به رسنه و نقطه تمرکز درد را درست مشخص نمیکند، به نحوه عمل را میداند و به ابرار مناسب جراحی را در اختیار دارد. ○

پرولتاریا باید بر يك سیاست طبقاتی استوار باشد و باید بتواند توده ها را در ابعاد گسترده بسیج نماید. این آموزه بزرگ رهبران پرولتاریای جهانی، خاصه مائوتسه دون است. ○

قوانین اساسی تغییر، بکار بست تمام و کمال و اساسی تحارب انقلابی را ممکن نمیداند، و همزمان اصل «جنگ ادامه سیاست است و صرفاً یک روشنه عملیات نظامی نیست» را مطرح میسازد. جنگ تحت رهبری

اصلی رشد تضادهای درون ارتجاع حاکم است و تلاشها و تدابیر هر جناح برای تثبیت و تحکیم و گسترش موقعیت و قدرت خود و آماده شدن برای جدالهای خونینی که در پیش است. اتفاقی نیست که علی رازی، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح در همان روز ۱۶ خرداد ضمن ابراز مسرت از انتصاب رفسنجانی، «آبادگی خود و قضات و کارمندان سازمان قضائی نیروهای مسلح را در زمینه اجرای فرمان متاع فرماندهی کل قوا و تشکیل دادگاههای نظامی رمان حنک و تنبیه منخلقان» اعلام میدارد. آری، خط و نشانها بوسیله سربیره فوای مسلح بروشنی کشیده میشود. جریانات رقم بیز بشیوه و ربان مخصوص بخود به این قبیل اظهارات باسع میگوبند. فی المثل منتظری در سخنرانی روز ۱۷ خرداد خود «بپام علی نه مالک استر» را بعد میطلبد و میگوید، «امادا والی جدید (!) با دردی و تندخویی و حالت انتقام حوئی با مردم سرخورد کند» و «سعار آزادی... به این معنا نیست که من فرضاً بتوانم آزاده هر کاری میخواهم بکنم. مثلاً شما را نکسم. به انطور نیست.» البته این مظلوم نمائی منتظری بدین معنا نیست که جناحهای رقم باید رفسنجانی قصد «انتقام حوئی و ندخوئی» بدارند. نحریره چند ساله اخیر و خصوصاً در گسریهای خوبین جناح مهدی هاشمی با دیگران و ماجراهائی نظیر قتل جمران، انفجار بهستی و... نشان داده که دندان کفزارها علیه بکدیگر مدتهاست سیر شده است. میباید در بحثی که بیرامون «مهم بردیگ کردن و درهم ادغام نمودن و احياناً حذف کردن بخشهای تکراری ارتش و سپاه» (بقول خامنه ای)، یا «یکی شدن سازمان این دو نیرو» (بقول رفسنجانی) سراه افتاده این نکته مرکزی را در نظر گرفت که: هر جناح در وجود این سازمانهای موازی، خطر قدرت یابی و گسترش نفوذ رقمای خود را میبیند - بخصوص که این نهادها مسلح هستند که در حدال قدرت «حرف آخر» را میزنند. «همانک کردن» یا ادغام رهبری این دو نیرو سیاستی مورد قبول همه مرتجعین حاکم و خواست امپریالیستهای غربی از جمهوری اسلامی است، دعوی اصلی آنجاست که سررشته قوای مسلح بعد از این هماهنگی در دست کدام جناح قرار بگیرد. باین نکته را هم خاطر نشان کنیم که معضلات مجموعه هیئت حاکمه در جنک با عراق و حسائلی از قبیل ناتوانی در بسیج مکفی تیروی زیر پرچم و مقابله با فرار جوانان از خدمت یا نگرانیهایی که تکوین خیزشهای قنوده ای و تشدید جنک انقلابی (مشخصاً در کردستان) میتواند برای کل ارتجاع حاکم بجاد کند، نیز در الزام به هماهنگی قوای

سرکوبگر دخیل است. مسلم آنکه این حدال همچنان با شدتی بیش از پیش ادامه خواهد یافت و به انتصاباتی نظیر آنچه در مورد رفسنجانی شاهدیم نیز باید نه بمعنای تخفیف یا پایان این حدال، بلکه بمنزله موضوعات جدیدتر دعوا و تشدیدگر ازهم گسیختگی قوای مسلح نگاه کرد. آیا اوضاع حنک ایران و عراق و موقعیت هیئت حاکمه ایران من حیث المجموع در راستای منافع آمریکا و متحدان غربی سیر میکند؟ درگیری دریائی نیروهای ایالات متحده و فوای جمهوری اسلامی که همزمان با عملیات موفق ارتش عراق در شه جزیره فاو صورت گرفت از سوی مقامات دولتی و نظامی امپریالیسم آمریکا بعنوان گامی مهم در اعمال سیاست یانکیها در منطقه خلیج مورد تجلیل قرار گرفت. مایکل استرنر سمبر سابق آمریکا در امارات متحده عربی طی تحلیلی در روزنامه هرالد تریبون (اواسط آوریل ۱۹۸۸) چنین نوشت: «توازن قوای استراتژیک علیه ایران جرخش میکند. این واقعیتی است که حسینی و همراهانش نمیتوانند بطور علنی اعلام شود. اما دیر یا رود آنها مجبورند در سیاست خود تغییر بدهند. قدرتهای غربی میتوانند منتظر چنین روزی باشند و اینک سیاست فشار و درهای باز دیپلماتیک را توأمأ در پیش گیرند. خلاصه آنکه، سیاست آمریکا در مورد خلیج کارآئی دارد و باید بر آن پای فشرود.» استرنر بکوشه واقعات را پشت هم ردیف کرده و نتیجه گیری عملی معینی از آن بیرون کسبیده؛ اما واقعات دیگر - یعنی درهم پیچیدگی تضادهای مهمی که عرصه منطقه و مشخصاً حنک خلیج را به کلافی سردر گم تبدیل نموده - را با «حوش بینی» از یاد برده است. شکی نیست که از آغاز جنک ایران و عراق تا به امروز - خصوصاً در سالهای اخیر - امپریالیسم آمریکا گامهای مهمی در جهت بسط نفوذ و محکم کردن جای باهانش در کل منطقه به پیش برداشته؛ اما این هنوز با پُر کردن خلاء قدرت منطقه ای حاصله از سقوط حکومت پهلوی فاصله دارد. مهمترین عاملی که در شرایط مشخص کنونی از این امر جلوگیری میکند، حضور و درگیری فعال سوسیال امپریالیسم شوروی در مسائل منطقه است. روسها بارها اعلام کرده اند که پیشروی جدی آمریکا در ایران را تحمل نخواهند کرد. اگرچه این تهدید بخودی خود اقدامی بیش گیرنده بحساب نمیآید، ولی حدافل صین تاکید سوسیال امپریالیستها بر منافع حیاتی و استراتژیکشان در منطقه خلیج و ایران است. برقراری آتش بس فوری و نشستن بر سر میز مذاکره با عراق از دید سران جمهوری اسلامی نه تنها راه را بر هرگونه ادعای

پیروزی ایران میسندد، بلکه هیچگونه منفعت درازمدتی هم برای مرتجعین حاکم تضمین نمیکند. گردن گذاشتن به این قطعنامه از دید هواخواهان و پشتیبانان رژیم خمینی در کشورهای مختلف اسلامی میتواند بمشابه شکستی مفتضحانه جلوه گر شود و این قبیل جریانات بنیادگرایی اسلامی، دیگر حاضر نشوند نقش اهرم فشار حکومت ایران را در قبال دولتهایشان بمهده بگیرند. این نگرانی جمهوری اسلامی را میتوان در روزنامه های رسمی رژیم بوضوح دید. فی المثل کیهان مورخ ۲۵ خرداد ۶۷ طی تفسیری سیاسی بر سیاست آمریکا و شوروی مینویسد: «تحقیق حالت نه برنده - نه بازنده در جنک ایران و عراق میتواند با جداسازی ایران از حبه انقلاب اسلامی و مقاومت مسلمانان منطقه «آرامش» را حاکم کند و... به همین دلیل است که در میانه راه تلاشهای متمرکز قدرتهای جهانی، شاهد سر بر آوردن قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت که درست بر این اساس تنظیم یافته است، هستیم.» البته این عدم تمکین جمهوری اسلامی به قطعنامه ۵۹۸ نباید مطلق در نظر گرفته شود، چرا که مقامات حکومتی از همان زمان تصویب قطعنامه موسمی دوپهلوی در قبال آن اعلام نموده اند و خصوصاً با وقوع شکستهای بی در پی نظامی ایران، قبول یا عدم قبول این قطعنامه میبورد تا به یکی از موضوعات دعوی درون هیئت حاکمه بدل شود. نشانه هائی از این دعوا را در صحبتهای اخیر خامنه ای رئیس جمهور، و محتشمی وزیر کشور میتوان مشاهده کرد. محتشمی از این صحبت میکند که «حرکت سیاسی برای جابجائی نندهای قطعنامه و تعیین متجاوز از جانب شورای امنیت نمیتواند نظر امام و انقلاب را نامین کند... از طرف دیگر روح قطعنامه ۵۹۸ در جهت تثبیت حکومت عراق است» (کیهان، خرداد ۶۷)، و مفسر کیهان نیز اضافه میکند که این سخنان «در انتقاد به روس نلعین جنک و مذاکره و فعالیت دیپلماتیک» ابراد گشته است. بفاصله ۳ روز از این ایرادات، خامنه ای در نماز جمعه مطرح میکند، «بعضیها شایع میکنند که این کارهای سیاسی با جنک منافات دارد. خیر ابدأ منافات ندارد... بعضیها شروع میکنند حمله به وزارت خارجه یا به کسانی که رفت و آمد میکنند، به سازمان ملل میروند، با دبیرکل تماس میگیرند. خیر اینها تمام مورد نباید ماست. خود ما تصمیم میگیریم و مورد تایید حضرت امام است... بکعبه حالا بعنوان افراد کاتولیک تر از پاپ و نندتر و انقلابیتر از امام و مسئولین شرع میکنند. بصورت نسنجیده و نفهیده کار سیاسی و تلاش سیاسی را بکنی از بین بردن بقیه در صفحه ۱۶

## یادداشت‌هایی بر اوضاع جاری

درست نیست...)) سایرین نفشی که قطعنامه ۵۹۸ و پافشاری بر آن میتواند برای آمریکا بازی کند، جهت دادن به اقدامات «سنجیده و نهییده» هیئت حاکمه ایران است.

آیا سوسیال امپریالیسم شوروی با خونسردی نظاره گر این تحول خواهد بود؟ ندابیر کنونی روسها غیر از این را نشان میدهد. مخالفت شوروی با «مرحله دوم قطعنامه»، هدف استفاده از تضاد موجود میان منافع عاجل بخشی از کمپرادورهای اسلامی و طرح مشخص آمریکائیان را دنبال میکند. بقول مایکل استرنر، «روسها در عین حال که با توافق عمومی سازمان ملل همراهی نشان میدهند، مانع از صدور قطعنامه تنبیهی علیه ایران هستند. کرملین امید دارد که دل تهران را بدست آورد. برای شوروی این هدف حائز اهمیت است. درجه این اهمیت را میتوان با نگرانی روسها از بسرکار آمدن یک رژیم اسلامی در افغانستان بعد از خروج نیروهایشان معادل دانست.» نباید این انتظار و این اقدام شوروی را صرفاً «تبری در تاریکی» بحساب آوریم، چرا که پای یک تضاد واقعی و عینی در میان است. بعلاوه، سوسیال امپریالیسم نه فقط بروی این تضاد، بلکه بر وقایع و تحولات پیش بینی نشده آتی نیز در جهت تحقق اهداف منطقه ایش حساب میکند. اما موانع و دردسرهای دو بلوک رقیب به اقدامات و مانورهایی که در تقابل با یکدیگر به اجراء درمیآورند، یا تضادهایی که از معضلات و موقعیت ویژه حکومتهای ارتجاعی منطقه برمخیزد، محدود نمیشود. جنبشهای بالفعل انقلابی و پتانسیل نهفته در خلتهای منطقه معضل پراهمیتی برای کل نیروهای امپریالیستی و ارتجاعیست که میتواند در آینده به یک «دردسر عظیم و لاینحل» برای اردوی ضدانقلاب جهانی بدل گردد. امپریالیسم آمریکا که علیرغم درمان چندین ساله، هنوز از زخم شکست در ویتنام و سپس سقوط وفادارترین نوکر منطقه ایش - شاه - در نتیجه خیزش انقلابی نوده ها رنج میکشد، مراقب است تا کنترل اوضاع بهیچوجه از دستش خارج نشود و بظهور «نیروی سوم» (قطب انقلاب) پا نهد. این خطری است که نگرانی سوسیال امپریالیستها را نیز خصوصاً با تجربه تلخ افغانستان برانگیخته است. اصولاً یک جنبه از قدرتمندی و قلدرمنشی امپریالیسم آمریکا در خلیج علیه قوای کمپرادورهای درمانده اسلامی، مرهم نهادن بر زخمهای جوش نخورده ویتنام و ایران و ترمیم شکافی است که این شکستها در بقیه در صفحه ۲۹

## تسریع تحولات

میاندازند، در زمانیکه رسواترین عمال استبداد و استعمار نیز از «لزوم برقراری دمکراسی» صحبت میکنند، و در شرایطی که بهم خوردن حدی اوضاع و وقوع آشوبهای سیاسی - اجتماعی روندی بس محصل است، طبقه کارگر میتواند بار دیگر به دستیار و دنباله رو طبقات دیگر بدل شود و تحارب ارزشمند و خونین انقلاب گذشته را نیز از خاطر ببرد.

این واقعیتی است که انقلاب دمکراتیک نوین در ایران محتاج اتحاد مستحکمی از اقشار و طبقات انقلابی، یعنی کارگران، دهقانان و زحمتکشان شهری نحت رهبری حزب پرولتاریای آگاه است که بر ستر یک جنک انقلابی درازمدت شکل میگردد؛ و این نیز واقعیتی است که ستمدیدگان و استثمار شوندهگان که جنگال هولائی واحد را بر کرده خویش مبینند بطور خودبجودی گرایش به وحدت در برابر دشمن مشترک دارند، اما نباید گذاشت که عوامفریبان بورژوا و مرتجمین دغلكار با تحریف این واقعیات و لوٹ کردن مضمون اتحادهای طبقاتی، بده ها را برای دوره ای - هر چند موفتی - فریب دهند و دنبال «اتحادهای بزرگ» مطلوب خویش نحت عناوین رنگارنگ «جبهه فلان» یا «ائتلاف بهمان» بکشانند. آنچه صف ضدانقلاب را در اینکار یاری میدهد، همانا محدود نگهداشتن آماج حمله انقلاب و تقلیل شعارها و اهداف اساسی (مرحله) دمکراتیک نوین به یک سلسله مطالبات ناقص و شکننده اقتصادی - سیاسی و اجتماعی است.

هر جبهه، هر طرح ائتلاف یا هر برنامه ای را بایستی با پاسخ به سئوالات زیر محلکرد:

چه راهی را برای کسب قدرت ترسیم میکند؟ چه نظامی را مبحواهد جایگزین نظام کهنه ستم و استثمار کند؟ ریشه معضلات جامعه را در چه و در کجا مبیند و اتکایش برای حل مشکلات جامعه به کدامین طبقات است؟ نه فقط انقلاب و مظهر و راهبر آن یعنی نیروی پیشاهنگ پرولتری چه برحوردی دارد؟ پرولتاریای آگاه با افشای مضمون ائتلافات و جبهه ها و برنامه هایی که به سئوالات فوق پاسخهای ارتجاعی، امپریالیستی و لیبرال - رفرمیستی میدهند و با پیش گذاشتن شعارهای مرکزی انقلاب دمکراتیک نوین که بیان فشرده اهداف و حواسنه های اساسی بوده های نحتانی شهر و روستا است، و با ترسیم راه پیرومند بروسه انقلابی قادر خواهد بود بایجاد حزب و ارتش خویش، طبقات انقلابی را تحت رهبری خود حول پیشبرد جنک خلق با هدف استقرار قدرت

سیاسی سرخ و ربر و رو کردن مناسبات کهنه حاکم، سازمان دهد.

در گوشه ای از صحنه سیاسی حاضر با اعلام «جنگی» روبروئیم که سران نهضت آزادی بعنوان حناحی از بورژوا لیبرالهای ضدانقلابی به شخص خمینی داده اند. طی سالهای بعد از خرداد ۱۳۶۰، این جریان بدفعات در صحنه سیاسی فعال شده و اینجا و آنجا بیانیه هائی در انتقاد به سیاست جنگی رژیم یا جوانی از انحصارگری سیاسی هیئت حاکمه صادر کرده، ولی هیچگاه پا از دایره ایورسیون رسمی بیرون نهاده است. نامه اخیر مهندس بازرگان به خمینی بدون شك شدیدترین برخوردی است که تاکنون از جانب ایورسیون رسمی صورت گرفته و نشان از مرز دانش جامعه هر آستانه پكرشته تحولات و آشوبهای سیاسی دارد. به این واقعیت بر باید توجه کرد که نهضت آزادی در این بهاجم بهجوجه بیحساب حرکت نکرده و بدون شك پشیمانی و مرعوب شخصیتهای حول و حوش قدرت و شاید حریانات ممیی از درون حاکمیت و جامعه روحانیت را در توبره دارد. اما آنچه در تحلیل از نصحه آمدن این حریان حائر اهمیت است، بیامن برای جامعه و راه حلی است که در برابر مشکلات و معضلات ناشی از حاکمیت کمپرادورهای اسلامی بیسهاد میکند. مهندس بازرگان در نامه خود بروی دو نکته انگشت گذاشته است: «سیاست جنگی رژیم» و «مدیریت ناسامان حاضر». قاعدتاً اگر این دو مسئله بهر نحو تصحیح شود دیگر کارها بر وفق مراد است و حکومت، مطلوب سران نهضت آزادی، بازرگان برای هر دو اینها پیشنهاد متشخص دارد: حلك را خامه دهید و کارها را به «کاردان» بسپارید. اما خطاست اگر تصور شود نهضت آزادی این سیاست را فقط بدست هیئت حاکمه کنونی قابل تحقق مبینند. روی سخن اصلی بورژوا لیبرالهای اسلامی، آمریکاست. نامه بازرگان به خمینی، واقع پیام نهضت آزادی به امالات متحده است که: ما منطبق بر طرحهای شما برای ایران و منطقه حرکت میکنیم. بازرگان مینوسد:

«ملت ایران... غالباً میگویند آیا ما انقلاب کرده ایم که حلك کسیم و به چنین روزگاری برسیم؟ یا به بهانه صدور انقلاب و اسلام با دنیا دریغیم؟» و بدسال این ادامه میدهد که از «تروریسم در منطقه» و مشخصاً جهاد اسلامی نباید حمایت بعمل آید. بازرگان از خمینی انتقاد میکند که با «متوجه و متمرکز» کردن «تمام ندابیر و تلاش ها» بر «کینه و انهدام» آمریکا، به «سیاست و مکتب ابرقدرت قوی... خدمت محانی»



موده است. این نوع انتقاد از جار و جنجالهای «ضد امپریالیستی» دروغین جمهوری اسلامی دقیقاً در خدمت تبلیغات امپریالیستهای غربی است که مطرح میکنند خمینی باعث تقویت سیاست شورویها در منطقه شده است. البته بهیچوجه خدمت نهضت آزادی به غربیها ((مخانی)) نیست. این بورژوا لیبرالهای ضدانقلابی انتظار دارند که امپریالیسم آمریکا در طرحهای آلترناتیویش جایی هم برای این حضرات (بصوان شریک) در هیئت حاکمه طرفدار عرب در نظر بگیرد. آنچه میسود علاوه بر اعلام علنی جهت گیری با غرب امپریالیستی ضامنیتی برای مقبول واقع شدن نهضت آزادی در محضر آمریکا باشد، جمع و جور کردن پایگاه اجتماعی خود و نیز نیروی قابل توجهی از میان مردم ناراضی است. بخشی از تلاش سیاسی نهضت آزادی در دوره حاضر (و محمله نحسی از هدف نامه به خمینی) سوار شدن بر این بارصافی، انگست گذاردن بر دردهای عربان جامعه و منعکس کردن دیدگاه و اهداف طبقات میانی و مرفه شهری است. افشار کارمندی مرفه و حماقت تکنوکراتها و کادری اداری حرف دل خود را نا حدودی از زبان بازرگان مسعود و البته بخش مهمی از بازار و بورژوازی بجاری (مصحفاً آنان که خارج از دایره فخر مسلط بر امور نحاری بنسبه اند) سر کماکان منافع طبقاتی خود را در قدرت ناسی امثال بازرگان حسنجو میکنند. ((امنیت اجتماعی و شعلی))، ((احسای اعشار ایران در جهان متمدن)) و ((برفراری روابط بنامدار دوستانه با قدرتهای بین المللی)) دیده آل افشار و طبقات فوق الذکر است و بهضت آزادی تلاش دارد این محشها را به پشتیبانی فعال از طرحهای سیاسی خود برانگیزد. با نسان دادن چنین پستوانه اجتماعی است که امثال بازرگان میسوند حوار شرکت در مسامحه قدرت را کسب نمایند. اینکه سران نهضت آزادی در این دور از مبارزه سیاسی ناچه انداره شانس موفقیت دارند و در این مسیر ناچه الزاماتی روبرو میشوند، با اینکه اصولاً بشکل بیرونی مسعل و خدا از ائتلافات معین میسوند عرض اندام کنند یا نه امری است علییده. نکته آنست که اینها حد اکثر تلاش خود را برای بینسبرد منافع طبقاتیشان بعمل خواهند آورد و ذره ای از عوامفریبی معمول بورژوازییشان و ندابیر مودیانه ضد کمونیستی و ضدانقلابیشان دست نخواهند کشید. و در مقابل، بیرونیاری انقلابی هم نمیتواند و نباید لحظه ای از ساززه علیه علفهای هرزه و مسموم سازشکاری و نسلیم طلسمی که اینان شایع میکنند، غافل شود.

مسئله بودن یا نبودن هنوز برای مجاهدین حل نشده است. آنها همچنان بدنبال مقبولیت یافتن و آلترناتیو امپریالیستها شدن هستند. تشدید فعالیتهای مجاهدین حول محور «ارتش آزادیبخش ملی» بیان تلاشی نقشه مند برای تحقق چنین هدفی است. مقصود از عملیات «آفتاب» و «چلچراغ» و امثالهم بیش از آنکه بطور عام «ضربه زدن به رژیم خمینی» باشد، ایجاد ملزومات برای بحساب آورده شدن دربارگاه امپریالیستهاست. مجاهدین میدانند که يك رکن مهم سلطه امپریالیستی و حفظ مناسبات ستم و استعمار موجود، ارتش است. آنها نحوی میدانند که قدرتهای غربی خصوصاً آمریکا در دورنمای تحولات ایران جایگاه ویژه ای برای ارتش مسبند، بدین صورت که در تعبیر و تحول احصالی در سطح هیئت حاکمه کنونی و در پیشبرد طرحهای نادرکاتی آتی آمریکائینها در مرزهای غربی و شرقی ایران، این نهاد ساخته و پرداخته دست امپریالیسم میتواند نقش موثری بازی کند. با وجود تضاد معینی که بین این نهاد حافظ دولت ارتجاعی و سپاه پاسداران بشابه دیگر ارگان مسلح ارتجاع مطرح است، و انعکاس تشدید تضادهای درون حکومتی در رده های مختلف نیروهای مسلح رژیم، مجاهدین در پی آنند که بحیال خود با عملیات نظامی و نمایش قدرتی مناسب، افسران (رده بالا و پایین) و کادرها را با خود همداستان گردانند و ائتلاف با رهبری ارتش ارتجاعی را بعنوان کارت برنده در بازی انتخاب آلترناتیو روی میز بزنند؛ اما هم دست این قماربازان عرصه سیاست ضعیف است و هم با سرمایه نسبتاً کوچکی وارد بازی شده اند. توجه اخیر نشریات آمریکائی و رسانه های گروهی غرب در مورد عملیات مجاهدین نیز به این نکته باز میگردد که عرب با تبلیغ مجاهدین میخواهد این نیرو را بشابه اهرم فشار یا لولوی سرخرمن بالای سر هیئت حاکمه ایران نگاه دارد و از آن برای تشدید و تحکیم نوکری کمپرادورهای اسلامی حاکم بخود سود جوید. بعلاوه، موجودیت نیروئی مانند مجاهدین میتواند در شرایط بیاخیزی جنبشهای محتمل توده ای در دست امپریالیستها نقش اهرمی جهت کنترل اوضاع را بازی کند.

يك وجه مشخصه سیاست مجاهدین آن است که برای آلترناتیو شدن روی ائتلاف با دیگر نیروهای اپوزیسیون بورژوازی و در واقع با کمپرادورهای غیر حاکم در ایران، حساب جدی باز نکرده اند؛ چون خود امپریالیستها هم روی این نیروها حساب نمیکند. مگر آنکه نیروی دیگری همتراز و هم موقعیت با خودشان در سطح جامعه مطرح شود یا فشار

اوضاع و نحولات بر مجاهدین چنان عمل کند که بناگزیر بسوی چنین ائتلافاتی کشیده شوند. آنچه در حال حاضر سازمان مجاهدین در حیطه مناسبات با سایر نیروها به پیش میبرد، مستحکم کردن روابط با پاره ای احزاب و دولتها و سازمانها در منطقه و اروپاست. با این هدف که روابط موجود بر محاسبات قدرتهای جهانی در مورد آتیه ایران موثر افتد. به يك کلام مجاهدین در این مسیر به مردم کاری ندارند. بر منای منطق ضدانقلابی عربان آنها، پشتیبانی بین المللی و حداقل بخشی از نهادهای اصلی دولت (از کانال دزدیدن قاپ جناحی از ارتش) را که داشته باشی، مسئله حل است. با این نمایش قدرت، «اسیاهی لشکر» خودبخود حاصل خواهد شد. البته این «بی توجهی» مجاهدین به افشار تختانی نا زمانی است که این توده ها زیر پرچم يك رهبری انقلابی کمونیستی در عرصه مبارزه آگاهانه انقلابی بسیج نشده باشند، والا برخورد این جریان همانند دیگر نیروهای بورژوازی ضدانقلابی تشنه قدرت پیشاپیش معلوم است: بکار بستن انواع و اقسام دسائس و اقدامات سرکوبگرانه علیه برده های انقلابی و رهبران کمونیست نا همان شدت و شقاوتی که حکومتهای بورژوا کمپرادوری از خود نشان میدهند. شدت و شقاوتی که لازمه حفظ بنیادهای پوسیده ستم و استعمار امپریالیستی در حامه تحت سلطه ایران است. بهرحال علیرغم هر تغییر و تحولی در اوضاع يك نکته ره در مورد مجاهدین باید بروشنی دید و آن، تابع بودن سرنوشت نهائی این نیرو به محاسبات و طرحهای امپریالیستی و ارتجاعیست.

بدنبال افشای ماجرای ایران گیت و تشدید تضادهای درون جمهوری اسلامی، و متعاقب لشکرکشی نیروی دریائی آمریکا به آبهای خلیج و اعمال سیاست فشار بین المللی بر رژیم خمینی که در قطعنامه ۵۹۸ متسلور شده، آندسته از روشنفکران طبقات میانی حامه که در مجموع مبین اشکال مختلف سیاستهای سوسیال دمکراتیک و لیبرال «چپ» هستند بعد از يك دوران سرخوردگی و رخوت و بومییدی به جنب و جوش در آمده اند و بفکر اجرای «رسالت» دیرینه خود بعنوان «عناصر آگاه» جامعه افتاده اند. این طیف که در میانشان شماری از عناصر انقلابی سابق و سرخورده حاضر نیز بچشم میخورد، درون جامعه و خارج از مرزها پراکنده است و از تشکیلات مشخص محروم. محافلی که هر چند وقت یکبار تشکیل

تسریع تحولات

می‌شوند و از هم میپاشند حداکثر چیزی است که تا بحال بدان دست یافته اند. اما در شرایطی که نور امید نسبت به آینده در نتیجه تغییر و تحولات در «بالا» (چه درون هیئت حاکمه، چه در سطح سیاستهای امپریالیستی) در دل اینان ناپدید میگردد، لزوم ایجاد سازمانهای «ضروری» و «منطق بر اوضاع» به بحث روزشان بدل میشود. عناصر جدی این طیف که واقعاً بدنال راه حل عملی پاسخگویی به منافع سیاسی - طبقاتی خویشند همه دانش و فوت و فن سیاست بازی خویش را بکار میگیرند تا معمار «حبه ای مطلوب» شوند. شگرد خاص حضرات سوسیال دمکرات هم از دیرباز این بوده که دولت حاکم (بمثابه یک ساختار همه جانبه) را بسطع حکومت با کابینه یا افراد و شخصیتهای حکومتی تقلیل دهند و بر این پایه خواهان «براندازی» یا «سرنوشتی» بمفهوم نیبیر مهره های حکومتی شوند. البته باید در نظر داشت که «براندازی رژیم» برنامه حداکثر و ادعائی اینان است؛ و اگر صحبت از برنامه فوری و حداقل شود سوسیال دمکراتهای بومی به کسب امتیازات سیاسی از همین هیئت حاکمه موجد قاعدند.

تنها نقشی که این قبیل روشنفکران بورژوا در این معرکه میتوانند بازی کنند، نقش محلل میان نیروهای قدرتمند و صاحب نفوذ ارتجاعی - امپریالیستی و لیبرالهای ضدانقلابی است تا زمینه طرح آلترناتیوی فراهم گردد و از اینان نیز بعنوان کارگزار یا مشاور در پیشبرد امور قبل و بعد از تغییر حکومت استفاده شود. بسیاری شخصیتهای طیف سوسیال دمکرات که از «شورای ملی مقاومت» مجاهدین نیز جواز سابقه کار دارند، اینبار به بالاتر نظر دوخته، خواهان کسب نمایندگی احزاب سوسیال دمکرات امپریالیستی اروپا گشته اند و در عرصه داخلی نیز به عناصر و نیروهای بدنام و بدسابقه ارتجاعی نظیر نرزه و مدنی، و حزب دمکرات متشکست شده اند. و همانطور که از ایشان انتظار می رود حاضرند بدنال موتلف تا قلب هیئت حاکمه کنونی و تا راس هرم ارتش ارتجاعی نیز پیش بنازند. بعلاوه این روشنفکران با فرموله کردن و اشاعه تئوریهای ضدکمونیستی و انحلال طلبانه آنها در شرایطی که روی آوری وسیع توده های وسیع مستمیده و جوانان انقلابی بصفوف اول مبارزه، اهمیت آگاهی و تشکل پرولتاری را مضاعف میسازد، نقشی بغایت ضدانقلابی بعهده میگیرند.

تأثیر اوضاع و احوال بحرانی و تسریع روندما بر جریاننامه متزلزل خرده سرژواشی بکنه ای است درخور بررسی؛ چرا که این قبیل نیروها معمولاً بیان روحیات و جهت گیریهای بخش وسیعی از توده هائی هستند که پتانسیل گرد آمدن تحت رهبری پرولتاریا را دارند. به يك معنا گرایشات و تزلزلات این بخش جامعه به تنها نباید از دید پرولتاریای انقلابی دور بماند، بلکه بر کمونیستهای انقلابی است که اثرات مخرب این تزلزلات و انحرافات را بر توده های مستمیده خنثی کرده و نیروی قدرتمندی از متحدان خویش در قطب انقلاب بوجود آورند. همانطور که وقایع چند ساله اخیر نشان میدهد دو عاکسور بر این نیروها مؤثر افتاده و آنان را با فشار به ایسو و آنسو میکشاند. یکی تعمیق بحران جهان امپریالیستی و تشدید رقابتهای درون امپریالیستی در شرایط عدم حضور يك قطب قدرتمند پرولتاری در عرصه جهانی است که عملاً نیروهای متزلزل را بر سر دوراهی رفرم یا انقلاب و حتی غرب امپریالیستی یا شرق سوسیال امپریالیستی قرار میدهد. و دیگری تشدید تضادهای مشخص درون جامعه و صف بندیهای منحول در سطح نیروهای فوقانی است که با توجه به ضعف پیشاهنگ پرولتاری، افشار مستمیده میانی را به عرصه جدالهای درون بورژوازی حاکم و اپورسیون ارتجاعی میکشاند. این نیروها از دریچه نك منافع خرد اقتصادی و ایده آل های دمکراتیک بورژواشی به جهان مینگرد و فعالیت خود را حول پرچم «تامین رفاه اجتماعی برای همه» و «استقرار آزادیهای بدون فید و شرط» سازمان میدهند. توجیحات «نئوریک» بیان برای معیول ساختن افق محدود سیاسیشان به پایه های خود، يك محور دارد: اینکه آرمانهای انقلابی منی بر سرنگون کردن نظم و قانون حاکم و سیستمی که توسط این نظم و قانون حمایت میشود، دست یابنی نیست / یا اینکه دستیابی به این آرمانها در گرو گذار از پیش مراحل نظیر يك دوره مبارزه برای رفرم و اصلاحات، و تلاش برای تحقق «هر آنچه در حال حاضر امکانپذیر است» میباشد. چنین بینشی با افزایش فشارها و پیچیدگی اوضاع تشدید میشود. راه حل نیروهای میانی برای دردهای جامعه طبقاتی چیزی نیست جز همان نسخه های کهنه سوسیال دمکراسی: نامین رفاه برای قشر گسترده نری از اهالی با هدف تحعیف تضادهای طبقاتی. در واقع این نیروهای میانی، دوران حوانی همان سوسیال دمکراتهای کهنه کار بومی را دوباره تصویر میکنند.

احزاب سوسیال دمکرات امپریالیستی اروپا

مدهاست که به تبلیغ بی ثمری انقلاب و «ایده آل های واقع بینانه» در میان جنبش انقلابی کشورهای تحت سلطه مشمولند، اما باید تصریح کنیم که این قبیل ایده ها در حوامع تحت سلطه ریشه ای مادی داشته و در میان خرده بورژوازی مرتباً تولید میشود. بی جهت نیست که وقتی بینش سوسیال دمکراتیک در فضای سیاسی ظاهر میشود، افشاری هستند که آنرا جذب نمایند.

محدودنگری خرده بورژوازی نقطه ضعفی است که پیوسته نیروهای بورژوا کمپرادور بر آن انگشت میگذارند تا متزلزلین خرده بورژوا را به اردوی خود جلب و جذب کنند. مثلاً، مضمون بورژوا رفرمیستی برنامه اقتصادی و سیاسی جریانانی نظیر «حزب کمونیست ایران» همان چشم اسفندیاری است که جریانان ضدانقلابی هوادار سوسیال امپریالیسم شوروی یا نمایندگان منقسم سوسیال دمکراسی اروپا را قادر میسازد تا با هدف گرفتنش زمینه جذب بخشی از نیروهای صف خلق و ائتلاف با آنرا فراهم سازند. تعبیر نیروهای نظیر حزب کمونیست از انقلاب دمکراتیک بمتابه «انقلابی سیاسی» که عملاً «همه نا همه» (با شرکت «سلطنت طلبان و مجاهدین و ناسیونالیستهای دو آشنه») پیش خواهد رفت و کارگران و رحمتکشان نیز حداکثر «صف مستقل» خود را در چارچوب «حبه واحدی» (تحت عنوان شورا یا هر چیز دیگر) حول مطالبات رورمره شان برپا خواهند کرد، بسیار به نسخه ها و طرحهای رویزیونیستهای راه کارگری شامت دارد و کانالی است که از طریقش سلطه ایدئولوژیک - سیاسی يك نیروی ضدانقلابی بر يك جریان متزلزل میانی میتواند اعمال گردد. وقتی فلان نیروی رویزیونیست یا بهمان نیروی سوسیال دمکرات شعار «دمکراسی فراگیر» را پیش میهد و تنها آماج انقلاب دمکراتیک را «استبداد مذهبی» وانمود میکند و برای همه «شرکت کنندگان در امر سرنوشتی حق و حقوق «دمکراتیکی» قائل میشود، بیستابیش زمینه خلع سلاح سیاسی طلبان «استقرار آزادیهای بدون فید و شرط» را فراهم آورده است. این فقط زمینه چنین خلع سلاحی است؛ فشارهای مؤثرتر را در شرایط وقوع توفانهای اجتماعی و حضور ظاهراً قدرتمند نیروهای بورژواشی رنگارنگ و برخ کشیدن پشتیبانان بین المللیشان شاهد خواهیم بود. آنوقت است که موضعگیریهای قسمی و ناقص کنونی برخی نیروهای میانی علیه اردوگاههای امپریالیستی و نمایندگان بومیشان به عدم موضعگیری بدل خواهد شد. این روند احتمالی است که کمونیستهای

انقلابی باید از همین امروز صراحتاً برای توده های تحت ستم و استثمار - خصوصاً آندسته از مردم که تحت نفوذ این ایده ها و تحت تاثیر مبارزات این قبیل نیروهای منززل میانی قرار دارند - تشریح کنند و مبارزه معینی را علیه این انحرافات و گرایشات در میان ستمدیدگان دامن رند.

برای تشخیص بوی تعفن رویزیونیستی در فضای سیاسی ایران نیاز به شامه ای چندان فوی نیست. شکافها عمیقتر گشته و کثافات و لاشه های گندیده سر از خاک برآورده اند. تزه های رویزیونیستی رنگارنگ و طرحهای ررروی که گاه حسی ظاهری جدید هم ندارند به بیکاره روی دایره ریخته شده است. پیامهای مهر و محبت به «پرسنل میهن دوست و آگاه نیروهای مسلح» از جانب وابستگان سوسیال امپریالیسم روس از نو مطرح میگردد و طرحهایی بغایت ارتجاعی در نترباتسان بنامه «ننها راه رهائی» به منافعه گذارده مگرد. بطور مثال در نشریه نامه مردم (شماره ۲۱۱) یکی از جند ارگان قوای رویزیونیستی حسن آمده است: «اسکه حزب توده ایران صادقانه و با تمام قوا در راه تشکیل جبهه ای علیه رژیم مبارزه میکند، محصول این درک واقع بنامه از سیر رویدادها در جامعه است. حداقل تا زمانیکه نیروهای حزب نتوانند در جبهه واحدی منسکل گردند و با جلب همه نیروها و شخصتهای دمکرات و آزادخواه در صف واحدی علیه رژیم عمل کسد، نظام ارتجاعی حاکم کماکان در ستر خون و خناب نه مصالح و منافع خلق به حیات خود ادامه خواهد داد. با کمال ناسف باید اعلام دست؛ آنچه امروز مورد توجه نیروهای چپ بیست همانا اتحاد و بگاسگی آنها در مبارزه و حتی وحدت عمل در این با آن رهنه است. این نیروها وقت و امکانات خود را صرف بحث بیرامون مساثلی میکنند که امروز زمان طرح آنها نیست این همان تحت معروف نیروهای حزب الله است که خدعه گرانه و برای تحمق مردم تحت عنوان «تحت بعد از مرگ شاه» فرموله میسند - حقیقت [ و ما لامل مسئله عمده جنبش نیستند و...».

سیر رویدادهای جامعه و فاکتور شکاف در «بالا» از دید رویزیونیستها موقعیت را بدید آورده که میتوان برای تشکیل جبهه یا ائتلاف مطلوب وابستگان سوسیال امپریالیسم رویش حساب کرد. اصولاً تبلیغ جبهه های واحد تحت عناوین عامه پسندی چون «جبهه دمکراتیک - صد امپریالیستی»، «ضد استبداد و دیکتاتوری»، «جبهه واحد کارگری» و امثالهم همواره جزئی لاینفک از سیاست شوروی در ارتباط با کشورهای است که

عمدتاً پایگاه یا محل نفوذ رقبای غربیش بحساب میآید. عمل بومی شوروی در این نقاط میکوشند از کانال چنین جبهه هائی خشم و انزجار شدید توده ها نسبت به امپریالیسم آمریکا و دست نشاندگانش را در مسیری رفرمیستی و سازشکارانه انداخته و بدین طریق مانع از وارد آمدن ضربات اساسی بر بیکره سیستم ستم و استثمار - که خود اینان نیز جزئی از آنها شوند. تلاش رویزیونیستها در آنست که انرژی توده ها را تحت کنترل خود در آورده و از آن بعنوان ابزاری جهت دستیابی به موضع قویتر در معامله و مجادله با مرتجعین حاکم سود جوید. علاوه، با طرح جبهه، زمینه اتحاد با ائتلاف با بخشهایی از ارتجاع حاکم و قوای مسلح که در دوره های معینی میتوانند بر اثر مطلقه گرائی رقبای مسلط درون حکومت به جرگه «ناراضیان» بیبوندند نیز فراهم میشود.

هدف از جبهه های رویزیونیستها، ایجاد پایه های لارم منظور شراکت در قدرت ارتجاعی حاکم و محکم کردن حای با برای دوره های مساعدی است که زمینه کودتا و بکف گرفتن نام و تمام قدرت از جانب ایشان ایجاد شود؛ با اگر نشد، تا حد ممکن باعث نفوذ هواداران شوروی در حاکمیت گردد.

در دو دهه اخیر ایران و جهان شاهد طرح سیاسی جبهه های مورد نظر رویزیونیستها و باره ای نتایج عملیش بوده است. همین حزب بوده بود که در سال ۱۳۵۵ یعنی در آستانه عظیمترین تحولات اجتماعی - سیاسی در ایران، با مساهده شکافهای تعمیق یابنده میان «بالائی ها» و طلایه جنبشهای توده ای، بز «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» را مطرح کرد. حزب توده در آن مقطع از میان کمپرادورهای بخش خصوصی و ناراضیان ارنی و ساواک و سران حزب منحل «مردم» بدسبال متحد میگفت و نام این مرتجعین رسوا را حجاج «با حسن نیت» حاکمیت نهاده بود. همیالگان رویزیونیستهای ایرانی در افغانستان (درو دسته مرتجع و جلاد نره کی، امین، بربک و نجیب) نیز چنین جبهه ای را با بخشی از ارتجاع ظاهرشاهی تشکیل داده بودند و بعد از کودتا علیه سلطنت وابسته به غرب، گام بعدی را در فرصت مناسب به پیش برداشته و با کودتائی جدید علیه موفلف سابقشان (ژنرال داوود)، سلطه کامل سوسیال امپریالیسم شوروی را برافغانسان برقرار ساختند. البته تکامل مبارزه طبقاتی در ایران بر مبنای حساب و کتابهای رویزیونیستها پیش نرفت و جبهه دلخواهشان با آن اهداف فوری معین و دورنمائی شبیه به افغانستان هرگز شکل نگرفت. عملکرد رویزیونیستهای توده ای و

اکثریتی بعد از سرکار آمدن جمهوری اسلامی نیز شکل معینی از يك ائتلاف ارتجاعی را بنمایش گذارد. در ایندوره مزدوران سوسیال امپریالیسم با استفاده از خلائی که در شبکه سلطه امپریالیسم آمریکا در ایران بوجود آمده بود، سبیل «نفوذیهای» خود را به نهادهای حساس و مهم اداری و نظامی و امنیتی رژیم جدید سرازیر کردند و در عرصه سیاسی نیز پشتیبانی همه جانبه خود را از ارتجاع حاکم اعلام داشتند. در همین دوره بود که این ائتلاف «غیر رسمی» وحشیانه ترین حنایات را علیه توده های انقلابی بپاخانه و نیروهای راستین کمونیست و دیگر انقلابیون سازمان داد و به پیش برد. میناتور آینده ای که جبهه واحد رویزیونیستها وعده میدهند، همانا سیاست و عملکردی است که طی دوره ۶۲ - ۵۸ در ایران شاهدش بودیم و رونوشت مطابق اصل این دورسا نیز حاکمیتی نظیر دولتهای مرتجع و پوشالی افغانستان، اتیوپی و آنگولا و... است.

همانطور که گفتیم طرح دوباره «جبهه واحد» توسط مجموعه جریانات وابسته به شوروی (از حزب توده و اکثریت گرفته تا راه کارگر و دنبالچه هایش)، ناظر بر تکوین شرایطی معین در جامعه است، اما از طرف دیگر تلاش برای ایجاد چنین جبهه ای نتیجه برهم خوردن ائتلاف وابستگان شوروی با مرتجعین حاکم نیز میباشد. در واقع از همان دوره ای که کمپرادورهای اسلامی در همکاریشان با سرویسهای اطلاعاتی آمریکا و انگلیس، لیست نفوذیهای شوروی در دستگاه حاکمه را تحویل گرفتند و دستگیری و سرکوب ایشان را بمنظور خوشخدمتی در برابر قدرتهای غربی آغاز کردند، رویزیونیستها فاتحه ائتلاف قبلی را خواندند و نسخه اپوزیسیون رژیم بودن را از انبان بیرون کشیدند. اما همانطور که ائتلاف دیروزی آنها بیان نزدیکی طبقات مرتجع با یکدیگر بوده، اختلافات امروزیشان نیز مربوط به اختلافات میان گرایشات سیاسی مختلف طبقات ارتجاعی جامعه (یکی در قدرت و دیگری خارج از قدرت) میباشد. در سال ۱۳۶۳ بود که فرح نگهدار از سران اکثریت بحث جبهه براندازی را در جلسه سازمانی مطرح ساخت، اما پیش از این در سال ۱۳۶۲ تشکیلات «نورسیده» رویزیونیستی یعنی راه کارگر مینای بحث لزوم ائتلاف با هر آنکس که مخالف استبداد روحانیت حاکم است را در شماره نخست ارگان تئوریک خود نهاده بود. توده آنها نیز



# دشمن از "راه درخشان"

## سخن میگوید

از جوانب مختلف جنگ خلق در پرو مبیاید عمدتاً به آثار خود حزب کمونیست پرو و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رجوع نمود و مسأله و مآخذ اصلی را تجزیه و تحلیل و همچنین دیدگاههای کمونیستی از این پروسه قرار داد.

در اینجا سه اثر تازه منتشر شده در مورد «راه درخشان» (عنوانی که معمولاً در مطبوعات امپریالیستی به حزب کمونیست پرو و ارتش چریکی خلق اطلاق میشود) را از نظر گذرانده ایم. یکی از اینها، تز دکترای «مانوئل گرانادوس» بروشی است؛ دومی کتابی تحت عنوان «آنها راه درخشان یک مدل انقلابی جدید است؟» بقلم «حمز آندرسون» و از انتشارات موسسه مطالعه ترورسم؛ و سومی نوشته ای از «ریسوند بوترو» نام «یک گزارشگر آزاد (جنگ پرو)» است که در مجله «نیویورکر» شماره ۴ ژانویه ۱۹۸۸ بجای رسیده است.

در پرو در مفهومی اساسی نشان میدهد که چگونه باید جنگید و چگونه نباید. امروز که صحنه جهانی شاهد جنگهای بسیاری در مناطق مختلف سه قاره است و بخشی از این جنگها نیز جنگهایی عادلانه علیه حاکمیت امپریالیسم و ارنجاع است، روشن کردن تمایز بنیادین جنگ خلق تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری از سایر جنگهای موجود، در پیشگاه توده های ستمدیده اهمیت حیاتی یافته است. نوشته حاضر از نحوه برخورد متفاوت دشمن و از لحن عاجزانه اش در توصیف جنگ خلق در پرو، برای ترسیم این خط تمایز استفاده میکند. چنین مقایسه ای برای کمونیستهای انقلابی و دیگر انقلابیون راستین ایران بسیار ضروری است. برداشتها و تعاریف پوسیده رویزیونیستی و اکونومیستی از مقوله جنگ انقلابی هنوز در جنبش انقلابی ما باقی است و محتاج پاکسازی. انجام این مهم خود بخشی از پروسه تدارک جنگ خلق در ایران است. روشن است که برای درس آموزی عمیق و همه جانبه

بعد از ماهها سکوت آگاهانه رسانه های گروهی امپریالیستی در مورد جنگ خلق در پرو، چندی است که شاهد انتشار بکرشته تحلیل و گزارش پیرامون این مسئله در نشریات امپریالیستی غرب هستیم. دلیل این تغییر سیاست را خود این تحلیلگران کمابیش ابراز کرده اند: با گزارشات دروغ و دلخوشکننده نمیتوان در جنگ با یک پدیده واقعی به پیروزی رسید، بلکه باید تحلیل دقیق و گزارش معتبر داشت. البته مرتجعین و امپریالیستها بر مبنای دیدگاه، منطق و منافع ارتجاعی خود حداکثر قادر به ارائه جوانبی از حقیقت جنگ خلق در پرو هستند و آنهم آغشته به لجن پراکنیهای معمول ضدانقلابی. اما همین حد از انعکاس حقایق نیز برای اثبات قدرتمندی جنگ خلق، مشخص کردن ریشه های این قدرت، و ترسیم خطوط تمایز انقلاب تحت رهبری پرولتاریای آگاه از جنگهایی که تحت رهبری طبقات غیرپرولتری به پیش رفته یا میروند، کافیست. حقایق مربوط به پروسه جنگ خلق

لیما در اینجا زندگی میکنند. شهرکهای اطراف لیما به شهرکهای حواص معروفند. این شهرکها بروی زمینهای متروکه یا کنار تپه ها ساخته شده اند. گروهی از خانوارها به نقطه ای هجوم میبرند و سرعت «خانه» های خود را که از قوطیهای حلبی و مقوا و حلبی و بلاستیک درست شده را بر ما میکنند. بخشی از آنها مهاجران کوههای آند هستند. آنها از قعر فرار کرده اند. برخی دیگر مهاجرانی هستند که تازه از شرانتهای نیروهای نظامی رژیم که در جنگ ما حزب کمونیست پرو دست به قتل عام دهفتاد میزنند، گریخته اند. شرایط دهشتناری بر حیات زاغه های حاشیه شهر حکمفرماست. «از نظر سفیدیستان لیما، سرخیوستان کوهستان آند و مشخصاً اهالی آیاکوچو دهشاهی نمی آرزند. آیاکوچو ۱۵۰ هزار نفر جمعیت دارد که در سالهای اخیر به دلیل جنگ رقم مهاجران روستائی به این شهر افزایش یافته است. در سراسر استان آیاکوچو فقط ۵۰ کیلومتر راه موجود است که نیمی از آن برای سفر به مناطق توریستی مورد استفاده قرار میگیرد.» «... در پرو سفید پوستان و رنگین پوستان (اختلاط نژاد اروپائی و سرخیوست) نیمی از

جمعیت پرو در لیما زندگی میکنند. (دومین شهر بزرگ پرو، آراکیبا در جنوب پرو است که ۶۰۰ هزار نفر جمعیت دارد.) سه چهارم پزشکان کشور، ۷۶٪ تلفتها، ۸۰٪ شمع بانکی، و ۹۰٪ سرمایه گذاری خصوصی در لیما متمرکز است. در لیما ۶۰٪ خانوارها از آب تصفیه شده، سستم فاضلاب و برق بهره مندند. در مناطق روستائی از هر ۷ نفر، یک نفر از آب قابل نوشیدن استفاده میکند و از هر ۴۳ خانه، یکی لوله کشی داخلی دارد. پرو یکی از عقب مانده ترین کشورهای آمریکای جنوبی است.» «در پرو بیشتر شاغلین در استخدام دولت هستند. لیما نقطه تمرکز مستخدمین دولت است؛ مثلاً بیش از نصف ۲۵ هزار شاغل وزارت کشاورزی در پایتخت کار میکنند...» لیما شهر آسمانخراشها و زاغه هاست و دارای هزاره معدودی است. زاغه ها کماتی به گرد شهر کشیده اند. اینجا انتهای شهر است. دو میلیون نفر یعنی یک سوم جمعیت

برافروختن آتش در آنجا که خرمن خشک تر است

«شاید بنظر عجیب بیاید که شهر عقب مانده و ساکت آیاکوچو در پرو زادگاه انقلاب باشد، اما در اینجا بود که راه درخشان، یکی از بی شفقت ترین و سری ترین جنبشها در تاریخ آمریکای لاتین، با بمرصه وجود گذارد... در سال ۱۹۷۴ فقط هفته ای یک پرواز بین لیما و اینجا وجود داشت؛ تعداد معدودی اتوموبیل هم به این نقطه رفت و آمد میکردند؛ تلفن هتل توریستاس کاربرد بود و این تنها تلفن شهر برای تماس با لیما بود؛ دانش آموزان زیر نور شمع درس میخواندند. محالک، در عرض چند سال در و دیوار شهر پر شد از شعارهای «مرگ بر باند چهار نفر» [از جانب رویزیونیستهای سه جهانی] و در مقابلش، «مرگ بر رویزیونیستها»، «زنده باد چیان چین» و «زنده باد انقلاب فرهنگی» و... چگونه است که اینجا، در این شهر فراموش شده در دل کوهها نیردی بر سر رخدادهای چین آغاز شد»

کردند... در نتیجه وقتیکه دانشجویان فارغ التحصیل به روستاهای خود بازمیگشتند، ایدئولوژی راه درخشانها را اشاعه میدادند.» (۳)

درباره ایدئولوژی حاکم بر جنگ خلق در پرو

تحلیلگران امپریالیست از این شاکی هستند که حزب کمونیست پرو بدلیل «بی تفاوت بودن نسبت به افکار عمومی جهان» شدیداً سری عمل میکند و هیچ اطلاعاتی بدست آنها نمیدهد! از این رو «علم شناخت از راه درخشان» شغل پر درآمدی شده و بسیاری از محققان طرفدار امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم شوروی زندگی خود را صرف این رشته تحقیقاتی کرده اند. آنها چپ و راست در مورد راه درخشان مقاله و کتاب مینویسند. در این میان تز دانشگاهی مانوئل گرانادوس در میان محافل حاکم پرو طرفدار زیادی دست و پا کرده است! بطوریکه دختر آن گارسیا (رئیس جمهور پرو) ۳۰ نسخه از آن را سفارش داده و در میهمانیهای طبقات فوقانی مطالب این کتاب نقل مجلس است. مانوئل گرانادوس که خود از اهالی آباکوچو است، از این شکایت دارد که چرا وی را صرفاً بعلت سرخپوست بودن یا آباکوچولی بودن مشکوک قلمداد میکنند و باوجود آنکه از وفاداران سیستم حاکم است، گمان میرند که ممکن است راه درخشان باشد! این تز دانشگاهی وقتی به پایان رسید که حزب کمونیست پرو هنوز مبارزه مسلحانه را شروع نکرده بود و «بدلیل فشارهای راه درخشان، بسیاری از اساتید حاضر به خواندن آن نبودند. بالاخره دو استاد خارجی - یک بلژیکی و یک لهستانی - و استاد دیگری که همشهری گرانادوس بود، خواندن رساله را قبول کردند با این شرط که پیش از اینکار وی اسامی (راه درخشانها) بالاخص نام گوسمن را از متن حذف کند. گرانادوس ۳ نسخه از این رساله تهیه کرد... راه درخشان فوراً یک نسخه را بدست آورد و بوی هشدار داد که این سند در دست جنبش باقی خواهد ماند تا در روز «تسویه حساب» از آن استفاده شود.»

مطالب کتاب گرانادوس شبیه تمام مزخرفاتی است که طرفداران امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها در مورد حزب کمونیست پرو اشاعه میدهند. او به حکومت پرو هشدار میدهد که راه درخشانها را نباید تروریست نامید، زیرا این نوع نامگذاری ماهیت دشمن و طریق غلبه بر آن را پوشیده نگاه میدارد! «تروریسم نوعی عملکرد است که توسط گروههای فاقد ایدئولوژی و متمایل به خشم کور و اعمال خارج از کنترل انجام میپذیرد» حال آنکه «راه درخشان تحت هدایت یک ایدئولوژی است. و شدیداً بر اعمالش کنترل دارد. راه درخشان

انشعاب چین - شوروی در سال ۱۹۶۴ بود.» (۲)

مبارزه بین المللی کمونیستها علیه رویزیونیسم مدرن روسی باعث انشعاب در حزب کمونیست پرو شد. این حزب در دهه ۱۹۲۰ تشکیل شده بود. در زمان انشعاب، رفیق گونزالو که در دانشگاه آباکوچو استاد فلسفه بود، رهبری کمونیستها را بعهده داشت. در سال ۱۹۷۰ حزب کمونیست پرو تحت رهبری وی بازسازی شد و خود را وارث واقعی ماریانگی بنیانگذار حزب کمونیست پرو، و متکی بر آموزه های مارکس، لنین و مائو اعلام کرد.

«گوسمن [نام واقعی رفیق گونزالو] در سال ۱۹۶۲ بعنوان استادیار فلسفه کار خود را شروع کرد. او به فعالیتهای سیاسی ادامه میداد و با دانشجویان و استادان در خانه محقر بگل اندودش که نزدیکی دانشگاه بود، جلسه میگذاشت. اما در عین حال مواظب بود که پوشش استادی را حفظ کند. بین چپی های دانشگاه مباحثات داغی بر سر تفاسیر درست از مارکس، انگلس، مائو، در مورد خصیلت حاصمه پرو (که سرمایه داری وابسته است یا نیمه فئودال - نیمه مستعمره) و اینکه کمونیست واقعی کیست، درگیر بود. سپس همه با هم به کافه تریا میرفتند، با یکدیگر قهوه مینوشیدند و آواز میخواندند. یکی از همکاران گوسمن میگوید که، آموغ آنها را انقلابیون کافه نشین میخواندیم.»

«در سال ۱۹۶۸ گوسمن و طرفدارانش کنترل دانشگاه را بدست گرفتند... طی دهسال مرتباً کنترل دانشگاه بین راه درخشان و سایر گروههای چپی که ائتلافات سستی برای مغلوب کردن راه درخشان درست کرده بودند، دست بدست شد.

بالاخره در سال ۱۹۷۸ راه درخشان زیرزمینی شد. در سال ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ بر در و دیوار آباکوچو شعارهایی نقش بست که موقع آغاز مبارزه مسلحانه را اعلام میکرد... هیچکس این شعارها را جدی نگرفت... ما فکر کردیم که این حرفها شوخی است... اما در ۱۷ ماه مه ۱۹۸۰ راه درخشان نظر تحقیرآمیزش نسبت به دمکراسی را بوضوح با حمله به یک مرکز اخذ رای در چوشچی (دهکده کوچکی که در ۳۰ کیلومتری جنوب غربی آباکوچو واقع است) بیان نمود. آنها صندوقهای رای را سوزاندند؛ و این انتخاباتی بود که برای استقرار مجدد حکومت

غیرنظامی پس از ۱۲ سال دیکتاتوری نظامی برگزار میشد... ۶ ماه بعد وقتی اهالی لیما از خواب بیدار شدند با سگهای که از چراغهای برق آویزان بودند روبرو شدند و پوسترهائی که دن سیائوپین را بعنوان سک زنجیری سرمایه داری تقبیح میکرد و از گروه چهار نفر حمایت مینمود. اهالی لیما بدین طریق با راه درخشان آشنا شدند... راه درخشانها با پایه های انقلاب مسلحانه را بطور مستحکمی در دانشگاه استوار

حمیت را تشکیل میدهند. زبانشان اسپانیائی است و به کلیسای کاتولیک رومن تعلق دارند. اقشار فوقانی جامعه در حاده های اسفالت ماشین سواری میکنند و تلویزیون رنگی دارند. در برنامه های تلویزیونی مرتباً تبلیغ کارتهای اعتباری رنگارنگ میشود... دفاتر کار این اقشار در آسمانخراشهاست. سرخپوستان که ۴۵٪ جمعیت را تشکیل میدهند، پوستی تیره دارند و معمولاً قدی کوتاهتر دارند. زبانشان کچوا است... مرتباً به آنها تهمت جهالت، نیلی، بی مسئولیتی، مستی دائم و اعتیاد میزنند. یک سرمایه دار لیمائی میگوید: معلم برایشان میفرستیم که چیزی یادشان بدهد، اما بعد از رفتن معلم همه چیز یادشان میرود... یک عالم بچه دارند. این بخشی از فرهنگشان است... موضع محکمی ندارند. دروغ میگویند. یک روز میگویند با حکومت هستند و روز بعد با راه درخشان. یک خبرنگار پروئی میگوید: آنها با بقیه برابر نیستند. به آنها مثل حیوان برخورد میشود که باید بکارند، معادن را بکاوند و خفکان بگیرند. وقتی کودک بودم والدینم بمن میگفتند، به سرخپوستان زیاد محل نده. اگر به آنها رو ندی آلتزش را هم خواهد حواست. آنها مثل بچه هستند و باید کسرلسان کرد. یک جامعه شناس پروئی میگوید: در پرو، فقر مساویست با سرخپوست. همانگونه که در آفریقای جنوبی و ایالات متحده اکثر فقرا سیاه هستند. فقط بخش کوچکی از سرخپوستان این فرهنگ را میبندند که در زندگی سیاسی نقش بازی کنند... این نژادپرستی به موفقیت راه درخشان در سرنگری از میان سرخپوستان کمک کرده است...» (۱)

حزب کمونیست پرو در کوران مبارزه ضد رویزیونیستی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰

«اواخر دهه ۶۰، همان زمان که رژیم از آباکوچو غافل بود، راه درخشان در پایتخت آباکوچو و سراسر استان ریشه میدواند. جنبش از دانشگاه ملی سن کریستوبال در هوامانگا آغاز شد. هدف از گشایش دوباره این انستیتو در سال ۱۹۵۹ عبارت بود از پیشبرد تعلیم و تربیت سرخپوستان آن منطقه. برنامه تحصیلی طوری تنظیم شده بود که برای فارغ التحصیلان انستیتو در شهر لیما کاری پیدا نمیشد و آنها باید در روستاهای خود بکار مشغول میشدند - این انستیتو، نه دانشکده پزشکی داشت، نه رشته حقوق قضائی و... تاکید دروس بر تربیت معلم، پرستار و تکنیسین گذاشته شده بود. این دانشگاه در عرض مدت کوتاهی به مرکز چپی ها بدل گشت. در دهه ۶۰ انقلابیون انستیتوی آباکوچو تحت تاثیر پیروزی ۱۹۵۹ کاسترو در کوبا بودند. اما آنچه که بیشترین تاثیر را بر انقلابیون پرو داشت،



ریشه های استوار جنگ خلق و عجز ارتجاع

تحلیلگران بورژوازی از مدتها پیش تصمیم گرفته اند بدور از دروغ و تبلیغات حکومت پرو، «مشکل راه درخشان» را مطالعه کرده تا شاید راهی جهت مقابله با آن بیابند. در مقاله گرانادوس نیز که با همین هدف نگاشته شده، اعترافات جالبی جهت مرئی ساختن این «پدیده ناشناخته» وجود دارد. البته گاهی نیز ارتجاع از فرط استیصال به خیالپردازی دچار میشود. یکی از خواب و خیالهای همیشگی آنها شایعات و حدسیاتی است که در مورد مرگ رفیق گونزالو برآه انداخته اند.

«بسیاری از پروئی ها، بالاخص در حکومت معتقدند اگر گوسمن کشته یا دستگیر شود انقلاب را میتوان مغلوب ساخت... مقامات حکومتی در مورد زنده یا مرده بودن او اختلاف نظر دارند. يك مامور اطلاعاتی پرو اخیراً به من گفت که گوسمن اخیراً در لندن دیده شده؛ و يك افسر اطلاعاتی آمریکا با همان اطمینان اعلام کرد که گوسمن مرده است. اما حتی اگر گوسمن مرده باشد، انقلاب میتواند ادامه یابد... او مثل مائو است. اگرچه مائو مرده، اما سی جهل گروه در سراسر جهان وجود دارند که مبارزه برای تحقق ایده های وی را ادامه میدهند.»

«چند نفر حاضرند برای این آرمان جان خود را فدا کنند؟ این جنبش چه تعداد جنگجو و کادر دارد و میزان بایه توده آیش در میان دهقانان روستا و فقرای شهر چقدر است؟ اینها سئوالاتی است که مداوماً مطرح میشود اما سختی میتوان برایش جوابی یافت. و پاسخهای موجود نیز با اطلاعات دروغ تحریف شده است. آمار حکومتی قابل اتکاء نیست: حکومتها در مواجهه با خیزشها همیشه گرایش به آن دارند که تعداد شورشیان را کم بگویند تا ظاهر حکومت را قوی نشان دهند و یا در مورد قدرت شورشگران غلو کنند تا کمک نظامی بیشتری دریافت دارند... البته به ارقام انقلابیون نیز نمیتوان اتکاء کرد: آنها وقتی خیال خواب کردن حکومت را دارند تعداد خود را کمتر از آنچه هست نشان میدهند، اما هر وقت میخواهند خود را بمنوان نماینده اراده خلق جلوه دهند بر ارقام میافزایند... اما شکی نیست که مرتباً بر هواداران راه درخشان افزوده میشود... علت رشد راه درخشان این است که حکومت پرو برای مردم مناطق دورافتاده کاری انجام نسیدهد. نه راه میسازد و نه آب و برقشان را تامین میکند. به فرزندان این مردم هیچ توجهی نمیشود. بنابراین راه درخشان قصد نابود ساختن آن نظم اجتماعی و حکومتی را کرده که در نظر بسازی از پروئیها - بالاخص سرخیوستان و فقرا - بی ارزشتر از آن است که برای حفظ بچنگند.»

«... مناطقی وجود دارد که بطور یکپارچه

به پیروزی ایمان دارد و به آن متعهد است... آنها میگویند که هیچ چیز در این دنیا نمیتواند مغلوبشان سازد. آنها میگویند که: ما محکومیم پیروز شویم.» این کلام واقعاً چهار ستون گرانادوس و هر مرتجع دیگری را بلرزه انداخته است. وی تلاش میکند سرخ میابحت و ریشه توان حزب کمونیست پرو را مشخص سازد: «برای راه درخشان، ایدئولوژی (خط صحیح) همه چیز است. در این مورد همانند دیگر امور، مائو راهنمای آنهاست. طبق گفته مائو، زمانیکه خط حزب صحیح باشد، ما همه چیز داریم. اگر سرباز نداشته باشیم بدست خواهیم آورد، اگر اسلحه نداشته باشیم بدست خواهیم آورد، اگر قدرت نداریم بکف میاوریم. و اگر خط صحیح نباشد، همه چیز از دست خواهد رفت.» مائوکل گرانادوس کودن با تعصب میگوید: «با وجود آنکه مائو راهنمای ایدئولوژیک آنهاست، اما راه درخشان واقعاً يك جنبش محلی است!» «... آنها همانقدر از سوسیال امپریالیستها (اتحاد شوروی) متنفرند که از امپریالیستهای غربی.»

«راه درخشان هیچگونه کمکی از خارج دریافت نمیکند و سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و پرو نیز صحت این مسئله را تایید میکنند... هیچگونه کمکی نه از اتحاد شوروی (که به حکومت پرو کمک میکند)، نه از کوبا، نه از ویتنام، نه از کره شمالی (که اخیراً به حکومت پرو تفنک اتوماتیک فروخته) به آنها نمیرسد.»

«راه درخشان برخلاف جنبشهای آمریکای لاتین از بازار سیاه بین المللی اسلحه نمبخرد. یکی از دلایل این امر، ناخوانی استفاده از سلاح پیشرفته با فلسفه آنها در مورد جنگ چریکی در کشورهای عقب مانده است. دینامیت که در کوههای این کشور سرشار از معدن بوفور یافت میشود، يك اسلحه اصلی راه درخشان بحساب میآید. آنها فلاخن را بکار میگیرند و بطرز مهلکی نشانه گیری میکنند و دینامیت را درست به قلب پاسگاههای پلیس میزنند. دختران و پسران جوان در حمله به مغازه ها و سفارخانه های آمریکا و شوروی از دینامیت استفاده کرده اند... آنجا که استفاده از سلاحهای مدرنتر مطرح میشود، هر جنگجویی باید خود اسلحه اش را تامین کند. اینکار معمولاً با کشتن پلیس و مصادره اسلحه اش صورت میگیرد. راه درخشان به هر جنگجو میآموزد که خود صاحب اصلی اسلحه هائی است که در دست دشمن است...»

طرفدار راه درخشان هستند. این جریان حداقل در نیمی از ۲۵ استان پرو حضور دارد. واحدهای راه درخشان با رعایت احتیاط و پرهیز از روبروئی با گشتیهای ارتش، تقریباً میتوانند رشته کوههای سراسری کشور از اکوادور تا شبلی را آزادانه زیر پا بگذارند.»

«کماکان جنگ برای ساکنان لیما، عمدتاً در گزارشات خبری مطرح است، اما وقتی شهر در تاریکی فرو میرود آنرا نزدیکتر احساس میکنند. منفجر کردن دکلهای برق یکی از تاکتیکیهای مورد علاقه راه درخشان است. مهندسین شرکت برق و راه درخشانها بر سر یافتن دکلی که برق منطقه مورد نظر

راه درخشان را تامین میکند، با یکدیگر رقابت دارند.» «مهندسین با حایجا کردن جریان برق بین شبکه های مختلف تلاش دارند کاری کنند که افراد حزب راحت هدف خود را پیدا نکنند. خاموشی در لیما معمولاً با شعله ور شدن پرشکوه علامت داس و چکتی بر کوههای مشرف به شهر همراه است. تا بحال دو عملیات خاموشی صورت گرفته که سر و صدای بسیاری بپا کرده، چرا که همزمان با ورود باب به لیما بوده است.»

تسلیم ناپذیری در برابر بازیهای دموکراسی بورژوازی و ترندهای اقتصادی

نکته دیگری که خشم مرتجعین رنگارنگ شریک در قدرت (از طرفداران آمریکای سوسیال دموکراسی اروپا گرفته تا وابستگان به سوسیال امپریالیسم شوروی، چینی و آلبانیایی، و تروتسکیستها) را برانگیخته است که حزب کمونیست پرو حاضر به شرکت در بازیهای آنها نیست. همه ایها نوعی در حکومت شریکند. مثلاً در آخرین انتخابات ریاست جمهوری، شهردار «مارکسیست» لیما نفر دوم شد. او کاندیدای «چپ متحد» بود که ائتلافی از احزاب مختلف منجمله حزب طرفدار مسکو و حزب طرفدار پکن است. هربار که اینها انتخابات مسخره خود را برگزار میکنند، صندوقهای رای توسط واحدهای ارتش چریکی خلق بهوا میرود. در پرو دموکراسی بورژوازی مورد نظر بسیاری از نیروهای بورژوا دموکرات کشورهای تحت سلطه ای نظیر ایران، برقرار است. بسیاری از بانکها و صنایع طبق نظر «چپ متحد»، ملی شده است. رئیس جمهور نیز لحظه ای دست از همدردی با «محمرومان» برنمیدارد. طبق گفته تحلیلگر مجله نیویورکر: «اگر آکینو یا خوزه ناپلئون دوآرته اینطور حرف بزنند، بلافاصله توسط نیروهای سیاسی و اقتصادی جناح راست برکنار میگردند. از سوی دیگر چنین بیاناتی در مورد نابرابریهای اقتصادی و نقش حکومت در دگرگون ساختنشان احتمالاً میتواند انقلاب در این کشورها را

تخفیف بخشد! اما در مورد پرو این حرفها اصلاً راه درخشان موثر نمیآیند.»  
این اعترافات نشاندهنده آن است که حزب کمونیست پرو، انقلاب را با حرفها و اقدامات قلابی عوضی نمیگیرد و از خود ذره ای تزلزل طبقاتی و توهم در مورد ملزومات دگرگونی اوضاع موجود نشان نمیدهد. جقدر خوست که دشمن، ارزیابی اینجینی از بل نیروی کمونیست اصل ارائه دهد.

در پرو هشت حاکمه ای بر سر کار است که از ترکیب جناحهای مختلف بورژوازی تشکیل یافته و بنابراین یک حکومت بورژوازی-دمکراتیک است. چنین چیزی با منافع امپریالیستها در تضاد نیست و هر زمان که آنها اجبار و نیاز به حکومتی با پایه اجتماعی گسترده را احساس کنند، به چنین ترکیبی اجازه شکل گیری میدهند. خصوصاً اگر برای مقابله با انقلاب نیازمند متحد کردن تمام جناحهای بورژوازی باشند. البته این «راه حلی» نیست که بشود در همه جا باده اش کرد و معمولاً اوضاع طوری است که امپریالیستها تنها راه مقابله با انقلاب را در همان حکومتهای مطلقه نظامی و غیرنظامی جستجو میکنند. حکومت کمونی پرو، ناب دل سوسیال دموکراتهای کشورهای نحت سلطه، منحل حریانات سوسیال دموکرات ایرانی است؛ در پرو آزادی ایحاد اتحادیه های کارگری برای «چی ها» و استفاده از نیروی اتحادیه بعنوان شتوانه ای جهت راهیابی به پارلمان و کابینه و... وجود دارد. بعلاوه انتخابات ریاست جمهوری، شهرداری و امتالهم هم هست که «کمونیستها» میتوانند در آن شرکت کنند؛ آزادی مطبوعات برای جناحهای مختلف بورژوازی برقرار است و برای دستنایی به همه اینها کافیتست که یک نیرو تصمیم خود مننی به نازی کردن در چارچوب مناسبات امپریالیستی تولید، و حوالان دادن بروی استخوانهای خرد شده و بدن درهم شکسته اقشار و طبقات تحتانی جامعه را اعلام دارد.

بعلاوه گارسیا رئیس جمهور پرو مشخصات یک رهبر دلچسب برای سوسیال دموکراتهای مفلوک را داراست. او در مجامع بین المللی «علیه» صندوق بین المللی پول و سیاستهای آمریکا سخنرانی میکند و الحق حیسی و کاسرو را در حسب عقیش میگذارد؛ در این زمینه تحلیلگر نیویورکر اعتراف حالی دارد: «پس از بررسی آکن گارسیا، مشاهده عملکرد و شنیدن و خواندن سخنرانیهایش، یک سؤال دشوار طرح میشود: او چکاره است؟ سخنرانیها و نظرگاههایش بنظر چیی میآید. اما وقتیکه در ملاقاتی با یک دیپلمات آمریکائی این مسئله را مطرح کردم، او به اعتراض پاسخ داد، فکر نمیکنم گارسیا چیی باشد... اگر او واقعاً چیی بود نمیتوانست پشتیبانی اقشار معتدل و محافظه کار سرمایه دار را جلب کند.»

گارسیا با برنامه رشد اقتصادی و توزیع ثروت به حکومت رسید. او سقف حداقل دستمزد را بالا برد، حقوق مستخدمین دولتی - عمدتاً معلمین، پلیس، سربازان و پزشکان - افزایش یافت (در سال ۱۹۸۷، ۵۰٪ به دستمزد آنها افزوده شد). بهره های بانکی تقلیل پیدا کرد. قیمت کالاهای اولیه تثبیت شد، واردات محدود گشت و... گارسیا برای کمک به دهقانان اولویت قائل شد تا مانع مهاجرت روستائیان به لیما شود. او سوسید کشاورزی را بالا برد و وام با بهره کمتر از ۱۰٪ در اختیار زارعین گذاشت (پیش از این نرخ بهره ۱۰۰٪ بود). گارسیا برای کاهش قدرت سیاسی چند خانواده و گروه اقتصادی قدرتمند، بانکها را ملی کرد. سپس به کاهش مالیاتها و ایجاد انگیزه های نوین برای سرمایه گذاران پرداخت. کمپانیها تشویق شدند که در بیرون لیما کارخانه های خود را برپا دارند. تولید کالای صادراتی غیر سنتی (مثلاً پیراهن جهت صدور بحای بیبه) مورد تشویق قرار گرفت. خلاصه گارسیا در چارچوب منطق سوسیال دموکراتها، کوشید آزادی و برابری را «برای همه» تامین کند. نتایج کار را بهتر است از زبان تحلیلگر نیویورکر بشنویم - نتایجی که منطقی از کارکرد سیستم امپریالیستی در یک کشور تحت سلطه برمیخیزد: «... حداقل برای دو سال برنامه های او ظاهراً کار کرد. در سال ۱۹۸۵ نرخ تورم از ۱۰۰٪ به ۵۰٪ کاهش یافت و سال بعد تا ۴۸٪ پائین رفت؛ تولید ناخالص ملی قریب به ۸٪ افزایش یافت...» اما اینک «بسیاری از اقتصاددانان پیش بینی میکنند که در پایان سال ۱۹۸۷ تورم به ۱۱۰٪ خواهد رسید...» و در سال ۱۹۸۸ اقتصاددانان جمع بندی کردند که همه برنامه های گارسیا ورشکسته از آب در آمد!

#### جهاد علیه راه درخشان

طبق گفته تحلیلگر نیویورکر، نیروهای ضدچریکی پرو مخفیانه توسط متخصصان اسرائیلی تربیت میشوند: «پنتاگون و سیا نیز تیمهایی را برای بررسی راه درخشان و جنگش فرستاده اند... آمریکا بطور رسمی درگیر عملیات ضدشورش پرو نیست، اما پول و تجهیزات در اختیار دولت میگذارد و آموزش یک واحد ویژه گارد ملی را نیز بعهده دارد...»

یک ژنرال انگلیسی نام رابرت تامپسون که به «یدر حنک ضدچریکی» مشهور است و «تزهایی» خود را طی دهه ۱۹۵۰ با موفقیت در مالزی به اجراء در آورده و مفتخر به لقب «بیر» از جانب ملکه انگلیس شده نیز دوباره بمیدان آمده تا گره از کار ارتجاع پرو بگشاید. البته در موفقیت آمیز بودن تزهایی این جلاذ انگلیسی همین قدر بگوئیم که آمریکائیها در ویتنام از دستورالعملهای

ایشان بیروی میکردند! بهر حال تامپسون معتقد است که انتصاب ژنرالها به مقامات اداری مناطق دردی را دوا نمیکند، و باید اهالی را به انفعال کشاند. طبق پیشنهاد وی، حکومت پرو باید دانشجویان و جوانان را تربیت کند و به روستاها و مناطق شورشی بفرستد، و در واقع به راه درخشان بدل بزند! تامپسون پیشنهاد تقویت حکومت سفید در مقابل حکومت سرخ را مطرح میکند. تزهایی تامپسون تنها بخشی از سیاستهای ضد حنک خلق است؛ سیاستهایی که امپریالیستها نه توان مالی لازم برای پیشبردش را دارند و نه از پایه اجتماعی کافی برای اجرایش برخوردارند. همانطور که همگردد امپریالیستها و حکومتهای وابسته به آنها نشان داده، در اوضاع کنونی آنها بیشتر تاکنیک انهدام زمینه رشد نیروی نظامی انقلابی - انهدام اهالی روستا - بکار میگیرند، چرا که بواسطه تشدید فوق العاده تضادهای طبقاتی، توده های تحت ستم و استعمار با سرعت به صحنه مبارزه انقلابی پرتاب میشوند و طرحهای تخدیر کننده امپریالیستها را فاقد کارآئی میسازند. بر همین زمینه و در نقاط مختلف جهان، قوای امپریالیستی سیاست «جستجو و انهدام» را با بیش در آمدی از «تنبیهات توده ای» همراه ساخته اند. نمونه این سیاست را در فلسطین مشاهده کرده ایم. کامووح طی سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ شاهد بمباران وحشیانه روستاهای پایگاه خمراهای سرخ از سوی بانکها بود. روسها نیز طی سالهای اخیر برای محافظت از سلطه دولت دست نشانده شان در افغانستان روستاها را بنحوی بمباران میکردند که امکان سکونت در آنجا کاملاً منتفی شود. قتل عام بی در پی در اردوگاههای پناهندگان فلسطینی در لبنان و

حنایات سالهای اخیر در کردستان نیز نمونه هایی از همین سیاست است. یک بعد دیگر سیاستهای «ضد شورش» امپریالیستها که از دهه ۱۹۷۰ مصول شده، ایجاد امکاناتی است که به تجمع ارتش انقلابی در یک نقطه بیانجامد، این سیاست بخشاً در جمع بندی از سهولت سرکوب نیروی چریکی چه گوارا در بلیوی فرموله شده است. تجمع یک ارتش انقلابی در پایگاههای استراحت، انهدام آن را در هر زمان محین و دلخواه برای امپریالیستها تسهیل میکند و بدین ترتیب نیروهای ارتجاعی ضدشورش مجبور نیستند عملیات دشوار «جستجو و سرکوب» را به پیش برند، مجبور نیستند «تنبیه توده ای» اهالی که در واقع اعلان حنک به همه مردم است، را بمشابه تنها سیاست ممکن به پیش برند و... شکل گیری الگوی پایگاههای استراحت درون یا برون مرزی در دهه ۱۹۷۰ (مثل اعطای پایگاه از طرف رژیمهای مرتجع عرب به فلسطینیها، تشویق آنها به ایجاد ارتش منظم و تکیه به سلاح سنگین) و مقبول بقیه در صفحه ۲۴

واقع شدن این روش نزد انقلابیون غیر کمونیست باعث ضربات دردناکی به جنبشهای رهاییبخش و ارتشهای انقلابی گشته است. امپریالیستها و رژیمهای وابسته با فراهم آوردن چنین امکاناتی، انقلابیون را به میدان «خودی» میکشاندند تا آنها را کنترل کنند، بخود وابسته سازند و در زمان لازم محاصره و سرکوبشان نمایند. حرکت این ارتشها غیرپرولتاری درست عکس آموزه های مائوتسه دون بود که میگفت: باید آنچنان جنگید که ارتش دشمن برای مقابله با ما و در جستجوی ما به عمق سرزمینهای ما بیاید تا بتوانیم محاصره و سرکوبش نمائیم.

اگرچه دشمن نهایتاً سری کاغذی بیش نیست، اما بطور تاکتیکی باید او را برمی واقعی با دندانهای نیز بحساب آورد و او را جدی گرفت. حزب کمونیست پرو در همین حال که بر ضعف ذاتی رژیم آگاهی دارد و بر آن تاکید میگذارد، اما از لحاظ تاکتیکی آنرا بدرستی جدی میگیرد. حیل های دشمن هیچگونه توهمی را در رفقای پروتلی بر نمی انگیزد و آنها هرگز ساختار مخفی حزب و ارتش خود را بر هم نمیزنند. و از طرف دیگر، توده ها را بر مبنای شعار «ما محکومیم که پیروز شویم» تربیت میکنند و این جهت گیری استراتژیک انقلاب را مشخص میکنند. اینچنین است که اندیشه انقلاب و آگاهی طبقاتی آنچنان در میان توده های تحتانی روستائی ریشه دوانده که نه قتل عام وحشیانه را توان نابودی جنگ خلق است و نه کاسه های سوپی که گارسیا برای جلب محبت دهقانان بهمهراه آورد - کاسه هائی که در نخستین برخورد بر سر گارسیا شکسته شد.

در سالهای اخیر مطالعه گروههای تروریستی و جنبشهای مسلحانه فقط محدود شده به گروههای اروپای غربی یا گروههای مقیم ۴ نقطه بر اهمیت استراتژیک که مرکز توفان انقلابی است: خاورمیانه، آمریکای مرکزی، جنوب آفریقا و آسیای جنوب شرقی. و در عوض، موقعیت معاصر چریکها در آمریکای جنوبی مورد بی توجهی قرار گرفته است. این بی توجهی بالاخص در مورد پرو - که در آن نوع کاملاً منحصر بفردی از جنبش چریکی پدیدار شده - صدق میکند.»

«راه درخشان یک جنبش مسلحانه از نوع کاملاً نوین است که میتوان گفت چهارمین مرحله تکاملی فعالیت انقلابی در آمریکای لاتین محسوب میشود.» (۵)

منظور نویسنده سطور فوق، ۳ مدل مبارزه مسلحانه در آمریکای لاتین است که شامل مدل «کانون چریکی» چه گوارا با الهام از پیروزی انقلاب کوبا، جنگ چریکی شهری در دهه ۱۹۷۰ و اخیراً مدل فعالیت مسلحانه منطقه ای ساندینیستی میشود. نویسنده بدرستی متوجه شده که «راه درخشان کاملاً

با هر ۳ مدل» فوق فرق دارد و «از بررسی موفقینهای پراکنده و شکستهای مداومشان بهره برده است». او دلیل موفقیت حزب کمونیست پرو را برای اربابان امپریالیست خود اینطور فرموله میکند:

این موفقیت «بخشاً بدلیل شرایط مساعد اجتماعی بحال این جریان [در کدام کشور تحت سلطه چنین نیست؟]، و بخشاً بدلیل غفلت اولیه ما از درک ماهیت واقعی گروه (و در نتیجه خطرش) بود. بهمین علت راه درخشان سریعتر از هر گروه چریکی دیگر در تاریخ رشد کرده و سراسری شده است... رشد راه درخشان زمانی واقعاً ناراحت کننده است که برخی خصوصیاتش را بیاد آوریم: ایدئولوژی منحصر بفرد، پنهانکاری افراطی، نداشتن هیچگونه کمک و پشتیبانی خارجی، انزجار از هر چیز بیگانه، بت شکنی، بیرحمی، و انگاه به دهقانان.»

نویسنده بوضوح اعلام میکند که هدفش از بررسی جنگ خلق در پرو و رهبری آن عبارت است از:

«تحلیل ماهیت و فعالیت راه درخشان، و بررسی این مسئله که آیا این جنبش منحصر بفرد انقلابی میتواند تا بدانجا رشد باید که موجودیت دولت را بزیر سوال بکشد. و آیا میتواند الگویی فراهم آورد که در کشورهای دیگر هم از آن تقلید شود... مدارک راه درخشان بوضوح روشن میکند که رهبری این جریان معتقد است مدل انقلابی آنها میتواند در نقاط دیگر نیز بکار گرفته شود؛ معتقد است که راه درخشان بخشی از وجدان انقلابی بین المللی است.»

دشمن درک میکند که خطر راه درخشان به مرزهای پرو محدود نشده بلکه ابعادی جهانی بخود گرفته است، چرا که جنگ انقلابی موفق را نمونه سازی کرده است. و راه درخشان این مدل موفق را بر پایه کارسب آموزه های مائوتسه دون به شرایط جامعه پرو ایجاد نموده است؛ آموزه های مائوتسه دون راهنمای جنگ خلق در پرو است. تحلیلگران امپریالیست ضمن تاکید بر این مسئله، به جنبه «نوین» دیگری نیز اشاره دارند:

«در گذشته، بسیاری از تحلیلگران [منجمله خود من] راه درخشان را صرفاً یک گروه مائوئیستی میخواندند. این بخشاً درست است، اما بهیچوجه تمام داستان نیست. مسلماً ایدئولوژی و مینش تاکتیکی راه درخشان تا حد زیادی از آثار و اعمال مائو مشتق شده، اما پکرشته مفاهیم نیز بدان اضافه گشته که نه تنها از آن مائو نیست بلکه راه درخشان را به یک جنبش نوین و مشخصاً پروئی بدل ساخته است.»

این نویسنده مرتجع علیرغم کوه کوه بینی بورژوازییش یک نکته را درست حس میکند؛ اینکه حزب کمونیست پرو علم کمونیسم را به شرایط خاص پرو تلفیق کرده است. آنچه کمونیستها بر آن عنوان حرکت بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص میگذارند

را این کودکانها، «محلی گرایی» مینامند. آری، اگر حزب کمونیست پرو نمیتوانست مائوئیسم را «پروئی» کند هرگز موفق به شروع و گسترش جنگ خلق نمیشد. کمونیستها به علشان بمتابه ابزاری مینگرد که با بکاربست آن قانونمندیهای تحول هر پدیده ای را کشف کرده و راه متحول کردنش را ترسیم میکنند؛ و حزب کمونیست پرو برای برپائی جنگ خلق، علم و ایدئولوژی کمونیسم را اینگونه بکار بسته است. دوره تدارک مشخصی برای آغاز جنگ خلق با کسب شناخت دقیق از جامعه حاصل شد و این چیزی است که در نوشته فوق الذکر هم به آن اشاره ای شده است:

«آثار یکی از ایدئولوگهای اصلی راه درخشان نام «امیلو آنتونیو دیاز مارتینز» که طی خیزش زندان در ژوئن ۱۹۸۶ گشته شد تأثیری تعیین کننده بر سیاستهای ارضی این جریان داشته است... «دیاز مارتینز» بیش از آنکه به تدریس در دانشگاه هواماناگا بپردازد، مسافرتها فراوانی انجام داد و منجمله از چین دیدار کرد. در همین مورد، وی کتاب «چین: انقلاب ارضی» را نوشت. کتاب دیگر او تحت عنوان «آیا کوچو: گرسنگی و انتظار» که در سال ۱۹۶۹ منتشر شد بمقدار زیادی سیاسهای روستائی راه درخشان را مشخص میکند. حالت اسحاست که «جوشچی» دهکده کوچکی از بخش «کاناگالو»ی آیا کوچو که مورد بحث کتاب مارتینز است، صحنه اولین عملیات قهرآمیز راه درخشان در ۱۷ ماه مه ۱۹۸۰ بود.»

در واقع، حزب کمونیست پرو با تحریک و تحلیل و فهم تحریک چین در مورد سیاست ارضی و جنگ خلق (که ارتباط لایفکی با هم دارند)، و نقطه عزیمت قرار دادن آن برای شناخت علمی و برابیک انقلابی در جامعه پرو، دوره تدارک را بست سر گذاشت و جنگ خلق را آغازید.

در بررسی ساختار تشکلاتی و نظامی حزب کمونیست پرو و ارتش چریکی خلق، تحلیلگران امپریالیستی متوجه این مسئله شده اند که راه درخشان در واحدهای کوچک عمل میکند:

«اتخاذ چنین ساختاری تا درجائی نشانگر دروس شکست جنبش در سال ۱۹۶۵ است. این جنبش بر پایه اصل «کانون» چه گوارا عمل میکرد و صدها دلیل آنکه چریکها در یک نقطه (در دره کنوانسیون در کوزو) متمرکز بودند، در فاصله فقط چند ماه توسط نیروهای نظامی نابود شدند. بعلاوه، ساختار هسته ای به آنها اجازه مخفیکاری بسیار بیشتری را میدهد - نبود چنین ساختاری جزء عواملی بود که در دهه ۱۹۶۰ به شکست چریکها کمک کرد...» (۶)

از آنجا که نویسنده قادر نیست رابطه مخفی کردن خود از دشمن و عمل کردن در



پرو در دوره ولاسکو عمدتاً توسط بلوک شوروی مجهز گشتند و اگر چنین سلاحی در دست راه درخشانهاست فقط از طریق دزدی از ارتش بدست آمده است. راه درخشان اسلحه خود را متحصراً از طریق حمله به مغازه های اسلحه فروشی و ربودن از نیروهای انتظامی بدست میآورد. راه درخشان دارای رولور، مسلسل سبک، تفنگ وینچستر و اتوماتیک بلژیکی است... تجهیزات ارتباطی راه درخشان بسیار بدوی است، و شاید کمی بهتر از فرستنده - گیرنده های ساده باشد. آنها این تجهیزات را در حمله به تلفنخانه ها بدست آورده اند. فعالین اونیفورم مخصوص ندارند، اگرچه در برخی حملات از اونیفورمهای گارد ملی استفاده کرده اند... یک اسلحه پروتی که اغلب توسط راه درخشان در مناطق روستائی مورد استفاده قرار میگیرد، فلاخن است. این اسلحه سنتی «ایتکا» (قوم بومی سرخپوست پرو) است که وقتی توسط دستان ماهر بکار گرفته میشود نتایج مهلکی ببار میآورد... دینامیت اسلحه عمده راه درخشان است؛ در سال ۱۹۸۵، ۱۸۲۰ حمله با بمب صورت گرفت که اکثراً در لیما بود. در کشوری مانند پرو که سرشار از معدن است، راه درخشان دینامیت و دستان ماهر کم ندارد. (۸)

اولین حمله بزرگ واحدهای چریکی حزب کمونیست پرو در سال ۱۹۸۱ به معدن مس «کاناریا» که اکثر کارکنانش طرفدار حزب بودند، صورت گرفت. طی این عملیات ارتش چریکی خلق ۴۰۰ هزار قطعه دینامیت مصادره کرد. مصادره ذخیره دینامیت ممان یکی از فعالتهای همیشگی واحدهای چریکی است.

«راه پیمائی طولانی» پرو

نویسنده فوق الذکر معتقد است که نقشه جنگی حزب کمونیست پرو در مقاله ای که رفیق گونزالو در سال ۱۹۷۱ منتشر ساخته و شدیداً تحت تاثیر مانو تسه دون است، ترسیم گشته است و این چیزی شبیه به «راهپیمائی طولانی» در پرو است. نویسنده میگوید طبق پیش بینی راه درخشان، کسب قدرت در ۵ مرحله متحقق خواهد شد: ۱) بسیج، تبلیغ و تبلیغ، ۲) خرابکاری و فعالیت چریکی در روستا، ۳) تعمیم عملیات قهرآمیز بسط سطح یک جنگ چریکی، ۴) برقراری و گسترش مناطق پایگاهی و آزاد شده، ۵) محاصره شهرهای کوچک و بزرگ توسط ارتشهای دهقانی که منتهی به سقوط حکومت خواهد شد. (۹)

نویسنده هیچ راهی جز جدی گرفتن حزب کمونیست پرو ندارد و به اربابان خود نیز هشدار میدهد که بهتر است آنها را جدی بگیرند، چون یک نیروی جدی هستند. او مینویسد:

نیرویشان را داشته باشد ولی جنگ انقلابی را بر مبنای اصول تدوین شده توسط پرولتاریای بین المللی به پیش نبرد، بالاچار هم استقلال خود را از کف خواهد داد و هم اتکاء خود به توده ها را. نیات هر چه باشد، سیاست قوانین خود را داراست. به یک معنا، استراتژی نظامی برگه هویتی است که ماهیت طبقاتی ارتشها را مشخص میکند.

دشمن نیز متوجه این نکته است: «راه درخشان خیلی کمتر از آن گروههای چریکی که خود را از جامعه بیرون کشیده اند به پول نیاز دارد. بسیاری از فعالین از منابع مالی طبیعی برخوردارند... چه دهقان باشند، چه دست فروش و... چنین تشکیلاتی با بودجه بسیار کم عمل میکند؛ فعالین روستائی که کار خود را رها میکنند از طریق دزدی یا به کمک روستائیان هوادار زندگی میکنند و فعالین شهر نیز که چنین موقعیتی دارند از طریق دزدی از بانک و مغازه روزگار میگذرانند. هر چیزی که راه درخشان لازم داشته باشد را براحتی میتواند در خود پرو بدست آورد و هیچگونه کمکی از منابع بیرونی - چه بصورت مالی، چه

دشمن از «راه درخشان» سخن میگوید:

رسید راه درخشان زمانی واقعاً ناراحت کننده است که برخی خصوصیاتش را بیاد آوریم: ایدئولوژی منحصر بفرد، پنهانکاری افراطی، نداشتن هیچگونه کمک و پشتیبانی خارجی، انزجار از هر چیز بیگانه، بستن شکستی، بیرحمی، و اتکاء به دهقانان.

جنسی - دریافت نمیکند. یکی از مدارک درونی راه درخشان بر این مسئله تاکید دارد که: هیچ نازی به کمک بیرونی نیست. توده ها میتوانند با اتکاء مخودشان بیاخیزند... (دروش عمده اکثر گروههای چریکی برای جمع آوری پول، آدم ربائی است. اما راه درخشان از آن استفاده نمیکند. چریکها آدم میزدند که هم پول کلانی بدست آورند و هم تبلیغ سیاسی کنند. ولی راه درخشان نه نیاز فوری به چنین مبالغ کلانی دارد و نه به هیچ رو تعابلی به تبلیغات...) (۷)

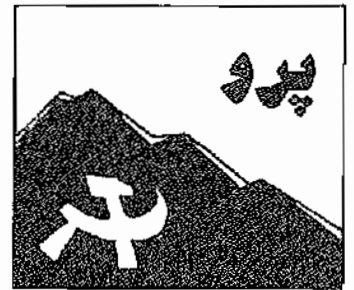
حزب کمونیست پرو نیازی به اسلحه گرفتن از خارج هم ندارد.

«راه درخشان در میان گروههای چریکی دارای ساده ترین ارتش است، اما چنین ارتشی در حال حاضر کاملاً برای مقاصدش کافیست. راه درخشان مهمات خود را منحصرأ از داخل پرو بدست میآورد. برخی ادعا میکردند که سلاح آنها از خارج تامین میشود اما برای اثبات این ادعا کوچکترین مدرکی هم در دست نیست. گزارشات مبنی بر اینکه چریکهای راه درخشان اسلحه چک و روسی دارند بی اهمیت است: نیروهای مسلح

واحدهای کوچک چریکی را با بسیج و سازماندهی توده های دهقان در جنگ بفهمد، اظهار میدارد:

«در یکی دو سال گذشته، ساختار محکم راه درخشان در برخی مناطق روستائی، مشخصاً در آباکوچو، یونو و هوانوکو، که راه درخشان اکنون نیروی میلیس محلی دارد، شل تر شده است. این نیروها علیه نیروهای امنیتی و نیروی میلیس دهقانی بومی (نیروی جاش) عمل کرده و در واقع نیروی موازی آنها (نیروهای نظامی ارتجاعی) میباشند.» یکی از دردهای «راه درخشان شناسان» تعیین کم و کیف نیروی درگیر در جنگ خلق است. بهمین خاطر است که با عصیانست مینویسند:

«تعیین میزان دقیق اعضاء راه درخشان غیر ممکن است. تمام گروههای چریکی دیگر تقریباً تمام اعضاء خود را بطور کامل از جامعه بیرون کشیده اند، اما این در مورد راه درخشان صدق نمیکند. اعضاء راه درخشان طبق تز مانو مینی بر «ماهی کوچک درون حریک بزرگ آب» در دل جامعه باقی مانده اند. راه درخشان عمدتاً از دهقانان،



معدنچیان، دانشجویان، دست فروشان، مستخدمین محلی و کارگران صنعتی عضوگیری میکند. تخمین تعداد قوای راه درخشان بسیار گوناگون است و از چند صد تا ۲۰ هزار نفر را دربرمیگیرد. هیچ رقم دقیقی نمیتوان داد، اما بطور واقع بینانه میتوان گفت که راه درخشان در حال حاضر چند هزار عضو فعال و پایه توده ای بسیار گسترده تر از این در روستاها دارد... حداقل بیسی از رهبران منطقه ای راه درخشان زن هستند...»

«...تعداد زنان خیره کننده است. آنها جزء قسی القلب ترین افراد این تشکیلات هستند. تساوت آنها در سراسر پرو ورد زمانهاست. زنان در هر سطحی - از فرمانده نظامی گرفته تا رهبری حزب - حضور دارند...»

درباره استراتژی نظامی حزب کمونیست پرو

استراتژی نظامی یا نوع جنگیدن هر ارتش انقلابی بطور بلامصل بر استقلال این ارتش و بز اتکانش به توده های مردم تاثیر میگذارد. حتی اگر یک ارتش انقلابی نیت حفظ استقلال و خیانت نکردن به توده مردم و اتکاء به

«راه درخشان برخلاف دانشجویان سفیدپوست و طبقه متوسط لیما در سالهای ۱۹۶۰ که ایده آکیست و ناآماده بودند و در مناطق روستائی با بی تفاوتی یا حتی تخاصم آشکار مواجه میشدند، عملیات روستائی خود را دهسال قبل از آغاز مبارزه مسلحانه شروع کرده بود... بطوریکه وقتی چریکها مبارزه را آغاز کردند اهالی بومی سرخپوست آنان را میشناختند و به آنان اطمینان داشتند...»

نکته قابل توجه اینجاست که حزب کمونیست پرو از بی تفاوتی روستائیان نسبت به چریکهای دهه ۱۹۶۰ اینطور جمعبندی نکرد که جنگ خلق در پرو بدر نمیخورد، بلکه از تجربه ناموفق خرده بورژوازی بمثابه آموزگار منفی برای تدارک و آغاز جنگ خلق در پرو سود جست.

تا سال ۱۹۸۳ مبارزه حزب کمونیست پرو به استان آیاکوچو، هوانکاولیکا و آوریماک در کوهستان آند محدود بود. نویسنده عازانه اعتراف میکند: «قبلا تصور میشد که «راه درخشان قادر نخواهد بود وای منطقه ای که کار تدارکاتیش را انجام داده بود، گسترش یابد. اما معلوم شد که این تصویری غلط است. از سال ۱۹۸۳ تا کنون راه درخشان عملیات خود را به تمام استانهای پرو بغیر از ۴ استان غیر مهم «مادرو دو دیوس»، «اوکایالی»، «آمازون» که منظر می آید چندان علاقه ای به آنها ندارد، بسط داده و بدرجات متفاوت موفق هم بوده است.»

«فعالتهای روستائی راه درخشان سه بخش عمده دارد: خرابکاری، حمله به نیروهای امنیتی، و اشغال شهرهای کوچک در مناطق روستائی... راه درخشان اغلب شهرهای کوچک را اشغال میکند و از اینکار سه مقصود دارد: پیشبرد تبلیغ و سربازگیری؛ نمایش قدرت؛ و اهداف مبینی مانند آزاد سازی رفقای زندانش. چنین حملاتی معمولاً توسط ستونهای چریکی ۵۰ تا ۶۰ نفره به پیش برده میشود، اما عملیاتی که دربرگیرنده ۱۰۰ چریک باشد نیز کم نیست. راه درخشان یکبار به شهری کوچک حمله کرد. این حمله در ماه مارس ۱۹۸۲ صورت گرفت و همزمان با آن در خود شهر آیاکوچو زندانیها آزاد شدند. حمله به زندان در پی حدوداً ۶۰ انفجار بمب و حملات منحرف کننده انجام گرفت و ۳ ستون چریکی که شامل ۳۰۰ نفر بود در آن شرکت جستند. اما این یک واقعه استثنائی بود، و راه درخشان توان انجام مرتب چنین حملاتی را ندارد، بالاخص که ارتش پرو برای پیشبرد کارزار ضد حشش مسلحانه در آنجا مستقر شده است، راه درخشان توان اشغال دولتمدت دهکده ها را ندارد.»

«میزان شانس حزب کمونیست پرو در کسب قدرت سیاسی»

«هدف راه درخشان، برقراری «دمکراسی نوین» اش میباشد... و برای اینکار لازم

است که تمام ساختار موجود دولت را سرنگون کند... برای آنکه راه درخشان قدرت را بگیرد باید حمایت اکثریت دهقانان را داشته باشد، آنقدر که نتواند لیما و دیگر شهرهای عمده را محاصره کند. بعلاوه، فلاکت اجتماعی و نارضایتی باید بسطی برسد که راه درخشان برای اکثریت اهالی بمثابه تنها آلترناتیو معتبر مطرح شود. راه درخشان باید آنقدر در نیروهای مسلح نفوذ کرده باشد که دولت دیگر نتواند بر سربازان تکیه کند، دستورات حکومت در مناطق وسیعی از کشور برایش نداشته باشد، نظم و قانون بطور کلی در لیما درهم شکسته باشد، و دولت در شرایط گسیختگی سیاسی - اقتصادی کامل باشد. حتی ذره ای امکان برای پدیدار شدن چنین اوضاعی مشاهده نمیشود.» (۹)

این قبیل حرفها، تنها حکم دلداری دادۀ بحدود دارد. مرتجعین ترجیح میدهند نزدیکترین تجارب تاریخی را هم فراموش کنند و اصلاً بروی خود نیابند که مثلاً «جزیره تبات و آرامش» امپریالیسم آمریکا یعنی ایران چگونه در عرض مدتی کوتاه فرو ریخت و فقط بواسطه فقدان نیروی انقلابی نظیر حزب کمونیست پرو و فقدان ارتشی همانند ارتش سرخ تحت رهبری این حزب بود که امپریالیستها نوانستند سیستم خود را در ایران حفظ کنند. و فقط با وجود چنین فاکتورهائیست که میتوان از اوضاع مساعدی که در نتیجه تشدید تضادهای ذاتی سیستم فراهم می آید برای درهم شکستن ماشین دولتی و برقراری جمهوری دمکراتیک نوین سود جست. مانوتسه دون بدرستی قانون کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را چنین فرموله کرده است: «پروسه انقلابی را تسریع کنید و تحولات در سطح بین المللی را انتظار کشید. و اینک جهان بسرعت در حال گام برداشتن بسوی چنان تحولاتی است که میتوان اراه قدرت دولتی کهن را در هر آنجا که پرولتاریای آگاه تدارکش را دیده، با تلنگری به قعر دره نابودی سرنگون کرد.

نویسنده با تفکر بورژوازی خود، تنها راه از هم پاشیدن نیروهای نظامی را نفوذ درون آنها میداند؛ در حالیکه از هم پاشیدگی ارتش دشمن با ضربه زدن بقصد نابودی آن و با مغلوب ساختنش حاصل میشود و در عین حال تشدید تضادهای ذاتی سیستم نیز این امر را تسریع میکند. تشدید تضادهای جامعه پرو و سیستم امپریالیستی در کل، نه تنها دهقانان بیشتری را بصحنه انقلاب میراند و از آنان سربازان وفاداری برای ارتش سرخ پرولتاریا میسازد، بلکه جمعیت محروم میلیونی لیما و دیگر شهرهای بزرگ را نیز بیش از پیش به جلوی صحنه خواهد کشاند. این واقعیتی عینی است که تحلیلگر «فراموشکار» امپریالیستی در شروع کتابش بدان اشاره کرده بود: «تنها دوره ای که در تاریخ معاصر آمریکای

لاتین، شهری بطور غیر قابل کنترل منفجر شد در کلمبیا بود: بوگوتا در سال ۱۹۴۸. اگر قرار باشد انفجار دیگری در این منطقه صورت گیرد، لیما محتملترین نقطه است. جائیکه نکیت و بدبختی زاغه های عظیمش س راحتی میتواند توسط انقلابیون مورد استفاده قرار گیرد... مطالعه وضعیت نیروهای انتظامی پرو بشدت یاس آور است، و مطالعه نیروهای نظامی پرو قدری کمتر از آن... راه درخشان بدلیل آنکه براحتی اجازه رشد یافت [۱]، و بواسطه حمایتی که از دهقانان سرخپوست کسب کرده و بدلیل سرعت گسترش جغرافیائیش، و شرایط اجتماعی در پرو، غیر قابل نامود کردن شده است...»

این درست است که دولت پرو مناطق بقول «حیمز آندرسون «جنگ زده» را به «دژ نظامی» بدل ساخته و در بسیاری از شهرها و روستاها حکومت نظامی برقرار کرده، اما کماکان قادر نیست به ارتش چریکی خلق ضربه بزند و مهمترین عامل این امر، بابه گسترده ارتش تحت رهبری پرولتاریا در میان دهقانان و معدنچیان و کارگران و زحمتکشان شهری است. ارتش پرو در این جنگ با توده های وسیع که بطرق مختلف در جنگ خود علیه آنان توسط حزب کمونیست پرو سازمان داده شده اند، طرف است. بقول خود رفقای پروئی: «حک خلق بحاضر خصلت طبقاتی خود برتری خود را نشان داده و قابلیتش را جهت مواجحه با حملات حشوت آمیز و کریه و مداوم، و کسنتار گسترده و مهمب حممی بنمایش گذارده، و درستتر آنکه توانائیش را برای نوسه و رشد به انبات رسانده است.» (سندی حدید از حزب کمونیست پرو - جهانی برای فتح، شماره ۸)

البته دشمن در حین دلداری دادن بخود، از اشاعه ایده ها و رهسودهای مهلکی که از دیرباز توسط اغلب سوسیال دمکراتهای اروپائی و سوسیال امپریالیستها برای ارتشهای چریکی فرموله شده، غافل نیست. این فیصل رهنمودها با هدف تاثیر گذاری بر نیروهای غیرپرولتاری در رهبری چنان ارتشهایی صادر میشود تا هر آنچه عصر انقلابی در آنهاست فاسد شود و این بروها به نازویه دست امپریالیسم بدل گردند. نویسنده فوق نیز همین اراحیف را تملیع میکند:

«انفراد ایدئولوژیک راه درخشان و مخفیکاریش این جریان را حفاظت کرد و به او اجازه داد که تاکتیکها و اهدافش را بدون ایجاد ممانعت و فشار از جانب گرایشات معدنلتر رشد و تکامل دهد. اینکار در کوتاه مدت بفع راه درخشان تمام شد. حداقل بنظر من این انفراد، اگر ادامه یابد در درازمدت برای راه درخشان بسیار دست و پاگیر خواهد بود... تاریخ معاصر آمریکای

دست رد به آن زده شود. در این اعلامیه حتی کلامی در مورد «اصل اساسی» رویزیونیستهای راه کارگری که همانا قبول وجود «اردوگاه سوسیالیستی» و در راسش شوروی است، مطرح نشده است. این همان «اصل اساسی» است که بر مبنای آن رهبران راه کارگر راهی جشن کودتای مزدوران افغانی سوسیال امپریالیسم میشوند؛ اصلی است که بر مبنای آن راه کارگرها از شعار فوق ارتجاعی «مرگ بر افغان» حمایت میکنند؛ اصلی است که بر مبنای آن راه کارگرها بیشرمانه و خائفانه به مائوئیستهای انقلابی می‌تازند و... اما با «کمال تحجب» این اصل پایه ای از اعلامیه کمیته مرکزی اینان حذف میشود! این «تقیه» و پنهان سازی مواضع و «اصول اساسی» یک جنبه تاکتیکی دغلكاران رویزیونیست برای نزدیک شدن به مردم انقلابیست؛ بموازات این سیاست تلاش منظم برای زدودن مرز تمایزی که با خون میان صفوف رویزیونیستهای وابسته به سوسیال امپریالیسم با کمونیستهای اصیل و انقلابی ترسیم گشته است، برای خدمت به هدف فوق الذکر به پیش میرود. بطور مثال موضعگیریهای بغایت مرتجعانه راه کارگر بغض یکسان نشان دادن حزب توده و اکثریت با اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، یعنی تشکیلاتی که رویزیونیستهای طرفدار شوروی و پاسداران در بلك سنگر به جنگ با آن در آمل پرداختند، و دعوت اکثریتها از «کلبه نیروهای مبارز ضد خمینی» - منجمله انقلابیون ضد رویزیونیست - دو روی بلك سکه اند. هر دو سیاست فوق بخشی از تاکتیکی ضدانقلابی دوگانه رویزیونیستها برای مخدوس کردن خط فاصل ها و برداشتن موانع از مقابل پای ایجاد جنبه ضدانقلابیشان میباشد.

محدودیت دیگری که رویزیونیستها در تلاش برای سهم ببری از دستگاه کمپرادوری حاکم در ایران با آن روبرویند، بی بهرگی از پایه گسترده و مستحکم در نیروهای مسلح رژیم و نداشتن قوای مسلح مستقل خود میباشد. برای رفع این محدودیت، از یکطرف ما شاهد ارسال پیام از جانب حزب توده به «پرسنل میهن دوست و آگاه نیروهای مسلح» هستیم و از طرف دیگر شاهد پشتیبانی راه کارگر از اعتصاب و تحصن بلك هفته ای پاسداران «مبارز» و «سازش ناپدید»! اینان همانند هر نیروی ضدانقلابی دیگر از آنجائی که توانشان را نه از توده های مردم و ارتش انقلابی خلق که از قدرتهای امپریالیستی و قوای مسلح آنها میگیرند، مجدانه در پی نفوذیابی یا تلاش برای جلب قوای مسلح ارتجاع بسوی خویشند.

## تفسیر تحولات

در تدوین طرح جنبه زحمت زیادی نکشیدند؛ همان طرح «جنبه واحد ضد دیکتاتوری» خود را با تعبیر نام بازیگران صحنه ارائه دادند.

البته این مجموعه رویزیونیستی برای پیشبرد طرحهایش با معضلات و محدودیتهای معینی روبرو بوده و هست. مثلا با میلیونها توده روبروست که انقلابی را پشت سر نهاده و اگر چه تلاشهایش بدلیل فقدان حزب پیشاهنگ پرولتاری متکی به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دوز، به استقرار حاکمیت انقلابی زحمتکشان نیانجامیده و نمره انقلابشان را طبقات ارتجاعی حاکم ربوده اند، اما در ذهنشان دریائی از تجربه و آموخته انباشته گشته است. انقلاب همچون «کارگردانی چیره دست» همه نیروهای سیاسی را جدا از القاب و ادعاهایشان به صحنه نمرین فراخواند و ماهیت همگی را نه بر اساس ادعا که بر اساس عملکردشان بسامیش گذارد. در همین عرصه بود که مهر ارتجاعی و بوکرمنشی باردیگر بر بیسانی توده - اکثریتها کوبیده شد. این داع تنگ براسنی معصلی جدی در راه ایجاد حمه های دلخواه رویزیونیستها بحساب میآید. «انتقاد از خود»ها و نوبه نامه های این حربانات آبروباخته منگل دردی از آنها دوا کند. در ایحا رویزیونیستهای «تاره نفس» و کمتر شناخته شده راه کارگر که در سال ۱۳۶۰ با انحلال دو ساله خود، لزوم دست کشیدن از مساره علیه رژیم خمینی را اعلام کرده بودند، بناسیل عوامفریبی بیشترى دارند. این گروه از ابتدای بازتاسیس خود کوشیده تا هویت «مستقلی» ارائه دهد و در عین بودن خط سیاسی - ایدئولوژیک و برنامه عمل کاملا رویزیونیستی و اعلام پیوستگی به اردوگاه سوسیال امپریالیستی، حرده «انتقاداتی» هم نسبت به «اردوگاه» و «رفرمیسم» برادران بومیست مطرح کند. یکطرف این اعلام «استقلال» به موضعگیری محفانه مردم علیه سوسیال امپریالیسم سوروی و نوکران بومین و حنایاتی که در سطح جهان و منطقه خصوصاً علیه خلق نهرمان افغان به پیش میبرند، مربوط میشود. بطور مثال راه کارگرها آنجائی که میخواهند جنبه شان را برای توده های مردم بطور عام مطرح کنند (رجوع کنید به اعلامیه کمیته مرکزی راه کارگر بمناسبت هشتمین سالگرد تاسیس این سازمان)، تلاش میکنند تنه شان نه تنه ارباب سوسیال امپریالیستی نخورد و چیزی جلو نگذارند که از همان ابتدا توسط مردم

لاتین بارها نشان داده که گروههای چریکی به تنهائی قادر نیستند راه بسوی قدرت بگشایند. در چند دهه اخیر تنها دو انقلاب موفق در این منطقه صورت گرفته: نیکاراگوآ در سال ۱۹۷۹ و هائیتی در سال ۱۹۸۶. دلیل موفقیت این دو انقلاب آن بود که نیروهای گسترده اجتماعی - سیاسی با هم تشریک مساعی کردند و پروسه ای که اخیراً بنام «قدرت مردم بر مردم» معروف شده را به پیش بردند. اما طریق راه درخشان کاملاً مخالف این است!

منظور نویسند مرتجع آن است که حزب کمونیست پرو باید از اصول ایدئولوژیک خود بایمن بیاورد و حداقل با برخی احزاب «چپ» پرو و احزاب سوسیال امپریالیست و سوسیال دمکرات امپریالیستی جهان رابطه برقرار کند و از طرف دیگر، از مخفیکاری دست کشیده و از بالا تا پایین خود را در معرض دید «حامه» (یعنی امپریالیستها) قرار دهد! این قسل نصایح امپریالیستی البته بسیار باب دل طبقات میانی جوامع تحت سلطه است و مورد قبول آنها واقع میشود. اما در بیشتر و براتنک پرولتاریای انقلابی مسلح به علم کمونیسم و مشخصاً آموزه های مائوتسه دوز چنین نصایحی موثر نخواهد افتاد.

منابع:

- ۱) بلك گزارشگر آزاد (جنگ پرو) ، نوشته ریموند بوئر - منتشره در «نیوسورکر» - ۱ ژانویه ۱۹۸۸.
- ۲) همانجا.
- ۳) همانجا.
- ۴) تز مائوئل گرانادوس.
- ۵) آیا راه درخشان بلك مدل انقلابی نوین است؟ ، نوشته جیمز آندرسون - انتشارات موسسه مطالعه تروریسم.
- ۶) همانجا.
- ۷) همانجا.
- ۸) همانجا.
- ۹) همانجا.

آدرس پستی ما:

S.U.I.C

BOX 50079  
40052 GÖTEBORG  
SWEDEN

کسکهای مالی خود را برای ما به  
آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK  
SARBEDARAN  
ACC NO 27324958  
ARCHWAY BRANCH,  
LONDON, U.K.

## افغانستان

# در مسیر خروج قوای روس

منطقه (عموماً وابسته به غرب)، که «خوب نگاه کنید سرروستانان را، بهتر است مناسباتان را با شوروی بهبود بخشید!» افغانستان اشغال شده قرار بود در دست شورویها اهرم موثری باشد برای شکل دمی اوضاع خلیج مطابقت با منافع امپریالیستی آنها.

بدیبال این واقعه نکان دهنده که همزمان با تحولات نوفاشی در سایر کشورهای منطقه (ایران، ترکیه و پاکستان) صورت پذیرفت، عکس العملهای متفاوتی در سطح بین المللی نسبت بدان بروز یافت و تحلیلهای منضادی از علل این اقدام منتشر گشت؛ برخی تحلیلها بر «خصلت عمری» حرکت شوروی ناکید داشت و برخی دیگر بر «خصلت تدافعی» آن. اما واقعیت آن است که تجاوز شوروی به افغانستان در چارچوب مقاصد و محاسبات استراتژیک این قدرت سوسیالیستی بر ستر تدارک حنك نوین تجدید تقسیم جهان صورت میپذیرفت، و در این چارچوب مرز میان «تعرض و تدافع» بسیار کمربند است. تجاوز شوروی بواقع اهداف تعرضی و تدافعی را بطور آمیخته در خود داشت.

نتیجه چه شد؟ بحض حضور اشغالگران حرقه مبارزه مسلحانه علیه قوای روس و دولت یوشالی کابل زده شد. شوروی هنوز لقمه اول را فرو نبرده، خار را در گلوی خود احساس کرد و با قساوت کوشید تا شعله های مقاومت برحق خلق افغان را بهر طریق ممکن خاموش سازد. ۱۲۰ هزار مزدور مسلح مجهز به تجهیزات و سلاحهای پیشرفته طی ۸ سال آنچنان «سوختند و کشتند و بردند» که نتیجه اش ظهور ۷ میلیون پناهنده و آواره از جمعیت ۱۵ میلیونی افغانستان شد. ۵ میلیون از افغانیهای آواره عمدتاً به پاکستان و ایران پناهنده شدند و نزدیک به ۲ میلیون

ناپذیر با مناسبات ارتجاعی - امپریالیستی حاکم را نمایندگی میکردند. ثانیاً، مخالفت اقشار ارتجاعی (عناصر فئودال، سران عشایر و قبائل، ملایان و امثالهم و نقایای دار و دسته سرنگون شده ظاهر شاه) که سهمی از قدرت سیاسی نداشتند یا قدرت محلیشان در روستاها توسط دولت کودتا مورد تهدید قرار گرفته بود. ارتش افغانستان نیز مانند خود حکومت بشدت ضعیف و یوشالی بوده و بنظر نمیرسید بتواند در مقابل تعرض جدی توده ای و آشوبهای اجتماعی تاب مقاومت بیاورد. بعلاوه درون حکومت وابسته به شوروی تضادهای دیرینه حاسمهای خلق و پرچم همچنان بقوت باقی بود و این مسئله مشکل جدی دیگری در راه تثبیت حکومت ایجاد میکرد. سربازان شوروی برای حفاظت از چنین حکومتی وارد افغانستان شدند.

شورویها وقتی به افغانستان پا گذاشتند که اوضاع بین المللی و خصوصاً منطقه خلیج مساعد حال این تجاوز بود. امپریالیسم آمریکا هنوز از زخمهای ناشی از شکست در ویتنام رنج میرد و زخم تازه و عمیق سقوط رژیم شاه را نیز متحمل گشته بود. حلقه رابط «زنجیر دفاعی» سنتو (ترکیه - ایران - پاکستان) علیه شوروی شکسته گشته و «خلأ قدرت» منطقه ای پدید آمده بود. اشغال سریع افغانستان در شرایط وقوع شکستهای پی در پی آمریکا، یک قدرتمندی دیگر از سوی سوسیالیستها در دنباله قدرتمندی هایشان در آفریقا و آسیای جنوب شرقی محسوب میشد. این اقدام هشدار نظامی بود به سایر کشورهای

وقتی که قوای شوروی در آغاز رمنستان ۱۳۵۸ تهاجم خود بدرون خاک افغانستان را آغاز کردند و در آنجا مستقر شدند مسلماً بفکرشان نمیرسید که روزی مانند ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۷ هم خواهد آمد که «با کمال میل» خروج از این کشور را آغاز کنند. اصولاً از زاویه امپریالیستها و مرتجعین که توان انقلابی ستمدیدگان را هیچ می انگارند و قدرت آتش اسلحه های مرگبار خود را همه چیز، پیش بینی شکست همواره کاری دشوار است. خروج اجباری نیروی ۱۲۰ هزار نفره شوروی از افغانستان نمونه چنین شکستی است، هر چند بسادگی نباید این امر را منتج از صرفاً مبارزه محفانه خلق افغان دانست.

شورویها وقتی به افغانستان پا گذاشتند که دولت بسرکار آمده در نتیجه کودتای تور بشدت متزلزل بود و از جانب اقشار و طبقات مختلف تهدید میشد. دولت یوشالی تره کی - امین بمشابه دست نشانده سوسیالیست امپریالیسم میبایست نظام ارتجاعی موجود را با انجام تغییرات معین اجتماعی - اقتصادی با شبکه امپریالیستی بلوک شرق دمساز میگردد و معضلات در راه ایجاد یک دولت مقتدر مرکزی را رفع میکرد. در مقابل این تلاش ارتجاع حاکم، دو جریان عمیقاً متضاد قرار داشت: اولاً، مخالفت و مبارزه انقلابی توده های تحت ستم و استثمار، روشنفکران میهن پرست و انقلابی و عناصر کمونیست اصیل که ضدیت آشتی

دیگر مجبور به ترك روستاهای سوخته و سکنی گزیدن در شهرها یا مناطق تحت کنترل مجاهدین شدید. سوسیال امپریالیستها بطور تخمینی از خلق افغان نزدیک به يك میلیون نفر را كشتند و از ۲۲ هزار دهكده، قریب به ۱۲ هزار را با خاک یکسان کردند. مقاومت نوده ای در نواحی روستائی بحدی گسترده بود که عملاً حیطة تسلط نظامی مزدوران شوروی و دولت پوشالی به چند سهر برگ و پاره ای راهها محدود شد و این در مجموع فقط يك پنجم خاک افغانستان را در برمیگرفت. طی هشت سال جنگ تجاوزگرانه، از روسها ۱۲ هزار كسبه و ۲۰ هزار زخمی (طبق آمار خودشان) برجای ماند و هزینه ای روزانه معادل ۲ میلیون دلار، افغانستان بلحاظ مضمون حیایت و كشمار، وینامی دیگر شد و افشاگر ماهیت یکسان سوسیال امپریالیستهای شوروی و امپریالیستهای آمریکائی و کلبه قدرتهای امپریالیستی. شوروی بشرمانه مزدوران مسلحش در افغانستان را چنین توصیف کرد: «دسته ای محدود از قوای نظامی که در جمهوری دمکراسیک افغانستان به انجام وظیفه انترناسیونالیستی خویش مشغولند.»

عکس العمل آمریکا و بلوک عرب چه بود؟ امپریالیستهای آمریکائی کوشیدند تا این تعرض رقبا را سریعاً بصد خود بدل سازند. طبق طرحهای ضد شوروی برژنسکی (مشاور امینی کارنر) که سپس توسط کابینه ریگان به اجراء گذاشته شد، افغانستان آن عرصه ای بود که آمریکا مینواست بطور غیر رسمی آتش جنگی را علیه شوروی - آنهم در مرزهای شوروی - برپا دارد. بعلاوه تجاوز آشکار شوروی به افغانستان، به آمریکا این فرصت را میداد که در افکار عمومی جهان کارزار وسیعی را علیه «امپراتوری تبهکار» سراه اندازد و با افشای چهره رقیب، اقدامات امپریالیستی خود را در گوشه و کنار جهان نوحیه نماید. تجاوز شوروی از دید آمریکا، «آب تظهیری» بود که میتوانست دستانه خون آلود یانکیها از «ماجرای شوم» وینام را پاک کند. آمریکا تلاش کرد تا شوروی به خونریزی در افغانستان مشغول شود و تا

مدنی که یانکیها طرحهای گسترش نظامی خود در خلیج را به پیش میبرند، دست ویای روسها در افغانستان بسته بماند. بی جهت نبود که وقتی شوروی اعلام کرد میخواهد قوای خود را از افغانستان خارج کند، آمریکائیها هیچانی از خود نشان ندادند! اینچنین بود که آمریکا پشت اپوزیسیون

ارتجاعی و مسلح رژیم کابل را گرفت و میلیونها دلار اسلحه و کمکهای دیگر را بسوی احزاب اسلامی که در جبهه ها حضور داشتند سرازیر کرد تا بعنوان مهره های غرب بر صفحه شطرنج افغانستان به تاخت و تاز بپردازند. آمریکا طی این ۸ سال، ۲ میلیارد دلار خرج جنگ افغانستان کرد. و برآستی که عرصه نبرد در افغانستان درهم و پیچیده گشت؛ چرا که تضادهای معین گوناگون و در عین حال متقابلاً مرتبط بهم که شکل دهنده جهان کنونیست در آن نیلور یافت. تضاد بسم ملل تحت ستم با امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم، و تضاد میان خود قدرتهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی. از طرف دیگر، ضعف و انحرافات جریانات انقلابی و ترقیحخواه و طیف گسترده کمونیستهای اصیل (که از دل جنبش دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی در اواخر دهه ۱۹۹۰ برخاسته بودند)، بیش از پیش به نفوذ جریانات مرنجع وابسته به غرب و مرتبط با حکومتهای ارتجاعی پاکستان و ایران در سطح رهبری مقاومت مسلحانه پا داد و به مخدوش شدن مررها و پیچیده تر شدن عرصه نبرد یاری رساند. سیل سلاح های سنگین از زرادخانه های غرب بسوی احزاب اسلامی سرازیر شد و بر نحوه حرکت جنبش مقاومت، تشدید نقاط ضعف آن و تیره و تار شدن دورنمای انقلاب موثر افتاد. حرکت امپریالیسم آمریکا به درون افغانستان محدود نشد، و تحت توجیه ممانعت از خطر نهاجم شوروی، قدرت نظامی خود و وابستگانش در منطقه را ستانه عملی «تدافعی» بازسازی نمود. عربستان و کویت به پایگاه آماده و مجهز برای استقرار سریع قوای آمریکا در وقت مناسب تبدیل شد و حرکت تدارکاتی عرب برای جنگ سوم جهانی زیر پوشش «جلوگیری از افغانستانهای دیگر» در منطقه تسهیل گشت.

شوروی با واقمیت دراز مدت شدن حضور نظامی در افغانستان و قبول مخاطرات و ضربات نظامی و سیاسی ناشی از این حضور روبرو شد و تصمیم گرفت در این مرداب بماند و برای پیشروی تقلا کند، اما در گل و لای فرو نرود! بقول سروان نیکلای سامولف، افسر فرمانده یکی از پاسگاههای روسی: «اگر برنامه استقرار یکساله داری باید گندم بکاری. و اگر برنامه ات دهساله است باید درخت بکاری. ما اینجا هم تا کستان درست کرده ایم و هم باغ... تلاش ما آنست که درست مثل خانه خودمان همه چیز در دسترس باشد.» سامولف مزدور این حرف را در سال ۱۹۸۵ زد و واقعاً در آن لحظه فکر پا پس کشیدن از خاک افغانستان

تحت سلطه به ذهن این مجری متفرعن تجاوز امپریالیستی خطور نمیکرد. البته روسها همزمان با حضور نظامیشان، طرح درازمدتی را برای تحکیم و تثبیت دولت پوشالی کابل به پیش میبردند. تلاشهایی برای سازماندهی نوین و مدرنیزه کردن ارتش ۶۰ هزار نفری افغانستان صورت گرفت. ۲۷ هزار جوان افغانی به شوروی اعزام شدند تا در آنجا بعنوان کادر و متخصص برای اداره امور دولتی و نظامی و امنیتی و اقتصادی تربیت شوند و برای چرخاندن دستگاه حکومتی و صنایع به افغانستان باز گردند. سازمان امنیت افغانستان (خاد) تحت نظارت مستقیم منحصصان کا.گ.ب. قرار گرفت تا تخصص لازمه را در امر سرکوب و کشتار بدست آورد. و از طرفی، شوروی تلاش خود را بکار برد تا جدالهای درون دولت پوشالی را تا حد ممکن تخفیف دهد و هیئت حاکمه را حول رهبری يك جناح مشخص (بخشی از حزب پرچم) متحد گرداند. حکومت افغانستان برای خنثی کردن تبلیغات احزاب اسلامی طرفدار غرب و جهت شکاف انداختن در پایه های این جریانات، کارزار دفاع از اسلام را از همان دوره بپروا آغاز کرد و «وزارت شئون اسلامی» را جهت «امر به معروف و نهی از منکر» ایجاد نمود. این واقعیتی است که رقم ملایان حکومتی طی سالهای اخیر آنچنان افزایش یافته که امروز اگر از ملایان اپوزیسیون بیشتر نمانند، کمتر نیستند. بعلاوه، شوروی تلاشهای دیپلماتیک و فشارهای سیاسی معینی را برای خنثی کردن یا محدود نمودن حمایت فعال رژیمهای جمهوری اسلامی و پاکستان از مجاهدین افغان به پیش برد. معهذ درد پوشالی بودن حکومت افغانستان درمان نشد که هیچ، شوروی بعنوان يك قدرت تجاوزگر در افکار عمومی بیشتر و بیشتر زیر ضربه قرار گرفت و واقعاً بجز تعداد اندکی از سرسپرده ترین دولتها و احزاب وابسته به سوسیال امپریالیسم، هیچکس دفاع آشکار از این تجاوز برنخواست. قدرتنماییهای نظامی شوروی که قرار بود به اهداف استراتژیک معینی در منطقه خدمت کند، بصد خود بدل شد و بر اهداف استراتژیک جهانی سوسیال امپریالیسم تاثیرات منفی بجای گذاشت.

ظهور گورباچف در عرصه سیاست شوروی سال ۱۹۸۵ نشانه الزامات و اجبارات پیشاروی سوسیال امپریالیسم در سطح ملی و بین المللی برای پیشبرد منافع استراتژیک در مسیر تدارک يك جنگ نوین تجدید تقسیم جهان بوده و هست. در این میان اگرچه افغانستان مسئله بارری بود که پاسخ میطلبید، اما گورباچف (و در واقع هیئت بقیه در صفحه ۲۰

حاکمه شوروی) هنوز امید داشت که شکست سیاست تجاوز گرانه اش را بتعمیق اندازد و به عقب نشینی اجباری گردن نگذارد. بهمین جهت بود که متعاقب بقدرت رسیدن گورباچف در ۱۹۸۵، ارتش شوروی تهاجم نوینی را علیه مقاومت آغاز نمود. اردوگاه پناهندگان در پاکستان بارها بمباران هوایی شد؛ جاده های مرزی تماماً مین گذاری گشت و اشغالگران فعالیت کوماندوئی خود را افزایش دادند. ولی همه این اقدامات نیز تغییری در تناسب قوای موجود و روحیه پائین سربازان شوروی بوجود نیاورد. این سربازان دیگر فقط بزور مواد مخدر و ودکا ( که حاضر بودند برای بدست آوردنش اسلحه خود را هم بفروشدند) در سنگر میماندند. بملاوه، نشانه های اولیه ناراضی و اعتراض درون خود جامعه شوروی نسبت به جنگ تجاوز کارانه و ضایعات آن بچشم میخورد. در میان اهالی ایالات مجاور افغانستان (خصوصاً در بین تاجیکها و ازبکها) که ریشه تاریخی مشترکی با خلفهای افغان داشته و به جهت فرهنگ (و مذهب) با یکدیگر پیوند دارند نیز جو پشتیبانی از مقاومت افغان گسترش مییافت. شکست اقدامات نظامی شوروی آشکار میشد و «افغانی» کردن جنگ را به روسها تحمیل مینمود.

طرح خروج قوای شوروی از افغانستان و سیاستی که به توافقات ژنو انجامید بعنوان جزء یا نتیجه ای از «گلاسنوست» و «پرسترویکا»ی گورباچف معرفی شده و بدون شك نیز چنین است؛ اگر گلاسنوست و پرسترویکا ایجاد يك شوروی غنیتر و قدرتمندتر برای پیروزی در جنگ تحدید تقسیم جهان را مدنظر دارد، خروج قوای تجاوزگر از افغانستان از دید هیئت حاکمه شوروی گامی موثر در این جهت است. اگر چه از لحاظ جهت گیری جغرافیائی، سربازان شوروی رو بسوی داخل دارند، اما این نهایت خوشخیالی است اگر این امر را معادل با سیاست عقب نشینی استراتژیک سوسیال امپریالیسم قرار دهیم. در واقع روسها با خروج از افغانستان نه تنها رو بسوی «داخل» ندارند بلکه برعکس در جهت گسترش اهداف خود در «خارج» حرکت میکنند. آنها بدنبال تحکیم موقعیت بین المللی خود و رقابت با امپریالیستهای دیگر برای بردن سهم بیشتری از غارت خلقهای جهان هستند و با این اقدام، رقبای غربی را در نواحی جدیدتری بمصاف میطلبند. کافیست به تاثیرات این حرکت بروی پایه اجتماعی دول امپریالیستی غرب (اقتشار میانی این جوامع) نگاهی بیفکنیم. گورباچف بدنبال جذب یا خنثی کردن

بخشی از نیروهای است که در حال حاضر پشتیبان حکومتهایشان محسوب میشوند. از این بالاتر، شوروی تاثیرگذاری بر خود دولتهای اروپائی را مدنظر دارد. خروج قوای شوروی از افغانستان قرار است برموانع موجود در راه گسترش روابط روسها و کشورهای منطقه (از عربستان و کویت گرفته تا اسرائیل) موثر افتد. و مهمتر از این، مناسبات سران کرمین یا حکام مرتجع چین که همواره خروج قوای شوروی از افغانستان و کامبوج را شرط عادی سازی روابط دو کشور قرار داده اند، را بهبود بخشد. مسئله جلب یا خنثی سازی چین يك میلیاردی (و متحد بلوک غرب) در طرحهای کوتاه مدت و درازمدت بلوک شرق بسیار حیاتی است. بهبود روابط چین با شوروی در قدم اول یعنی آزاد کردن نیروی نظامی قابل توجهی که شوروی در مرز این کشور مستقر کرده است. از سوی دیگر، خروج قوا از افغانستان بمعنای ترمیم نقاب «دفاع از صلح و آزادی» بر چهره سوسیال امپریالیستها و دست بالا پیدا کردن در جنگ تبلیغی علیه اعمال تجاوزگرانه آمریکا و غرب در خاورمیانه، آمریکای مرکزی و جنوبی و آفریقا است. اهدافی اینچنینی است که سوسیال امپریالیسم را وادار به امضاء قرارداد ژنو و علیرغم میل آمریکائیه که خواهان تبدیل شدن افغانستان به «ویتنام شورویها» بودند، اعلام خاتمه «پاسخکوئی» به وظیفه انترناسیونالیستی» نموده است.

آیا شوروی بجز شکست هیچ دستاورد دیگری از افغانستان ندارد؟ اگر ناکامیهای سیاسی - نظامی سوسیال امپریالیسم در سرکوب مقاومت افغان را کنار بگذاریم و از زاویه تدارکات نظامی معین برای جنگ آتی به جنگ هشت ساله نگاه کنیم، بدون شك روسها به دستاوردهای مشخصی دست یافته اند. جنگ افغانستان يك مانور بزرگ و واقعی برای ارتش شوروی بود. طی هشت سال کشتار و تخریب، روسها بسیاری از تاکتیکهای نظامی و بسیاری از تسلیحات و تجهیزات خویش را در افغانستان آزمودند. بملاوه در مسیری که از مرزهای جنوبی شوروی آغاز شده و تا اقیانوس هند پیش میرود، راههای ارتباطی نظامی خود را بطریقی ایجاد کرده اند که در مدت زمانی بسیار کوتاه استقرار نیروهای شوروی را در کنار این گذرگاه استراتژیک آسی امکانپذیر میسازد. دستیابی به این نقطه با ارسال نامینات شوروی به خاور دور در شرایط وقوع يك جنگ نوین جهانی ربط مستقیم دارد؛ چرا که راه زمینی سبیری بشدت آسیب پذیر است و راه دریائی شمال و حمل و نقل هوایی نیز بحد کافی پاسخگو

نخواهد بود. کوهستانی نبودن مسیری که روسها را مستقیماً به بندر چابهار میرساند و کم جمعیت بودن این منطقه که احتمال درگیریها و دردهای نظامی را از دید آنها کاهش میدهد، باعث شده که استراتژیهای نظامی شوروی بروی این راه حساب جدی باز کنند. بنابراین اگرچه روسها در حال حاضر قوای خود را بیرون میکشند، اما نه تنها راه بازگشت برایشان گشوده است، بلکه در دورنمای خود چنین بازگشتی را مسلم می انگارند. بگذریم از اینکه در قول و قرارهای ژنو، سوسیال امپریالیسم توجهات لازم برای مداخله مجدد و شوروی نظامی - در صورت تحطی پاکستان از مفاد قرارداد - را در نظر گرفته است.

سرمونست افغانستان چگونه خواهد بود؟ تقریباً اکثریت قریب به اتفاق تحلیلگران غرب و شرق از عدم استقرار صلح، و ادامه جنگ بصورت جنگ داخلی میان قوای مقاومت و نیروهای دولت کابل صحبت میکنند. و مجموعه نصادهائی که در کارند و سیر تحولات نیز صحت چنین نحلیتی را اثبات مینماید. اما اینکه جنگ داخلی چه چهنی پیدا کند و به چه نتایج سیاسی - اجتماعی میانجامد، مسئله ای است باروشن که به فاکتورهای متعددی بستگی دارد. شوروی و رژیم دست نشانده اس روی این احتمال حساب میکند که با خروج قوای روس و طرح همزمان دولت ائتلافی، نحسی از قوای ارضی از صف مقاومت جدا شده و راه ائتلاف با قدرت مرکزی و شراکت در حاکمیت را در پیش میگیرند؛ یا با کنار رفتن فاکتور متحد کننده احزاب اسلامی یعنی قوای اشغالگر روس و ظهور دورنمای کسب قدرت، این احزاب بجان هم افتاده و گشایشی برای ادامه حیات دولت پوشالی در مناطقی از کشور - خصوصاً نواحی هم مرز با شوروی - بوجود خواهد آمد. اتحاد شوروی حتی تا حد استقرار يك حکومت اسلامی، سلطنتی یا هر چیز دیگر هم حاضر به عقب نشینی است و هیچ تعهدی برای حفظ مهره های کسب قدرت در قدرت به هیچکس نسپرده است. البته با این شرط که حکومت آتی نسبت به شوروی حداقل بیطرف باقی بماند و به اهرمی برای اعمال سیاستهای آمریکا در مرزهای جنوبی شوروی و منطقه پراهمیت خلیج تبدیل نشود. در مقابل، امپریالیستهای آمریکائی تصمیم دارند که تا حد امکان و تا هر وقت که بشود، با ادامه کمکهای مادی و تسلیحاتی به گروههای مسلح وابسته بخود، افغانستان را بعنوان مرکز دردهای رقبای روسی خود حفظ کنند و به انحاء گوناگون شوروی را همچنان

## راه کارگر و معضل افغانستان

دسته خمینی طرف معامله بود، مرتجعین تازه بقدرت رسیده را باز هم به نشریه مردم رجوع میداد که چگونه اصلاحات ارضی شاه را ((محکوم)) کرده و از تظاهرات مردمی خرداد ۴۲ ((دفاع)) نموده است! و امروز هم مردم را دوباره به همان نشریه مردم رجوع میدهد که چگونه ماهیت ارتجاعی خمینی را از خرداد ۴۲ ((تشخیص)) داده است! راه کارگر نیز نظیر حزب توده و بر طبق نسخه های حرب نموده و ارباب مشترکشان شوروی دروغ میگوید. راه کارگر مردم را بدنیا نهد خود سپاه (دوره اول نشریه) میفرستد تا کسی خیال زیر و رو نکند ((دوره دوم)) (دوره حاضر) بسرش نزند. تو گوئی مردم انقلابی و آگاه فراموش کرده اند که راه کارگر با وقاحتی که لازمه یک نیروی ضدانقلابی بی آبرو و مدافع یک قدرت امپریالیستی است به تبلیغ و تقدیس شعار ((مرگ بر افغان)) پرداخت و پناهندگان افغانی مقیم ایران را بحرم ضدیتشان با رژیم کابل و اشغالگران روس، مهدورالدم دانست! راه دوری نیست، سال ۱۳۶۳ بود. در آن موقع بهیچوجه به ذهن نویسنده گان راه کارگر خطور نمیکرد که به «اشتباه محض» بودن ورود ((ارتش سرخ به افغانستان)) حتی اشاره ای نکنند. سراسر مقالات راه کارگر طی این سالها را نگاه کنید و ببینید که چگونه جای این «نکنه ساده و در عین حال مسلم و مورد تاکید» خالی است و باید هم چنین باشد! قوای ضدانقلابی تا نوک دماغشان را بیشتر نمیبینند و ۴ سال پیش بفکرشان نمیرسید که روزی با این فضاخت مجبور به عقب نشینی نظامی و توجه تراشی سیاسی برای آن شوند. خیال نکنید که کار رویزیونیستهای راه کارگر فقط به پرده پوشی تجاوز امپریالیستی شوروی به

در حول و حوش تغییر سیاستهای شوروی در قبال افغانستان هیچ چیز تماشایی تر و در عین حال مشمزه کننده تر از پشتک و واروهای وابستگان درمانده سوسیال امپریالیسم نیست. هشت سال قلم بدست گرفتند و اندر ((فوائد حمایت انترناسیونالیستی)) شوروی از دولت ((انقلابی)) افغانستان دروغهای بیستمرانه سرهم کردند و پرچمدار شعار فاشیستی ((مرگ بر افغان)) و تظاهرات ارتجاعی علیه نموده های ستمدیده و آواره افغانی در ایران گشتند، و حالا باید برای خروج قوای اشغالگر شوروی توجیه «منطقی» بتراشند. واضح است که تناقض گوئی و دروغ نامی تنها کاریست که تحت این شرایط دسوار از عهده رویزیونیستهای بومی ساخته است. نه راه کارگر نگاه کند که چه «حقوق بجانب» در مورد خروج قوای شوروی اظهار نظر میکند:

«حقیقت این است که ورود ارتش سرخ به افغانستان از همان اول استیاه محض بود... این نکته ای ساده و در عین حال مسلم و مورد تاکید همه کمونیستهاست که نعره همه جنبشهای انقلابی دوستی آن را اثبات کرده است و ما نیز هشت سال پیش، هنگام ورود نیروهای شوروی به افغانستان (در دوره اول سریه راه کارگر) آبرو مورد تاکید فرار داده بودیم.» [راه کارگر ۴۹، فروردین ۶۷، (سربوشت افغانستان)]

خیلی شبیه به دروغهای «تاریخی» حزب نموده است، نه؟ درست همانند حزب نموده که وقتی پای چک و چانه زدن با رژیم شاه و امتیاز خواهی از آن در میان بود حکومت را به نشریه مردم رجوع میداد که چگونه از اصلاحات ارضی دفاع کرده و «تظاهرات ارتجاعی خرداد ۴۲» را تقییح نموده است. سبسی بهنگام قیام بهمن ۵۷، آنجا که ما درو

«آلوده» به ماجرای افغانستان نگه دارند. آمریکائیاها اگر چه امکان حرکت از بالا و مداخله در هیئت حاکمه افغانستان از طریق گماردن مهره های خود در «دولت ائتلافی» را از نظر دور نداشته اند، اما با محاسبه وضعیت و سبک و سنگین کردن قوای موجود، مناسبترین و عملیترین راه را فعلا در روشن نگاه داشتن آتش جنگ با تکیه به اپوزیسیون ارتجاعی میبینند. بالاخص که خطر نفرقه درون نیروهای اسلامی وابسته به غرب را در شرایط ختم جنگ علیه قوای روس، و پیش از آنکه غرب بتواند انسجام و وحدت پایداری را بین وابستگانش بوجود آورد، مدنظر دارند.

از سوی دیگر، نموده های ستمدیده افغان و نیروهای کمونیست و دیگر انقلابیون که در موضع ضدیت انقلابی با حاکمیت مناسبات ستم و استعمار امپریالیستی و حکومت نماینده و حافظ این مناسبات قرار دارند نیز در صحنه هستند. همین نموده های زحر کشیده و مقاوم و قهرمان بوده اند که طی این هشت سال بار مقاومت مسلحانه علیه اشغالگران و مزدوران بومی سوسیال امپریالیسم را بدوش کشیده و قربانی و لطامات بسیار را محمل گشته اند؛ و همین نیروهای کمونیست و ترقیخواه بوده اند که زیر تیغ دشمن سوسیال امپریالیست و خاد و همچنین زیر خنجر قوای ارتجاعی اسلامی مبارزه انقلابی را برای تحقق انقلاب دمکراتیک و قطع سلطه و نفوذ هر امپریالیستی به پیش برده و در این راه شهدای بیشماری سرحای گذارده اند. این اردوی انقلابی بهیچوجه در خروج قوای اشغالگر، تغییر بنیادین اوضاع و مناسبات را نمیبیند و بر لزوم برپائی جنگ انقلابی جهت سرنگونی ارتجاع حاکم و برقراری حاکمیت انقلابی نموده های کارگر و دهقان پافشاری میکند. نیروهای کمونیست اصیل که وابستگی سیاسی و ایدئولوژیک خود را به قطب انقلاب جهانی پرولتری و علم رهائی پرولتاریا (مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوسه دون) یا صدای رسا اعلام کرده اند، به حیث انقلابیگری و پیگیری و جایگاه طغاتی خود در راس این اردو قرار دارند. این نیروها در حال حاضر عبارتند از «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» و «کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای آزادی طبقه کارگر».

شکاف در صفوف ارتجاع حاکم و مرتجعین وابسته به غرب و تزلزل قوای امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی در سطح منطقه و جهان، فرصتهای مساعدی را برای پیشروی اردوی انقلاب پرولتری در افغانستان فراهم

بیشتر ماهیت یکسان و اشتراک منافع دشمنان عمده خلق افغان (دولت پوشالی) با ارتجاع اسلامی حاضر در صفوف اپوزیسیون را به نموده ها نشان میدهد. با وجود آنکه عرصه نبرد همچنان درهم و پیچیده است و گره خوردگی تضادهای گوناگون بهیچوجه رفع نشده، اما از میان این راه پرپیچ و خم آینده درخشان انقلاب افغانستان پیداست: آینده ای که میباید با دستان پر توان نموده های کارگر و دهقان و تحت رهبری پرولتاریای انقلابی آگاهانه ترسیم شود. ☉

آورده و سیر وقایع و تحولات به سیاستهای محافظه کارانه و اپورتونیستی که طی سالهای اخیر توسط نیروهای غیر پرولتری در سطح جنبش چپ و دمکراتیک افغانستان اشاعه یافته بود، ضربه زده است. برافتادن نقاب «ضد امپریالیستی» از چهره حکومت جمهوری اسلامی و روشن شدن ضدیت آشتی ناپذیر منافع ارتجاع اسلامی افغانستان با منافع نموده های ستمدیده روستا و شهر، زمینه رشد و نفوذ احزاب اسلامی وابسته به غرب را محدود و محدودتر میسازد، و طرحهایی نظیر «دولت ائتلافی» نیز هر چه

افغانستان

دو برخورد متضاد

به جنگ جاری در افغانستان میتوان دو جور نگریست: میتوان دو رشته تضاد متفاوت را از پس اوضاع پیچیده و درهم صحنه نبرد مشاهده کرد و سیر تحولات را بر منای پیشرفت و تاثیر متقابل این دو رشته تضاد معنا نمود و به نتیجه گیریهای سیاسی و عملی معین جهت برپائی جنگ خلق بقصد سرنگونی حکومت کابل و استقرار قدرت سیاسی سرخ دست یافت. میتوان دشمن عمده را بدرستی مشخص نمود و آماج فوری حمله انقلابی قرار داد و در عین حال متوجه دشمنان فرعی بیز بود و از برخورد و مبارزه ضروری با آنها (در هر شکلی که ضروری باشد) غافل نشد و برای افشای بی امان آنها و منفرد ساختنشان در میان توده های ستمدیده افغانستان مجدانه تلاش کرد. در مقابل، يك راه دیگر هم هست. میتوان صرفاً و صرفاً در دل تحولات جاری، کارکرد و نقش يك تضاد را دید و آنها تضاد درون مرتجعین و امپریالیستهاست. بر این مبنا میتوان حرکت توده ها را تماماً تابع تضادهای درون امپریالیستی دید و هیچ جنبه انقلابی در مقاومت حاضر مشاهده نکرد: یکطرف رژیم کابل و سوسیال امپریالیسم شوروی، طرف دیگر مرتجعین اسلامی و امپریالیسم آمریکا. اینطور نگاه کردن به اوضاع افغانستان به نتیجه گیریهای سیاسی و عملی مبینی می انجامد که وجه مشخصه اش انفعال و از دست دادن فرصتهای انقلابی و خالی گذاشتن صحنه برای تاخت و تاز نیروهای ارتجاعیست. بسیاری نیروها (چه در خود افغانستان و چه در جنبشهای دیگر) که دید یکجانبه ای از اوضاع دارند، پیشاپیش به چنین نتیجه گیریهای مخربی دست یافته اند. فی المثل در جنبش دمکراتیک افغانستان هستند جریاناتی که میگویند ما را به جنگ موجود کاری نیست و تنها سیاست صحیح، (نشستن بر فراز کوه و جدال بیرها را نظاره کردن) است. آنها کلیه رشته های پیوند خود با ستمدیدگان افغانی و مقاومت انقلابی و محقانه شان علیه ارتجاع حاکم و قوای اشغالگر را بریده اند و توده های کثیر را تحت رهبری یا نفوذ سران نوکرمش و مرتجع احزاب اسلامی رها کرده اند. واضح است که «نصایح» آنها در میان توده ها گوش شوائی نمییابد و از این بدتر، برخی «نصایح» و تحلیلهای آنها عملاً به مخدوش شدن جایگاه دشمن عمده و غیر عمده انحامده

راه کارگر و مصل افغانستان

افغانستان محدود میشد، خیر. آنها مدافع و مبلغ چنین اقدام جنایتکارانه ای بودند. همینها بودند که در بهمن ماه ۱۳۶۵ (فقط یکسال و نیم پیش) در نشریه شماره ۵ تئوریک خود بهنگام پلمیک با یکی از نیروهای مخالف شوروی (حزب کمونیست ایران) نوشتند:

«به انترناسیونالیسم ایشان [حزب کمونیست] نگاه کنید... افغانستان را باید به ضیاء الحق و پناهندگانش که سالیانه صدها میلیون دلار از آمریکا کمک دریافت میکنند و به جمهوری اسلامی حسینی سپرد...»

یعنی اینکه قوای روس آمده اند تا «انترناسیونالیسم واقعی» را اجراء کنند و نگذارند افغانستان به چنگال ضیاء الحق و... بیفتد، ولی شماها با اینکار مخالفت میکنید.

فربیکاری دیگر راه کارگرها اینجاست که امروز بهنگام صحبت از ورود یا حضور ارتش شوروی در افغانستان طوری مسئله را جلوه میدهند که انگار یکسری سرباز مظلوم و بی دست و پا و بی آزار آمده اند و صرفاً کناری ایستاده و نظاره گر اوضاع بوده اند. بدیهی است در تصویری که راه کارگر به اگر از حضور قوای شوروی ترسیم میکند، نه اثری از کشتار دهقانان افغانی با ناپالم است، نه تخریب دهات و سوزاندن مزارع و بلااستفاده کردن چاههای آب، نه بمبهای بشکل اسباب بازی بدست کودکان افغانی، نه بمباران اردوگاههای پناهندگان و صفت گذاری در اماکن عمومی، نه تعلیم شکنجه گران خاد در حین شکنجه مبارزین کمونیست و انقلابی افغانستان. این موصی مردمگی را شرایط کنونی به راه کارگر نحلیل کرده است والا در نیمه ماه ۶۴، وقتی که هنوز میتوانست چهره هارتری از خود نمایش گذارد، در مورد پناهندگان افغانی در ایران و نیز نیروهای مخالف شوروی چنین

صدور حکم میکرد: «ما با صراحت تمام اعلام میکنیم که خواهان بازگشت آوارگان افغانی به کشورشان هستیم. و این موضع ما در مورد آوارگان افغانی طبعاً با موضع ما نسبت به جمهوری دمکراتیک افغانستان و نسبت به جنگ طبقاتی کنونی در افغانستان ارتباط مستقیم و تفکیک ناپذیری دارد. تردیدی نیست که ما و کومه در دو سوی سنگرهای منخاصم قرار داریم.» [راه کارگر، شماره ۱۶، «باز هم درباره انترناسیونالیسم بسیک کومه»]

خوب مجسم کنید چهره مفلوک راه کارگر را در اوبیسورم نظامی روسی و در مقام گماشته ژنرالهای جنایتکار، با سرباز حزئی که برای کوبیدن روستاها حمیاره را حاجا میکند: اینست معام و ماهیت پلید راه کارگر و رویروییستهای هم قماشتی در آسوی سگرهای منخاصم.

البته بنظر میرسد راه کارگر نسبت به سیاست کنونی روسها در افغانستان «انتقاد و اعتراض» هم دارد. بعقیده راه کارگها، ارباب ریادی عفت مینسند:

«بیار به گفتن ندارد که اس سیاست سنا برسد و نزلول دولت افغانستان و همجی اتحاد سوروی در مقابل سروهای صدانقلاب افغانستان است. علت اساسی این مردند را باید در سیاست نسج ریادی اجبر سوروی و همجی در بانوی حرب دمکراتیک خلق افغانستان در حلف اعتماد توده های وسیع مردم افغانستان جستجو کرد.» [راه کارگر، شماره ۴۹]

بک حبه این فصل اظهار نظرات آنست که راه کارگر میخواهد حتی المقدور خود را «مستقل» از همبالگان جنایتکارش در افغانستان معرفی کند تا بی آبرویی آنان گربانسی را نگردد. علاوه، راه کارگر درست از راویه بک بورژوا کمرا دور که از «بیتوجهی» و «بی مسئولیتی» ارباب

تضاد توده های کارگر و دهقان با مساسات ارتجاعی حاکم و نمایندگانش و مبارزه انقلابی این توده ها با حاکمیت. در تحلیل حزب کمونیست از اوضاع افغانستان فقط مرتجعین رنگارنگ و امپریالیستها در صحنه حضور دارند و بس. و هشدار دهنده تر اینکه، مقاله مذکور چندین بار به مقایسه مرتجعین احزاب اسلامی با دولت کابل برخاسته و هر بار از احزاب اسلامی بعنوان «عنیقترین گرایش های اجتماعی از موره تاریخی افغانستان» یاد نموده و اصطلاحاتی بقیه در صفحه ۲۳

و عملاً بسود ارتجاع حاکم تمام میشود: فی المثل اشاعه این تحلیل انحرافی که «فئودالیسم ارتجاعیتر از امپریالیسم است» بنا بر این «احزاب اسلامی از رژیم کابل ارتجاعیترند.»

در جنبش ایران نیز بوی چنین تحلیل و برخوردی از لابلای صفحات نشریه «کمونیست» بشام میرسد. در سرمقاله شماره ۳۹ کمونیست (اردیبهشت ۶۷) تحت عنوان «دورنمای جنگ داخلی در افغانستان»، از هر نوع نیروی طبقاتی و تضاد داخلی و خارجی نشان هست، مگر



نسبت به یکی از همقطاران خود هراسان شده به شوروی انتقاد میکند. راه کارگر در این ((تردید و تزلزل)) که ناشی از ((سیاست عمومی اخیر شوروی)) است، آینده ناروشن خود و یاران بومی و غیر بومی را مشاهده میکند. راه کارگر ممکن است بطور می-المور نگران از دست رفتن امکانات

تدارکاتی و رادیویی و پشتیبانی برادران نوده - اکثریتی درون افغانستان است و میترسد در این میان، همدستانش قربانی محاسبات و سبک و سنگین کردبهای اسرانتربک و بین المللی روسها شوند. انتقاد راه کارگر به شوروی در مورد حکومت کابل یادآور انتقاد ابروسادات از آمریکا بخاطر عدم حمایت امپریالیسم یانکی از شاه در آخرین ماههای حکومتش است؛ کمپرادورها بواسطه سرشت و سربوشت مشترکشان، هوای هم را دارند.

((انتقاد)) از ((ناپاوانی حزب دمکراسی خلق افغانستان در حلق اعصاب نوده های وسیع مردم افغانستان)) بر حکایت دیگری است. مسلماً وصی راه کارگرها در سال ۶۳ به حسن سالگرد کودتای ثور میروند و به حزب برادر افغانستان پیام میدادند، حرفی از ((ناپاوانی در حلق اعصاب نوده های وسیع)) در میان نبود. در آسموع آنچه بود تعریف و تسجد از ((دستاورد های انقلاب دمکراتیک افغانستان)) بود و ((پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی))، در آسموع صحبت راه کارگرها از ((تصویب قانون مع مهریه و اصلاحات ارضی)) توسط دولت بود و صد البته ((مرفی)) بودن این دولت. در آسموع راه کارگر، معوان بلندگوی تبلیغاتی رژیم کابل در ایران فریاد میزد:

((ما از آوارگان افغانی میخواهیم که تحت تاثیر تبلیغات امپریالیستها و مرنجمن داخلی و خارجی فرار نگیرند و بحای تحمل آوارگی و بدبختی در ایران و پاکستان، و گوشه دم توب بودن برای مرنجمن رنگارنگ به خانه و کاشانه شان آجانه و کاشانه ویران و سوخته شان! - حقیقت! بار گردند و در ساختن آینده کشورشان شرکت کنند!!

به این نکته نیز اشاره کنیم که آنبوقت راه کارگر از توضیح و توحیه رابطه این اقدامات ((ترقیجویانه)) با مخالفت غیر قابل انکار نوده های ستمدیده افغانستان نسبت به رژیم کابل عاجز بود:

((با تصویب قانون مهریه و اصلاحات ارضی، دهقانان... اسلحه میگیرند و با دولت میجنگند.)) [راه کارگر تئوریک، ۵] حل الخالق! يك برنامه اصلاحات ارضی که قاعدتاً باید علیه مناسبات عقب مانده فئودالی و نیمه فئودالی و بسود دهقان باشد از سوی يك دولت ((مترقی)) و ((انقلابی)) تصویب

میشود، ولی در کمال تعجب نوده ستمدیدگان روستا به ((فئودالها متوسل میشوند)) و علیه منافع خود تفنگ بدست میگیرند!

تحلیل طبقاتی مارکسیستی به کنار، تاریخ حوامع بشری نشان داده که دهقانان فقط در يك صورت اسلحه بدست میگیرند و نحت رهبری فئودالها علیه دولت میجنگند و آنهم زمانی است که دولت نیز فئودال است. یعنی دهقانان بر بایه تضادشان با ارتجاع حاکم از روی ناآگاهی فریفته يك جناح دیگر از طبقات ارتجاعی میشوند.

در شرایط فقدان قطب بیرومند پرولتاریا و ارتش سرخ او، نوده ستمدیده و جان به لب رسده میتواند از روی ناآگاهی بزیر پرچم طبقات غیر روان شود؛ و این کاملاً طبیعی است. انقلاب ۵۷ ایران نیز نشانگر چنین واقعیتی بود و نخریه افغانستان نیز مشابه همین امر است. در افغانستان، بیروهای مرنجع اسلامی که نماینده طبقات فئودال و کمپرادور خارج از حاکمیت هستند، از اشتیاق عمیق دهقان به رها شدن از یوغ سوسیال امپریالیستهای شوروی و دولت دست نشانده شان سودحسته و انرژی انقلابی آنان را در خدمت منافع ارتجاعی خویش بکار گرفتند. اما این نخریه تلخ بهیچوجه نمیتواند برای راه کارگر دستاویزی باشد تا ضدیت ارتجاعی و شوونیستی خود با دهقانان و زحمتکشان افغان را تحت عنوان ترفیخواهی توحیه کند. اگر راه کارگر حرارت دارد که نوهم بسیاری از زحمتکشان ایران نسبت به حمینی را در مقطع انقلاب ۵۷، دلیل علاقه آنان به روینا و ریرینای فئودالی و کمپرادوری که حمینی از همان ابتدا یکی از مظاهرس بود قلمداد کند، در مورد دهقانان افغانی نیز میتواند. راه کارگر با استکار بار دیگر ماهیت ضد زحمتکشی خود را نمایش میگذارد و بس. و اگر دیباله روی بسیاری از نوده های محروم ایران از حمینی در ضدیت با رژیم شاه، برای دارودسته پهلوی صنعت ((ترقیجویی)) بهمرام میآورد، نوهم بسیاری از مردم افغان نسبت به احزاب اسلامی نیز دولت پوشالی کابل را ((مترقی)) و ((ضدفئودالی)) میکند.

اوضاع باید بگونه ای پیش رود که هر دهقانی که هنوز ذره ای نسبت به احزاب اسلامی افغانستان نوهم دارد، از این دام مهلك رها شود و به سرباز ارتش پرولتاریای انترناسیونالیست در افغانستان بدل گردد. این امر ضربات مهلكی بر رویزیونیستهای سراسر جهان خواهد زد و آنان را بیش از پیش آبرو ناچته خواهد ساخت. انجام این مهم بر دوش کموبستهای اصیل افغانستان قرار دارد.

نظیر ((توحش)) و ((شور کور شوونیستی و ناسیونالیستی)) را بکار گرفته، ولی حتی بیکار هم چنین توصیفات شداد و غلاظی را در مورد دولت پوشالی کابل (بمثابه دشمن عمده و آماج اصلی حمله انقلاب افغانستان) بکار نمیبرد و خطرناکتر آنکه، هر بار شوروی را مذمت میکند که ((با تجاوز نظامی خود باعث رشد این گرایشات فوق ارتجاعی شده است))! این نقطه مشترکی است که دیدگاه فوق الذکر با رویزیونیستهای طرفدار شوروی و ((منفقد)) سیاستهای شوروی در افغانستان میباید. آنها هم دخالت شوروی در افغانستان را از همین زاویه درخور ((سرزنش)) میدانند. تبلیغ این قبیل تحلیلهای، نتیجه ای جز کدر ساختن تصویر دشمن عمده در چشم نوده های ستمدیده نداشته و در عمل نوده ها را به انتخاب از میان ((بد)) و ((بتر)) دعوت میکند: این یعنی بازی کردن در چارچوب تضاد درون ارتجاع و امپریالیسم، یعنی همان بگانه نضادی که در تحولات افغانستان بچشم حاملین این دیدگاه میباید. نسخه نشریه کموبست نیز بر مبنای همین دیدگاه، برای ((چپ افغانستان))، نسخه ای انفعال آور و بی سرانجام است. کموبست، چپ افغانستان را به ((شناخت)) دردهای کارگران و زحمتکشان افغان دعوت میکند؛ حال آنکه دردها مدتهاست روشن است و بحث بر سر طریق درمان است؛ یعنی آگاه سازی و سازماندهی نوده ها در جنگ خلق تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری منکی بر مارکسیم - لنینیم - اندیشه ماوتسه دون. آنچه انقلاب افغانستان از کموبستها و انقلابیون ایران و نمایی نوده های آگاه ایران طلب میکند، تلاش برای اتحاد آگاهانه و انقلابی خلقهای دو کشور است. چنین اتحادی بمنزله آمیزه ای انفجاری و بس خطرناک است که عناصر تهدید کننده هر دو ستون سیستم امپریالیستی (بلوک غرب و شرق) را در خود جمع کرده است. بحد نیست که کلیه نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی با شدت برای جلوگیری از ایجاد چنین اتحادی تلاش میکنند و بذر نفاق شوونیستی و ناسیونالیسم ارتجاعی را در میام مردم ایران علیه زحمتکشان افغان میپراکنند. انقلابیون و نوده های مبارز ایران میباید از اراده و استقامت انقلابی خلقهای افغانستان در مبارزه علیه دولت پوشالی کابل و قوای اشغالگر روس بسیار بیاموزند و قاطعانه هرگونه برخورد شوونیستی و تفرقه افکنانه ضدانقلابی را محکوم نمایند. این رژیم بقیه درصحنه ۱۴

این دو متن از کتاب برارزش «ستاره سرخ بر فراز چین» نوشته روزنامه نگار آمریکایی، ادگار اسنو (نویسنده دوستدار سوسیالیسم و چین انقلابی دوران ماو) استخراج و ترجمه شده است. مشاهدات ادگار اسنو از مناطق پایگاهی سرخ در حین جنگ دراز مدت توده ای بخوبی منعکس کننده مضمون انقلابی مناسبات در جامعه تحت رهبری پرولتاریا، و قدرت لانزال توده های آگاه در اعمال حاکمیت و دگرگون ساختن جهان کهنه است. تهیه و مطالعه این اثر ارزشمند را به همه کمونیستها و انقلابیون اصیل توصیه میکنیم.

### صنایع شورائی

پیر سر راهم به جبهه برای دیدن «وئوچی چن»، يك «مرکز صنعتی» شورائی «شنسی»، چند روزی در شمال غربی «پائوان» توقف کردم. وئوچی چن جالب توجه بود؛ نه بدان خاطر که دستاوردهای صنعتی لازم و مورد توجه دیترویت یا منچستر را در خود داشت، بلکه نفس وجود این مرکز صنعتی در چنین نقطه ای از چین جلب نظر میکرد.

پیرامون وئوچی چن تا صدها کیلومتر منطقه روستائی و نیمه چوپانی بود و بس. مردم درست مانند اجدادشان در میلیونها سال قبل در غارها خانه داشتند. بسیاری از کشاورزان کلاهی از گیس بافته شده بر سر میگذاشتند. اسب و الاغ و شتر مدرنترین پدیده های ارتباطی بشمار میآمدند. برای سوخت چراغ از روغن شلغم استفاده میشد و شمع حالتی تجملی داشت. هیچکس از مقوله برق چیزی نمیدانست و افراد خارجی در این محل، حکم اسکیمو در قلب آفریقا را داشتند.

در این محیط قرون وسطائی، ناگهان با کارخانجات شورائی، ماشین آلات در حال کار و دسته ای از کارگران روبرو شدم که مشغول تولید کالا و ابزارهای متعلق به چین سرخ بودند. این برخوردی حیرت انگیز بود. در «کیانگ سی» علیرغم آنکه بندری در کار نبود و مانعی چون محاصره دشمن وجود داشت که دست کمونیستها را از هر پایگاه صنعتی مدرن بزرگی کوتاه میکرد، آنها چندین صنعت آینده دار ساخته بودند. آنها از غنی ترین معادن تنگستن بهره برداری میکردند و بمنوان مثال، سالیانه بیش از يك میلیون پوند از این سنگ معدنی گرانها استخراج مینمودند. تنگستن استخراجی مخفیانه به شرکت انحصار تنگستن (جنرال

چن چی) فروخته میشد. در مجتمع چاپ شورای مرکزی در «کیان» که ۸۰۰ کارگر داشت، بسیاری کتب، مجلات و يك روزنامه «سراسری» بنام «اخبار روز چین سرخ» انتشار مییافت.

در کیانگ سی همچنین مجتمع بافندگی، ماشینهای نساجی و کارگاههای ماشین سازی موجود بود. صنایع کوچک کالاهای مکفی را برای نیازهای روزمره تولید میکرد. سرخها میگفتند «صادرات خارجی» آنها در سال ۱۹۳۳ بیش از ۱۲ میلیون دلار بوده که بیشترش بوسیله تجار ماحراجوی جنوب حمل گشته است. این افراد با عبور از محاصره گومیندان سودهای فوق العاده میساختند. قسمت عمده مصنوعات، بهرحال بوسیله صنایع دستی و صنایع خانگی تولید میشد و این محصولات از طریق کثوبراتیوهای تولیدی بفروش میرسید.

## صنایع شورائی

### جامعه شورائی

بقول مائوتسه دون، در سپتامبر ۱۹۳۳، شوراها دارای ۱۱۲۳ کثوبراتیر «تولید و توزیع» در کیانگ سی بودند که تماماً به مردم تعلق داشت و توسط خودشان اداره میشد. به گواهی اتحادیه ملی سرمایه داران، سرخها بدون شك - حتی هنگامیکه درگیر جنگ سرنوشت ساز بودند - در این نوع موسسات اشتراکی موفقیت داشتند. گومیندان سعی داشت سیستم سرخ را در بخشهای جنوبی تقلید کند، اما نتایج بدست آمده تا این زمان حاکی است که بکار انداختن چنین کثوبراتیوهائی تحت يك سرمایه داری شدیداً بی محدودیت، اگر نگوئیم غیرممکن، کاری بشدت دشوار است. اما در شمال غربی ابدأ انتظار مواجهه با بخش صنعتی نداشتیم. سرخها در اینجا نسبت به جنوب با موانع بزرگتری روبرو بودند. زیرا قبل از استقرار شوراها تقریباً حتی يك صنعت ماشینى کوچک هم در اینجا وجود نداشت. در سراسر شمال غربی، در شنسی، کانسو، چنین گای، نینگ هسیا و «سوئی یوان» - ولایتی که از نظر مساحت تقریباً اندازه تمام اروپا منهای روسیه است، سرمایه گذاری مختلط صنعتی - ماشینى یقیناً باید بسیار محدودتر از مثلا مجتمع یکی از شاخه های بزرگ خط تولید کمیایی فورد موتور بوده باشد.

«سیان» و «کانچو» کارخانجات محدودی داشتند، اما بخش عمده وابسته به مراکز صنعتی شرق بود. هرگونه گسترش مهم امکانات عظیم صنعتی شمال غربی فقط میتوانست بوسیله طلب تکنیک و ماشین آلات از خارج انجام شود. اگر چنین چیزی در مورد سیان و لانچو (دو شهر بزرگ منطقه) حقیقت داشت، روشن بود که سرخها در مناطق عقب افتاده تری مانند کانسو، شنسی و نینگ سیا نیز با چه مشکلاتی دست به گریبانند.

دست دولت شورائی بواسطه محاصره از واردات ماشین آلات و از «وارد کردن» تکیسین کوتاه بود. بهرحال در مورد تکیسین، سرخها معتقد بودند که موجودیشان بسیار است. ماشین آلات و مواد خام مشکلاتی حدیتر محسوب میشد. سرخها برای بدست آوردن فقط چند ماشین تراش، ماشین آلات بافندگی، موتور، یا چند تکه آهن قراضه جنگها کرده اند. هنگامیکه من آنجا بودم، تقریباً همه موجودی آنها در طبقه بندی ماشین آلات، «غنیمت جنگی» بود. مثلا در خلال لشکرکشی سرخها به حومه شنسی در سال ۱۹۳۶، ماشینها، ابزار و مواد خام را به غنیمت میگرفتند و بوسیله قاطر آنها از مسیر کوهستان شنسی به کارخانجات افسانه ای در دل کوه حمل میکردند.

زمانیکه چین سرخ را دیدم، صنایع شورائی تماماً صنایع دستی بود؛ نیروی برق بهیچوجه وجود نداشت. این صنایع در پائوان و هولی ان وان (کانسو) شامل تولیدی لباس، اونیفورم، کفش و کاغذ، قالبیافی در نینگ یی ان (روی دیوار بزرگ)، معادن بانک بینگ که ارزاترین ذغال چین را تولید میکرد، و کارخانجات ریسندهی پشم و پنبه در «هفت هسین» بود. این صنایع بر صنای برنامه، کالای مکفی را برای انبار کردن در ۱۰۰ کثوبراتیو در شنسی و کانسوی سرخ تولید میکرد. بعقیده مائوتسه عین برادر مائوتسه دون که عضو هیئت اقتصادی خلق است، هدف این «برنامه صنعتی»، «خودکفائی صنعتی» چین سرخ «متکی بخود» بود. این برنامه میباید آنچنان چین سرخ را قدرتمند میساخت که در شرایط محاصره گومیندان - حتی اگر نانکن از قبول پیشنهادات کمونیستها برای يك جبهه واحد و قطع جنگ داخلی امتناع میکرد، بتواند موجودیت خود را حفظ نماید. مجتمع های تصفیه نطک در «این چیه»، دریاچه های نطک در مرز نینگ هسیا، در امتداد دیوار بزرگ، و چاه های نفت در یونگ بینگ و یین چانگ که بنزین، پارافین و وازلین، واکس، شمع و دیگر محصولات

باشند. آنها طبیعتاً چنین اقتصادی را به آینده کسب قدرت در شهرهای بزرگ و دستیابی به شالوده صنعتی از طریق امتیازات خارجی و بدین ترتیب پی ریزی يك جامعه سوسیالیستی مربوط میدانستند. در عین حال فعالیت سرخها در مناطق روستائی عمدتاً بروی حل مسائل فوری دهقانان یعنی زمین و مالیات متمرکز بود. ولی کمونیستهای چینی هرگز تقسیم زمین را چیزی بیش از يك فاز در ایجاد پایه نوده ای و يك مرحله که آنها را قادر به گسترش مبارزه انقلابی در مسیر کسب قدرت و تحقق نهائی تغییرات تمام و کمال سوسیالیستی مینمود، بحساب نیاوردند. اولین کنگره شورائی سراسری چین سال ۱۹۳۱ در بخش «قوانین اساسی جمهوری شورائی چین»، «برنامه حداکثر» حزب کمونیست چین را جزء به جزء بیان نمود. با رجوع به آن روشن میشد که هدف نهائی کمونیستهای چینی يك دولت سوسیالیستی با مفهومی مارکسیستی - لنینیستی بوده است. ضمناً سازمان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بخشهای سرخ در هر حال موضوعی واقعاً موقتی بود. حتی در کبانگ سی هم فقط کمی از موقتی بودنش کاسته میشد. زیرا شوراها از همان ابتدا مجبور بودند در جنگ مرگ و زندگی درگیر شوند. وظیفه عمده آنها همیشه ایجاد بایگامی نظامی و سیاسی برای توسعه انقلاب در مقیاسی گسترده تر و عمیقتر بود. حال آنکه برخی فکر میکردند سرخها در مناطق کوچک تحت محاصره عمدتاً بدنیال «برقراری کمونیسم در چین» میگشتند.

واضح بود که مبنای فوری حمایت از سرخها در شمال غربی، ایده «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش» نوده بلکه چیزی شبیه به شعار دکتر سون یاتسن است: «زمین از آن کسی است که روی آن کشت میکند.»

از نظر تنوریک، شورا دولت «کارگران و دهقانان» بود اما در پراتیک واقعی تمام بدنه تشکیل دهنده شورا شدیداً خصلت و موقیعت اشتغالی دهقانی داشتند و رژیم مجبور بود خود را با این وضعیت منطبق سازد. کوششی برای متعادل و خنثی کردن تاثیر دهقانی، از طریق طبقه بندی جمعیت روستائی در کاتانگوریهای زیر انجام گرفت: بزرگ مالکان، مالکان متوسط و کوچک، دهقانان مرفه، دهقانان متوسط، دهقانان فقیر، دهقانان اجاره دار، کارگران روستائی، کارگران صنایع دستی، لومپن پرولتاریا، و «تسو یوچیه به چیه» یا کارگران حرفه ای که شامل معلمین و

خبر رسیدنم را دریافت کرده بود و برای ملاقاتم بیرون ایستاده بود. او در کلوب کارگری لنین «نه من جا داد» - يك غار با کف خاکی، دیوارهای تمیز آبرومند، روی دیوار دایره‌های کاغذ رنگی بچشم میخورد و زنجیره ای کاغذی که گرداگرد تصویر ایلچ فناپذیر کشیده شده بود.

آب گرم، حوله تمیز - مهور با شمارهای جنبش زندگی نوین چیانگ‌ایشک! - صابون هم فوراً فراهم شد. سپس نوبت شام ساده رسید: نان برشته؛ سرخا آدم. رختخوابم را در سالن بینک بینک بهن کرده و سیگاری آتش زدم. اما انسان، حیوانی است که بسختی احساس رضایت میکند. تمام این تجملات حاضر و آماده مرا وادار کرد نوشیدنی مورد علاقه ام را هوس کنم.

و سپس، کمی‌سار با بکار گرفتن هر چه که بود، ناگهان و خدا میداند از کجا، يك قهوه سیاه غلیظ و شیرین ساخت! و توجی چن قلب مرا فتح کرد.

کمی‌سار خندید: «محصول مجتمع ۵ ساله ما!»

حرفش را تصحیح کردم: «منظورت محصول بخش مصادره است.»

#### جامعه شورائی

به جنوب کاری ندارم، اما آنچه که من بعنوان کمونیسم چینی در ناحیه شمال غربی پیدا کردم را میتوان دقیقاً مساوات گرائی روستائی نامید. این بیشتر مساوات گرائی روستائی بود تا کمونیسمی که مارکس میتوانست آنرا فرزند مقبول خود بداند. از لحاظ اقتصادی این نام گذاری بیان يك حقیقت است و اگر چه در زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شوراها مستقر، راهنمای خام مارکسیستی وجود داشت اما ما این وجود محدودیتهای شرایط مادی در همه جا آشکار بود.

هیچ صنعت ماشینی - مهم یا غیر مهمی - در شمال غربی وجود نداشت. اینجا سابقاً چراگاه و منطقه ای زراعتی بود؛ فرهنگ این منطقه برای قرن‌ها حالت سکون داشت. البته سوء استفاده های اقتصادی شایع یقیناً خبر از اقتصاد در حال تغییر شهرهای نیمه صنعتی مبداد. با این حال ارتش سرخ، خود محصولی برجسته از تاثیر «صنعتی شدن» چین بوده و واقعاً يك شوک انقلابی بر عقاید و فرهنگ منجمله در این ناحیه وارد نمود.

البته شرایط عینی اجازه نمیداد که سرخها فراتر از چارچوب سیاسی برای آغاز يك اقتصاد مدرن، امکان سازماندهی داشته

کناری را در مقیاس بسیار کوچک تولید میکرد، مهمترین موسسات دولتی شورائی بحساب میآمدند. بین چه مرغوبترین رسوبات نمک چین را داشت که از آن مقادیر زیادی تخته کریستالهای زیبای نمک بدست میآمد. نتیجتاً در بخشهای شورائی نمک ارزاتر و فراواتر از چین گومبندان بود که در آن نمک یکی از منابع اصلی درآمد دولت محسوب میشد. بعد از تسخیر بین چیه، سرخها با دادن بخشی از تولید نمک به مغولهای ساکن ناحیه شمالی دیوار چین موافقت کردند و عمل گومبندان در انحصاری کردن تمام محصول را ملغی نمودند. بدین طریق سرخها طرفداری مغولها را بدست آوردند.

چاههای نفت شنسی در چین منحصر بفرد بود و محصول آن سابقاً به شرکتی آمریکائی که دیگر ذخائر بخش را در احاره خود داشت، فروخته میشد. بعد از تسخیر نانگ بینک، سرخها ۲ چاه جدید حفر کردند و اعلام نمودند که تولید را حدوداً ۱۰٪ نسبت به دوره ای که این مناطق تحت سلطه «غیر راهزنان» بود، افزایش داده اند. این شامل افزایش ۲۰۰۰ کاتی بنزین، ۲۵۰۰۰ کاتی نفت درجه يك، و ۱۳۵۰۰ کاتی نفت درجه دو طی دوره سه ماهه ای است که گزارش آن در دست است.

تلاشهایی برای گسترش کشت بنه در مناطق يك شده از خشکساخت انجام شده بود. سرخها يك مدرسه ریسندگی در «آن تینک» با ۱۰۰ محصل زن تاسیس کرده بودند. کارگران در روز ۳ ساعت آموزش عمومی و ۵ ساعت کارآموزی در ریسندگی و بافندگی داشتند. با اتمام این دوره ۳ ماهه، محصلین برای ایجاد کارخانجات صنایع نساجی دستی به بخشهای مختلف اعزام میشدند. «انتظار می‌رود که طی دو سال شنسی شمالی خودکفا شود.»

اما بیشترین «تمرکز» کارگران صنعتی بخشهای سرخ در و توجی چن بود. بعلاوه آنها بواسطه استقرار مقرر زرادخانه عمده سرخها اهمیت داشت. این شهر مشرف به يك راه تجارتي مهم بود که از کانسو و خرابه های دو قلعه قدیمی که کماکان اهمیت استراتژیک سابقشان را حفظ کرده بودند، میگذشت. شهر بروی سرایش تند و خاکی کناره ساحل بنا شده بود. نیمی از خانه ها بقول اهالی شنسی، «یانگ فانگ» یا خانه فرنگی بود - یعنی هر چیزی که چهار دیوار و يك سقف داشته باشد؛ و نیمی دیگر «یاو فانگ» یا منزل غار گونه بود.

دیر وقت بود که رسیدم و بشدت خسته بودم. سر کمی‌ساریای تدارکات ارتشهای جبهه

## جامعه شورائی

تکنیکها یا «روشنفکران روستائی» بود. این تقسیمات هم سیاسی بود و هم اقتصادی. در انتخابات شورا دهقانان اجاره دار، کارگران روستائی، کارگران صنایع دستی و امثالهم بسیار بیشتر از سایر کاتگوریها نماینده میدادند؛ هدف از اینکار بوضوح ایجاد نوعی دیکتاتوری دمکراتیک «پرولتاریای روستا» بود.

بنظر میرسید که شورا با وجود این محدودیتها، در مناطقی که رژیم تثبیت شده بسیار خوب کار میکند. ساختار دولت نمایندگان از شورای دهکده یعنی کوچکترین واحد ایجاد گشته بود؛ بالاتر به ترتیب شورای بخش، شورای منطقه، و شوراهای ایالتی و مرکزی قرار داشت. هر دهکده ای با انتخاب نمایندگان برای شرکت در شوراهای عالیتر، نمایندگان کنگره شورائی را مشخص میکرد. حق رای برای افراد بالاتر از ۱۶ سال عمومی بود، ولی بخاطر دلایل فوق الذکر، حق رای مساوی نبود.

کمیته های متعددی تحت هر شورای بخش تشکیل شده بود. کمیته انتقالی عنوان کمیته صاحب اختیاری بود که معمولاً در جلسه ای توده ای بفاصله ای کوتاه بعد از تسخیر بخش توسط ارتش سرخ، بدنبال يك کارزار تبلیغی فشرده انتخاب میشد. این کمیته که فراخوان انتخابات با انتخابات مجدد را صادر میکرد، در همکاری نزدیک با حزب کمونیست قرار داشت. تحت شورای بخش، کمیته های آموزش، کلوپرانبوهها، تعلیمات نظامی، تعلیمات سیاسی، زمین، بهداشت عمومی، تعلیمات پارتیزانی، دفاع انقلابی، گسترش ارتش سرخ، کمک متقابل کشاورزی، کشت زمین ارتش سرخ و غیره وجود داشت که همگی توسط آن شورا تعیین شده بود. چنین کمیته هایی در هر شاخه سازمانی شوراها منجمله در سطح دولت مرکزی یعنی کانون هماهنگی سیاستها و اتخاذ تصمیمات بچشم میخورد.

مسئله سازماندهی فقط مختص به سازمان دولت نبود. حزب کمونیست در میان کشاورزان و کارگران، در شهر و روستا وسیماً عضوگیری کرده بود. بعلاوه کمونیستهای جوان هم بودند که دو تشکیلات را با عضویت اکثریت جوانان تحت رهبری خود داشتند. این سازمانها «شائونین هسین فنک توتی» و «اره تونک توتان» یا پیشروان جوان و خوچه کودکان نام داشتند. زنان توسط حزب کمونیست در انجمنهای جوانان کمونیست، مجامع ضدژاپنی، مدارس پرستاری، مدارس

مافدگی، و بریگادهای کشتگران نیز متشکل میشدند. کشاورزان مسن تر درون «بین مین هوئی» یا انجمن فقرا و در مجامع ضدژاپنی متشکل میشدند. حتی انجمن ریش سفیدان هم به زندگی شورائی کشیده شد و انجام فعالیت علمی و قانونی را بعهده گرفت. «نانک مین توتی» یا گاردهای دهقانی و «یوشی توتی» یا جوخه های متحرک نیز بخشی از ساختار سیاسی و اجتماعی بس سازمان یافته روستا بود.

کار تمام این تشکلات و کمیته های گوناگون آنها توسط حکومت مرکزی شورائی، حزب کمونیست و ارتش سرخ هماهنگ میشد. در اینجا لازم نیست ما برای توضیح ارتباطات ارگانیک این گروهها وارد جزئیات آماری شویم، ولی بطور کلی میتوان گفت که همه این گروهها با مهارت درهم بافته شده بود و هرکدام مستقیماً تحت هدایت افراد کمونیست قرار داشت؛ اگرچه بنظر میرسید که تصمیمات مربوط به تشکیلات، عضویت و کار بطریقی دمکراتیک توسط خود دهقانان به پیش برده میشود. هدف تشکل شورائی آشکارا این بود که با به عضویت در آوردن مرد، زن و کودک انجام کار مصنی را به آنان محول نماید.

روشهایی که برای افزایش تولید و استفاده از اراضی وسیع باید بکار برده میشد، غالباً نمونه ای از شدت مساعی شورائی بود. نسخه هایی که از بساری بخشنامه ها بدست آورده ام، نمونه حیرت آوری از وسعت دید و قابلیت به اجراء گذاشتن درک تجربی کمیسیون زمین را نشان میدهد. این کمیسیون بعنوان راهنمای سازماندهی و تبلیغ در میان دهقانان حول وظایف زراعت صادر شده بود. بعنوان مثال، یکی از این دستورات که در دفتر یکی از شعب زمین بدستم افتاد حاوی دستورالعمل هایی راجع به کشت بهاره بود. کمیسیون از کارگرانش مصرانه میخواست که «به تبلیغ گسترده برای ترغیب توده ها در شرکت داوطلبانه، بدون اینکه مستلزم هیچگونه فرمان اجباری باشد، بپردازند.» پیشنهاداتی جزء به جزء در مورد چگونگی دستیابی به چهار هدف عمده این دوره کشت مطرح شده بود. این اهداف در زمستان قبل برای شوراها مشخص گشته بود: استفاده وسیعتر از زمین بایر و توسعه زمین ارتش سرخ؛ افزایش محصول؛ محصولات متنوعتر با تاکید خاص بر انواع جدید خربزه و سبزیجات؛ و گسترش زمین زیر کشت پنبه.

از میان طرحهایی که در این فرمان جهت توسعه نیروی کار، و خصوصاً درگیر کردن مستقیم زنان در تولید کشاورزی (بوئوه در

بخشهایی که جمعیت مرد بخاطر ثبت نام در ارتش سرخ تنزل یافته بود) ارائه داده شد، رهنمود استنادانه زیر قرار داشت که سطح کار آئی را با توجه به مصالح قابل دسترس و مورد استفاده سرخها پیشنهاد مینمود:

«بسیج زنان، پسران و پیرمردان برای شرکت در کاشت و بذرافشانی بهاره بر مبنای اصل از هرکس به اندازه توانش، جهت پیشبرد وظیفه ای اصلی یا کمکی در بروسه های کار تولیدی، مثلاً «بیزوگ پدیان» [کنانه از مردان] و زنان جوان میبایستی برای سازماندهی گروههای تولیدی - آموزشی با وظایف مختلف - از پاکسازی اراضی گرفته تا وظایف عمده تولید کشاورزی - بسیج شوند. «کوچک یابان» [کنانه از زنان]، پسران جوان و پیرمردان باید برای کمک در حیدن علفهای هرز، جمع آوری کود حیوانی و دیگر وظایف کمکی بسیج شوند.»

اما دهقانان نسبت به این فرامین چه احساسی داشتند؟ تصور این بود که دهقان چینی از تشکیلات، انضاط و هرگونه فعالیت اجتماعی واری خانواده اش نفرت دارد. سرخها از انحور بطرات خنده شان میگیرد. آنها میگویند هیچ دهقان چینی پیدا نمیکند که بجای کار برای «مین توتان» - ارباب - با مالیات بگیران، برای خودش کار کند و از تشکیلات و فعالیت اجتماعی نفرت داشته باشد. باید اذعان کنم بیشتر دهقانانی که با آنها صحبت کردم بنظر میرسید حامی شوراها و ارتش سرخ هستند. بساری از آنها آزادانه انتقادات و شکایاتشان را مطرح میکردند. اما هنگامیکه در مقابل سئوال «وضع حاضر را به گذشته ترجیح میدهی یا نه؟» قرار میگرفتند، حواسشان تقریباً همیشه «بعله» بود. بعلاوه متوجه شدم که اکثرشان از شوراها بعنوان «وئومن تی شنک فو» یا دولت ما، صحبت میکنند و این چیزی جدید در چین بود که مرا نکان داد.

آنچه نشانگر بابه داشتن سرخها در مینا توده اهالی بود را میشد در نحوه اداره امور نظامی و حفاظت در تمام بخشهای قدیمتر شورائی دید؛ تقریباً تمام اینکارها بوسیله خود تشکیلاتهای دهقانی انجام میشد. تمام قدرت جنگندگی ارتش سرخ در حبهه مستقر بود و فقط تعداد کمی پادگان واقعی ارتش سرخ در بخشهای شورائی وجود داشت. دفاع محلی توسط گروه دفاع انقلابی دهکده، گاردهای دهقانی و پارتیزانها مشترکاً انجام میشد. این واقعیت میتواند تا حدودی محبوبیت آشکار ارتش سرخ در میان دهقانان فقیر را توضیح دهد. زیرا ارتش سرخ برخلاف ارتشهای دیگر، ابزار

سرکوب و استثمار بر فراز توده ها نبود، در بسته برعکس، ارتش سرخ عموماً در جبهه بود؛ در آنجا برای غذای خود میجنگید و درگیر تهاجمات دشمن بود. از طرف دیگر، تشکیلات قدرتمند دهقانی عقبگاه و پایگاهی آفرید که دست ارتش سرخ را در عملیات فوق العاده متحرک مختص بخود باز میگذاشت.

برای فهم حمایت دهقانان از جنبش کمونیستی میباید فشار وارده بر گروه دهقانان شمال غربی توسط رژیم سابق را بخاطر آورد. شکی در میان نیست که سرخها هر جا پا گذاشتند تغییری رادیکال بسود کشاورز اجاره دار، کشاورز فقیر، کشاورز متوسط، و تمام عناصر «بی چیز» در اوضاع ایجاد کرده اند. اولاً، برای آنکه کشاورزان نفسی تازه کنند، هر نوع مالیاتی در سال نخست استقرار بخشهای جدید حذف میشد و در بخشهای قدیمی فقط یک نوع مالیات تصاعدی بر زمین، و یک نوع مالیات نازل (۵ تا ۱۰ درصدی) بر کسب و کار اخذ میشد. ثانیاً، سرخها به دهقانان نشسته زمین، زمین دادند و کار احیاء مناطق بزرگی از زمینهای بایر که غالباً متعلق به اربابان غایب یا فراری بود را آغاز کردند. ثالثاً، زمین و دام طبقات ثروتمند را مصادره نموده، آنرا دوباره در میان فقرا تقسیم کردند.

تقسیم مجدد زمین یک سیاست اساسی سرخها بود. اینکار چگونه انجام میشد؟ هنگام سفر من به شمال غربی، قوانین جاری ارضی (مصوبه دولت شورائی این ناحیه در دسامبر ۱۹۳۵)، مصادره ارضی تمام اربابان و همه ارضی متعلق به دهقانان غنی که توسط خودشان کشت نشده بود را مطرح مینمود. البته بعدها، بواسطه دلائل مانور سیاسی سراسری قرار شد عقب نشینی جدی در سیاست ارضی شورا بعمل آید. بهر جهت، هم به ارباب و هم به دهقان غنی آنقدر زمین تعلق میگرفت که بتوانند با نیروی کار خودشان در آن کشت کنند. در بخشهایی که زمین کماب نبود - و در شمال غربی خیلی از این نقاط وجود داشت - زمینهای اربابان و دهقانان غنی ساکن در محل ابتدا مصادره نمیشد، اما اراضی بایر و زمین مالکان غایب تقسیم میگشت. بعضی اوقات ارضی مرغوب را تقسیم مجدد میکردند؛ به دهقانان فقیر خاک بهتری داده میشد، و به همان میزان از ارضی کم حاصل به اربابان اختصاص مینامد.

چه کسی ارباب محسوب میشد؟ بر طبق تعریف کمونیستها (خیلی صاف و ساده) هر کشاورزی که بخش بزرگتری از درآمدش را بجای کار شخصی، از اجاره زمین به دیگران

کسب میکرد، یک ارباب بود. با این تعریف، رباخواران و «نوماثو» یا «اراذل محلی» - همان اربابانی که بخش بزرگی از درآمدشان از طریق وامدهی و خریدوفروش گروئیها بدست میآمد - تقریباً در همین کاتگوری اربابی جای میگرفتند و از این زاویه به آنها برخورد میشد. نرخهای رباخواری در شمال غربی به روایت دکتر استمیر سابقاً به ۶۰٪ میرسید و در دوران سختی بسیار بالاتر از این بود. اگر چه قیمت زمین در بسیاری قسمتهای کانسو، شنسی و نینگسی پائین بود اما بطرز غیرقابل باوری کمبود پول وجود داشت. برای یک کارگر زراعی یا اجاره دار که سرمایه ای نداشت تقریباً غیرممکن بود بتواند جهت خرید زمین کافی برای خانواده اش بحد لازم انباشت نماید. من کشاورزانی را در بخشهای سرخ ملاقات کردم که سابقاً هرگز قادر نبودند صاحب زمین شوند، هر چند که نرخها در بعضی نقاط نازل بود و به دو یا سه دلار نقره برای هر جریب میرسید.

بغیر از طبقات فوق الذکر، سایرین مشمول مصادره نمیشوند و بهمین خاطر درصد بزرگی از کشاورزان از تقسیم مجدد زمین استفاده مستقیم میکردند. به تمام فقیرترین کشاورزان، اجاره داران و کارگران زراعی آنقدر زمین میرسید که کفاف معاش آنها را بدهد. بنظر نمیرسد تلاشی برای «تساوی» مالکیت زمین وجود داشته باشد. اولین هدف قوانین ارضی شورا، آنطوریکه تئو کوان دون ۲۹ ساله، مامور اجرائی ارضی در ۳ ایالت سرخ شمال غربی که تحصیل کرده روسیه بود، به من توضیح داد، تأمین زمین مکفی جهت تضمین معاشی شایسته برای هر فرد و افراد خانواده اش میباشد: چیزی که بنظر سرخها «عاجلترین تقاضای» دهقانان است.

مشکل - مصادره و تقسیم مجدد - زمین در شمال غربی بواسطه این واقعیت که سابقاً دارائیهای کلان متعلق به مقامات، مالیات بگیران و اربابان غایب بود، بمقدار زیادی آسان شده بود. با مصادره این دارائیها، در بسیاری موارد تقاضای فوری دهقانان فقیر بدون درگیری با اربابان کوچک یا دهقانان غنی محلی برآورده میشد. بنابراین سرخها با دادن مزرعه، نه تنها پایه ای اقتصادی برای جلب حمایت دهقانان فقیر و بی زمین ایجاد میکردند، بلکه در بعضی موارد حق شناسی دهقانان متوسط را با حذف استثمار مالیاتی کسب مینمودند. در موارد معدودی نیز کمک اربابان کوچک به عللی مشابه یا بواسطه جذب های میهن پرستانه ضدژاپنی شامل حالشان میشد. چندین کمونیست برجسته ایالت شنسی از خانواده های اربابی بیرون آمده اند.

وامی که با نرخ بهره بسیار نازل یا اصولاً بدون بهره به کشاورزان فقیر داده میشد، شکلی از کمک هزینه بود. رباخواری کاملاً ملغی شده بود، اما وامدهی خصوصی، با نرخهای تثبیت شده (حداکثر ۱۰٪ در سال) مجاز بود. نرخ معمول وام دولتی ۵٪ بود. چندین هزار ادوات ساده کشاورزی در زرادخانه سرخها ساخته شد، و هزاران کیلو بذر گندم برای دهقانان بی زمینی که زمینهای بایر را میکاشتند، تهیه گشت. یک مدرسه کشاورزی ابتدائی تاسیس شده بود و شنیدم که طرح افتتاح یک مدرسه دامپروری بمحض ورود متخصص این رشته از شانگهای را هم دارند.

یک جنبش کثوپراتیوی باقدرت به پیش برده میشد. این فعالیتهای کثوپراتیوهای تولید و توزیع فراتر میرفت و تعاون در زمینه های نظیر استفاده جمعی از دام و ادوات (که اشکالی نوظهور برای چین محسوب میشد) و خصوصاً در کشت اراضی عمومی و زمینهای ارتش سرخ و سازماندهی انجمنهای کمک کاری متقابل را شامل میگشت. از طریق این طرح، کشت و برداشت میتوانست در مناطقی بزرگ بشکل جمعی انجام گیرد. مدین ترتیب دوره های بیکاری کشاورزان منفرد از بین رفت. سرخها همانقدر به این حرکت اشتراکی دلچسپی داشتند که دهقان به زمین تازه اش! در دوره های پر مشغله، سیستم «بریگادهای شنه» بکار برده میشد. هر شنبه نه تنها تمام تشکلات کردکان بلکه همه مقامات شورا، پارتیزانهای سرخ، گاردهای سرخ، اعضاء تشکلات زنان، و دسته های ارتش سرخ که ممکن بود همان حوالی مستقر باشند برای حداقل یک روز کار در هفته جهت انجام وظائف زراعی بسیج میشدند. حتی مائوتسه دون هم در اینکار شرکت میکرد.

در اینجا سرخها ایده قویاً انقلابی مساهی کلکتیو را مطرح مینمودند؛ این مشابه آموزش اولیه برای دوره ای بود که در آینده کلکتیویزه کردن میتوانست عملی شود. در این حین، مفهوم وسیعتری از زندگی اجتماعی رفته رفته بدرون خلوت تاریک تفکر دهقانی رسوخ میکرد. سرخها سازمانهای ایجاد شده در بین دهقانان را بر مبنای کار کردشان سه در یک میخواندند: اقتصادی - سیاسی - فرهنگی.

اگر بخواهیم با معیارهای پیشرفته غربی، ترقی فرهنگی این مردم توسط سرخها را بسنجیم، مسلماً ناچیز مینماید. اما بعضی تمهکاربهای برجسته که در اغلب قسمتهای چین مشترک بود بطور قطعی از استانهای

## ضجیه های در ماندگی

وقتی پیام خوانده شد مجلسیان خواستند قانونش کنند و حامه ای گفت باید لوحه زرینی باشد بر سر در انقلاب (میخواستند بگویند فاتحه ای باشد بر کار و بار ملایان) و باید فرهنگ ملی ایرانیان بشود. بگذریم که این عروسک خیمه شب بازیهای جمعه آنقدر چرت و پرت به حلق مریدان حزب الهی خود داده که گاهی مثل امروز فراموشش میشود که مردم هم اکنون هم که از تشکل انقلابی خود محرومند کوس رسوائی کمبرادورهای اسلامی را بر در و برزن میزنند. و حساب جانشین رهبری پیروان مبهوت حزب الله را دعوت به تظاهرات برای تشویق پیام و پیام دهنده میکند و جانشین بیچاره فرمانده کل قوا که این روزها خنده های نمکینش را فراموش کرده نیز در کمال درماندگی خط و نشان میکشد که در دنیا و آخرت پدر هر کسی را که مخالف پیام باشد درخواست آورد؟ و رضائی فرمانده پاسداران کت بسنه پیام را کتبی و شفاهی حمایت میکند و ...

خمینی در پیامش به حقیقت عمیقی اشاره میکند، اینکه این پیام چون زهری در کام پوسیده اوست و روح این بدرا را مرد آورده. آری خمینی محور شده همانطوریکه از بالا تا پائینسان مجبور شده اند، بگویند که بخاطر آنکه به آنها تهمت حنک طلسمی زده نشود!! قطعنامه ۵۹۸ را قبول میکنند، و قسم و آیه که این امری تاکتیکی نیست و واقعاً صلح میخواهند. زوزه این خونخواران جعفر لذیذخس است.

بد بند خمینی و اعوان و انصار پاره پاره شده اش میسوزد. اینان زمان میخواهند، نه اینکه زمانی آمده. چه خوب میدانند که در این دوره هیچ جای جهان آرام نیست. زمین همه جا زیر پای مستبدان بحرکت در آمده نه قسمی که نمیدانند با رقبا بکنند یا انقلاب را سرکوب کنند. راحت باش مرتجعین از هر رنگش از امیرالیست گرفته تا کمبرادور و غیره سرآمده؛ دوره دوره تعیین تکلیف است یا حنک جهانی یا انقلاب.

خبر مسرت انگیز شکستهای بی در پی رژیم جمهوری اسلامی در جبهه ها که توام با عقب نشینی سراسیمه پاسداران و ارتش بود بناگاهان با خبر شکستن کمر خمینی تکمیل گشت. خنقهای ایران مدتها بود که با دلهای پر کینه خشم خود را انبوه میکردند و عطش دیدن این لحظات زبونی رژیم اسلامی را داشتند. این روزها نمایشات تضرع آمیز از بالا تا پائین رژیم اسلامی ضمن آنکه خنده شعف بر لبان پرولتاریای انترناسیونالیست میآورد عزم وی را در سرنگون کردن این خونخواران تباهی آفرین و تحول بنیادین جامعه و خود صدچندان میکند.

روز دوشنبه ۲۷ تیر با آغاز کار هفتگی ادارات در غرب، نخست رسانه های غربی و آنگاه در آخر اخبارش، رادیوی جمهوری اسلامی به کوتاهی خبر قبول قطعنامه ۵۹۸ را اعلام کرد. بلافاصله باران پیامهای تبریک (و تسلیت!) از اقصی نقاط دنیا از طرف مرتجعین ریز و درشت بسمت آنانکه در کشتن شجاعند ولی در مردن بزدل، سرازیر گشت. تمام کسانیکه در مفاصل گوناگون کانالهای منتهی به حنک قرار داشتند که خود تحت کششهای مختلف بمقدار زیادی بطرف راه حلهای گوناگون کشیده شده اند، قبل از همه و بعد از آنها پایه حنک حزب الهی رژیم منتظر بودند ببینند خرمهره وحدت حکومتیشان، خمینی، چه خواهد کرد. گرچه خنقهای ایران نیز منتظرند منتهی نه در انتظار بیاوه سرائیهای خمینی یا دیگر همپالگهایش بلکه منتظرند احتضار و سرنگونی این دشمنان طبقاتی خود را ببینند منتظرند تا راهنما و سازمانده مبارزاتی خود را ببینند قبل از آنکه با انفجاری مهیب چون انقلاب ۵۷ کور و بی هدف منفجر شوند.

صدای خفه قرون وسطائی خمینی در این روزها ضعیفتر از آن بود که از ته سوراخی که برای خود در جماران حفر کرده بنواند حتی بگوش احمد گریان برسد تا لااقل چون زمانهای دیگر نشانه باوری باشد برای مردم که پیام مال خود خمینه! با تمام این احوال

باسابقه شورائی شمال شنسی رخت بریست. حنک تبلیغات ایدئولوژیک در میان ساکنین مناطق جدیدتر نیز براه افتاد تا رفرمهای ابتدائی در آنجا نیز به پیش رود. یک دستاورد برجسته، محور کامل تریاک در شمال شنسی بود. من واقعاً بعد از ورود به بخشهای شورائی نشانی از خشخاش ندیدم. تقریباً هیچ خمیری از فساد اداری نبود. بنظر میرسید که گدائی و بیکاری همانطور که خود سرخها ادعا میکردند، «نابود» شده باشد. در تمام دوران سفر من حتی یک گدا در مناطق سرخ ندیدم. قالب زدن به پا و کشتن نوزادان جزء جرائم جنائی محسوب میشد. از بردگی کودکان و فحشاء هیچ اثری نبود. چند همسری (چه در مورد زن و چه مرد) ممنوع شده بود.

افسانه «همسران مشترک» و «عمومی نمودن زنان» واقعاً مزخرفتر از آن بود که نزاری به تکذیب آن باشد. اما تفسیراتی که در ازدواج، طلاق و وراثت صورت گرفت، عمیقاً در ضدیت با ارکان قوانین و اعمال نیمه فئودالی در سراسر چین بود. مقررات ازدواج شروط جالسی را شامل میشد که ضد استبداد مادرشوهر بر زن، علیه خریدوفروش زنان بعنوان همسر و صیغه، و رسم «عقدهای آسمانی» بود. ازدواج با رضایت متقابل انجام میشد. حداقل سن قانونی برای ازدواج قاطعانه افزایش یافت. برای مردان ۲۰ سال و برای زنان ۱۸ سال. جهیزه ممنوع شد. به هر زوجی که بعنوان همسر در مقابل شورای استان، شهرداری، یا دهکده ثبت نام میکردند، به رابگان گواهی ازدواج داده میشد. مردان و زنانی که عملاً با هم زندگی میکردند از نظر قانونی مزدوج تلقی میشدند، حتی اگر این ازدواج ثبت نشده باشد. بنظر میرسید این اقدام تکذیبی بر «عشق آزاد» باشد. تمام کودکان تحت قانون شورائی مشروع محسوب میشدند.

طلاق نیز میتواند در دفتر ثبت شورا بدون هزینه و بر اساس «تقاضای مصرانه» هر یک از طرفین قرارداد ازدواج امری تضمین شده باشد. اما همسران مردان ارتش سرخ ملزم بودند رضایت شوهر خود را قبل از اینکه طلاق مقرر شود، بدست آورند. مایملک بطور مساوی بین افراد مطلقه تقسیم میشد، و هر دو از نظر قانون مجبور بودند از کودکانشان مواظبت کنند، ولی مسئولیت قروض فقط بعهده ذکور بود (۱)، علاوه آنها مجبور بودند دو سوم مخارج زندگی کودکان را تامین نمایند.

آموزش در تنوری، «رابگان و عمومی» بود، ولی تامین خوراک و پوشاک فرزندان به والدین مربوط میشد. آموزش «رابگان و عمومی»

این ناحیه پردازم و آنچه که آنها امید انجامش را داشتند، بررسی کنم. اما نکته حالت برای من پیش از هر چیز این بود که چگونه دولت نه تنها برنامه آموزشی موجود بلکه کل این ارگانسیم ظاهرأ ساده و در عین حال بسیار پیچیده - یعنی جامعه شورائی - را از لحاظ مالی تامین میکرد.

هنوز عملاً متحقق نشده بود، اما هسته لی بیبر، مامور اجرائی آموزش، مدعی بود اگر برای چند سالی در شمال غربی صلح برقرار شود چنان در عرصه آموزش پیشرفت خواهند کرد که سراسر چین مبهوت شود. سپس قرار شد من به مطالعه عملکرد کمونیستها در زمینه رفع بسواد و وحشتناک

ترجمه این حرف بزبان آدمیزاد میشود: همان تضادهائی که جنگ را شروع کرد و حدت بخشید، همان تضادها اکنون آنها را مجبور به قبول صلح میکند!

در این گیر و دار است که پیامهای پیاپی دولتمردان آمریکا برای مذاکره با دولت اسلامی تقریباً ترجیح بند اخبار رادیوهای خارجی میگردد. هر روز یکی از مقامات آمریکائی با لحنی خوددارانه در صحنه ظاهر میشود و بشکلی خواست فوق را مطرح میکند. آمریکا که در حمله ای هماهنگ با عراق بهنگام حمله به فاو، تقریباً يك سوم نیروی دریائی ایران را نابود ساخته و تهدید میکرد که اگر رژیم اسلامی بار دیگر موشک کرم ابریشم را بکار گیرد درس خونینی به ایران (و نه رژیم) خواهد داد، همان آمریکائی که چنان قلدرانه با دارودسته اش در خلیج به چپ و راست حرکت میکند، همانی که همین چندی قبل بعد از ضربه ای کوناه به قایقها و نیروی هوائی جمهوری اسلامی آنچنان پلیدکارانه هواپیمای مسافری را با موشک سرنگون کرد (که در عین حال نشانه هراس ارتش آمریکا از طناب سیاه و سفید هم بود)، آری همانها از زبان شولتز اعلام میکنند که خواهان مذاکره با ایران هستند. «آقای شماره يك جهان» اجبار دارد هر چه سریعتر قبل از درگیری قطعی با بلوک تحت رهبری سوسیال امپریالیستها و یا سوختن در آتش انقلاب، یاران مترجم خود را در بلوک غرب به یکپارچگی در زیر رهبریش بکشانند و بلندبهای استراتژیکی چون ایران را بهر ترتیب شده در مدار خود قرار دهد.

در چنین اوضاعی کشتی پوسیده رژیم بر امواج بحران تعادل خود را از دست داده و ترکهایش بسمت شکافهای قطعی از هم گشوده میشوند. ضجه های رژیم را گوش شنوایی نیست. خلقهای ایران دندان خشم بهم میسایند تا زمین را از لوث وجود این کثافتهای کمپرادور اسلامی و هر آنکس که با اینان است پاك نمایند. طلایه های انقلاب در میان زمین لرزه ها و امواج بلندآسا از دور هویدا گردیده است. از این فرصت عظیم پرولتاریای آگاه تنها در يك صورت میتواند سود جوید: با داشتن ستاد فرماندهی و ارتش سرخ کارگران و دهقانان تحت رهبری خود.

### یادداشت‌هایی بر اوضاع جاری

پرستیژ جهانی سرکرده بلوک غرب ایجاد کرده است. بنا به اعتراف مایکل استرنر، «آمریکا از زمان جنگ ویتنام تلاش کرده به دنیا نشان دهد که در عین درک درسهای مهم

اوضاع حکومتی ملایان تا بدان حد آشفته گردیده که جانشین رهبری یعنی منتظری از ترس بفریاد آمد که من در این حکومت هیچ مسئولیتی ندارم و فقط نصیحت میکردم و باز میگویم به درد مردم برسید و مسائل را درست مطرح کنید و شمار ندهید! همین جناب «بی مسئولیت» به رفسنجانی جانشین فرمانده کل قوا میگوید بجنب فرمان خمینی را در قوای مسلح پیاده کن که دیر شد. مگر نمیبینی اوضاع بحائی رسیده که قوای ما در حبه ها مثل ربه از مقابل گرگ فرار میکنند. انگار نه انگار این حماقت هراسان همان پاسدارانی هستند که در حلیچه قبل از بمباران شیمیائی برای تکه فلزی چون قصابان ناشی گوشها و انگشتان مردم را میبرند.

اینک رفسنجانی که چهار نعل بدنیاال قرارمدار پنهانی با آمریکا است و خمینی این مترسک پوسیده نیز بهمچنین - در پی سرو سامان دادن به قوای مسلح در راس آن قسار می گسیرد در همان حال

مصاحبه کذائی خود با رادیو و تلویزیون در ۲۴ نیر ماه را انحام میدهد که نشانگر سرنخهای بطور علنی قرار گرفتن در مدار سیاست آمریکا یعنی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ میباشد. هنوز ۴ روز از آن مصاحبه نگذشته رای عمومی دولت با زبان مترسک پیر به اطلاع جهانیان رسانیده میشود. خامنه ای برای تشریح گهرباری های خمینی پا پیش گذاشته ضمن تاکید بر قبول طرح صلح، سعی میکند جهت مسائل را بسمت مکه بچرخاند. در عین حال که تضاد درون نیروهای مسلح را نیز بروشنی مطرح میکند و از کسانی نام میبرد که منتهم به ارتجاع (گرایش روسی) هستند و آنهائیکه منتهم به اسلام آمریکائیند (گرایش غربی)، و اخطار میکند که این بدترین درگیری درون رژیم میتواند باشد. اما علیرغم این، میگوید که اید طبق گفته خمینی مواظب کسانی که ۸ سال از پشت به انقلاب خنجر زدند بود. او بروشنی مطرح میکند که این تضاد فقط در بین غیر نظامیان وجود ندارد بلکه هر طرفی نیروهای خود را در میان قوای نظامی نیز دارد. ما این حال خامنه ای نیز از ترس سقوط کل رژیم التماس میکند که نظامی ما باوجود علاقه شان نسبت به جنگ حرف خمینی را

قبول خواهند داشت و بالاخره وقیحانه چون هر آخوند دیگری به مردم عذر می آورد که چون دشمن حرفهایش را میشنود نمیتواند دلایل صلح را بگوید فقط بهمین بسنده میکند: بهمان دلایلی که قطع جنگ را قبول نداشتیم بهمان دلایل حالا قبول داریم؛ که

آن مصاف، کماکان میتواند از توان نظامی خود برای حمایت از استراتژیهای سیاسی ویژه بطور موثر استفاده کند. اما واشنگتن طی این سالها پیروزی چندانی بدست نیاورده است. مورد گرافادا را کنار بگذاریم زیرا آن اقدام مثل صید ماهی از درون يك بشکه آب بود. اما اینک حضور در خلیج به آمریکا کمک کرده که اعتماد به تصمیم گیری و قبول مخاطرات منطقی جهت دستیابی به اهداف را باز یابد...» پیرو همین سیاست، مقامات پنتاگون در مورد پیروزی دریائی بر قوای جمهوری اسلامی سروصدای زیادی برآه انداختند و حتی عامدانه مسئله سقوط يك فروند از هلیکوپترهایشان - که میتوانست نوعی به اید ضعف نظامی و تکنولوژیك آمریکا یا دهد - را مسکوت نهادند.

مطبوعات امپریالیستی نیز ضمن ستایش از این نمایش قدرت در خلیج چنین اظهار کردند که: «نیروهای دریائی آمریکا برای يك هفته درگیر خشونت بارتترین نبردها از زمان جنگ ویتنام شدند.» امپریالیسم یانکی با این قدرنمائی در واقع به توده های انقلابی منطقه - و مشخصاً ایران - پیام میداد که حتی اگر قرار باشد کسی با حکام شما سرشاخ شود و آنها را گوشمالی دهد، این ایالات متحده و قوای تا مدندان مسلحتش است، نه شما مردم بی سلاح و ضعف. بی بهتر است سرنوشتتان را بدست ما اربابان جهان بسارید. البته بوجی این مانور و بلوف امپریالیستی پیشاپیش روشن است. هراس قدرتهای جهانی از قدرت توده های آگاه انقلابی آنجا مشخص میشود که از هیچ جنابت رذیلانه ای برای خاموش ساختن جنبشهای موجود (از فلسطین گرفته تا کردستان) فروگذار نمکنند. نگرانی شدید این صاحبان موشکهای هسته ای از پتانسیل انقلابی ستمدگان زمانی روشن میشود که میبینیم طی مذاکرات مخفیانه شان با مقامات جمهوری اسلامی (ماجرای ایران گیت) معضل جنبش انقلابی کردستان را در لبست مباحث مورد علاقه طرفین قرار میدهند و... از این نقطه نظر، تجزیه و تحلیل ها و آرزوهای دور و دراز استراتژیستهای غرب و شرق شدیداً یکحانه و خوش بینانه مینماید. زیرا هرقدر هم که سیاستهای آمریکا یا شوروی در خلیج در حیطه رقابتهای جهانیان از «کار آئی» برخوردار

باشد و هر اندازه هم که طرفین بر این سیاستها پافشاری کنند، باز هم عاملی وجود دارد که بتواند کلیه محاسباتشان را نقش بر آب کند و سرنوشت خلقها را بدست خودشان و تحت رهبری پرولتاریای انقلابی ترسیم نماید: عامل انقلاب.

## تسریع تحولات و تحرک قوای طبقاتی

انقلابی است که با تحلیل از ماهیت نیروهای سیاسی گوناگون و مضمون طبقاتی خطوط و برنامه های مختلف بر تارکیهای صحنه یرتو افکنده و مسیر انقلاب را در تقابل با کلیه بیراهه های ضدانقلابی در برابر چشم نوده های ستمدیده بروشنی ترسیم کند.

نباید گذاشت مرز تضاد خلق و امپریالیسم با تضادهای درون صفوف مرتجعین مخدوش شود. این خطر نیست که بویژه با شتاب گرفتن سیر تحولات تشدید میشود. هر کارگر و دهقان انقلابی باید بداند که چرا این شخصیت یا آن سازمان و حزب سیاسی بیرق «سرنگونی حمیسی» را بدست گرفته است. باید رابطه این شعارها و ادعاها با مفاع واقعی طبقاتی پشت آنها را روشن کرد تا نتوان راه نمود سیاسهای نحسی کسده و عوامفرسائه را سد نمود. والا در موقعیتی که حتی افرادی از درون خود حاکمیت هم علیه «حک» نظاهرات برآه بقیه در صفحه ۱۶

خود را نیز کرده و تحولات درون هیئت حاکمه، مناسبات «بالائی ها» با قدرتهای جهانی و حرکات مردم را با دقت ربر نظر گرفته اند و هرکس بفراخور حال خود - با بهتر گفته باشیم بر حسب مفاع طبقاتی خود- بدیبال فرموله کردن تاکتیها و شعارهای مشخص برای سود حسنی از اوضاعی است که در حال تکوین است.

تشدید بحران درون جامعه بان حدت یابی و تعمیق دو رشه تضاد است:

۱) تضاد نوده های بحت سم و استثمار با مناسبات امپریالیستی حاکم و کلیه قدرتهای امپریالیستی و ارجاعی.

۲) تضاد درون صفوف ارجاع و امپریالیسم. برای طبقه کارگر و متحدان نزدیکش تسیر دادن این تضادها از یکدیگر بالاحص در شرایطی که در ظاهر همه «انقلابی» و طالب «سرنگونی رژیم حمیسی» گنسه اند از اهمیت حیاتی برخوردار است؛ و مغول مارکس «در تاریکی شب که همه گربه ها یکرنگ مسامبد» این وظفه بیرونارای

ایران دستخوش تحولاتی است که خیر از جوشش درونی جامعه میدهد. تداوم و تشدید بحران اقتصادی، انباشته شدن خشم و نفرت توده ای از حاکمیت ارجاع اسلامی، تعمق شکافها و تکوین بحران سیاسی در سطح هیئت حاکمه و بالاخره تاثیرات مستقیم و غیرمستقیم تضادهای بین المللی و مشخصاً رقابت دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق و تبدیل منطقه خلیج به یکی از کانونهای این تضاد، دست بدست هم داده و اعصاب جامعه را آنجان از هر سو کسیده که با کوچکترین ضربه ای به ارتعاش درمیآید و چاربد نظم موحود را بلرزه مفاکند: خواه این ضربه شکستی مفضحانه و بر تلفات در جنبه های حنک ارجاعی خلیج باشد، خواه تعرض خودمخودی ستمدیدگان، خواه برملا شدن دعوای برب درون حکومتی. این اوضاع همه جریانات سیاسی را به جنب و جوش درمیآورد و در تعیین مسیر حرکت جامعه فعال مسازد. نمایندگان سیاسی افسار و طفات گوناگون اجماعی سامه

## یادداشت‌هایی بر اوضاع جاری

این یادداشتها پیش از قبول قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل از جانب جمهوری اسلامی نوشته شده است. بدلت صحت تحلیلها و برسیم صحیح جهت گیریهای طبقاتی موجود درج آنرا مفید تشخیص دادیم - حقیقت.

همین حدان درونی قدرت در رده های بالا تا پائین در نظر گرفته شود. البته مقامات حکومتی آگاهانه تلاش دارند این شکافهای عمیق حتی المقدور علی بنسود و ضعف و درماندگی بی حد و حصرشان در مقابل نوده ها آشکارتر نگردد. بهمین خاطر است که تمامی جناحها و شخصتهای رسد در سخنرانیهای جدید خود میکوشند ملزومات تداوم حنک با عراق را دلیل تغییر و تحولات فوق معرفی کنند. مثلا رفسنجانی طو. مصاحبه تلویزیونی ۱۶ خرداد ماه از ابر صحبت میکند که: «موضوع اصلی یکی آنکه باید از امکانات نیروهای مسلح برای حنک و دفاع بهتر استفاده شود که خاطر چندگانگی نیروهای مسلح از امکانات بخوبی استفاده نمیشد... در حال حاضر ستاد در نیروها موحود است، ولی يك ستاد جامع که ستاد فرماندهی کل قوا باشد وجود ندارد.» رفسنجانی مکار «فراموش» میکند که چنین ستادی از همان آغاز حنک تشکیل شده و نامش هم «شورای عالی دفاع» است! بسابراین «موضوع اصلی» بهیچوجه عدم وجود يك «ستاد جامع» نیست. موضوع بقیه در صفحه ۱۵

بررسی دقیق مسائل اخیر حنک چنانچه با تصور و با غفلتی مواحه شد ترتیبی دهد تا فرد خاطی هرکس که باشد تنبیه شده تا از تکرار آن جلوگیری شود.» در ارساط با این مسائل، انتصاب رفسنجانی بمقام جانشین فرماندهی کل قوا مهمترین تحول سیاسی درون حاکمیت بشمار میآید. طبق فرمان حمیسی او قرار است «هماهنگی لازم را میان کل نیروهای مسلح، سپاه پاسداران، بسیج و دستگاه امنیتی موجود آورد.» اما علیرغم اینکه این وقایع ظاهراً از شکستهای نظامی اخیر جمهوری اسلامی ناشی شده، ریشه قضایا را میباید در تداوم تضادهای رسد یابنده درون هیئت حاکمه جست. این شکستها فقط تشدید کننده تضادهای فوق الذکر بوده و بنوعی بهانه لازم را برای کانالیزه کردن حنک قدرت - خصوصاً بر سر قوای مسلح - بدست جناحین رقیب داده است. هرچه تضادهای درونی جمهوری اسلامی شدیدتر میشود، شکافهای عمیقتری در کل ساختار اداری و نظامی رژیم پدید میآید. و خصوصاً وجود دو سازمان موازی نظامی (ارتش و سپاه) زمینه مساعدی برای تعمیق شکافها و نهایتاً ازم گسیختگی دستگاه سرکوبگر جمهوری اسلامی است. بطور کلی شکستهای اخیر باید متأثر از

ایك موضوع فرماندهی نیروهای مسلح و امنیتی در صدر لست بلند بالای معضلات جمهوری اسلامی خودنمایی میکند. ظاهراً واقعه ای که باعث رو آمدن چنین موضوعی شده، شکستهای پی در پی قوای رژیم در جنبه های حنک با عراق است. نخست فاو را بهمرهه يك سوم نیروی رومی دریانشان از کف دادند و سپس در شلمچه دوبار مجبور به عقب نشینی شدند. گزارشات عملیات اول قوای عراقی در شلمچه حاکی از آن بود که نیروهای پاسدار فقط ۹ ساعت تاب آورده و سپس با روحیه ای در هم شکسته و بحای گذاشتن تجهیزات و لوازم بسیار فرار را بر قرار ترجیح داده اند. ضعف و تشتت درون قوای مسلح رژیم آنجان آشکار شده که سران رژیم برخلاف معمول مجبور به اعتراف در مورد برخی «ناهماهنگیها» و «انقصیرکاریها» که به عدم موفقیت در جنبه ها انجامید، گشته اند. برای نخستین بار بعد از دوران عزل بنی صدر و دستگیری گروهی از افسران به حرم «خرابکاری در نبرد علیه دشمن»، برخی مقامات دولتی از لزوم «شناسائی و محازات مقصرین شکستهای اخیر» صحبت میکنند. فی المثل کروی نایب رئیس مجلس جدید و سرپرست بنیاد شهید از رفسنجانی میخواهد که «با